نعم المولیٰ و نعم النصیر

حسب الحکم مہر تحویل مطبع کثیر المنافع المسمی بسلطان المطابع

انشائے سرور

سنہ ۱۲۶۷

باہتمام لثبات معقول الدولہ بہادر مرزا محمد سعید خان مقبول کلانکوری

در کارخانہ نثار علی حلیۂ طبع پوشید

بسم الله الرحمن الرحیم

مکتوب که مصحوب کلب علی سلطان بخواندکار روم در تهنیت و تعزیت نوشته شد

انامل تقدیم محمدت قدیمی مفتاح گنجینه مقال تواند بود که مانند نفایس جدیده که بر سبیل تعاقب
دعائم کاخ وجود النسان خاکی بنیان میگردد و دوات اخلاف سلاطین والا مقام را بعد از
رحلت اسلاف کرام منشار انتظام و نظام مهام انام میگرداند و نسیم ثنای معلی مالک الملک
پرده اختفا و نقاب خفا از جمال مخدرات از نهار اظهار مطلب تواند کشود که قصص مستی اعقاب
پادشاهان سلطنت قباب را بر خاتم فرمانروائی آبای عظام می نشاند و روایح جان بخش را
گلهای محمدی حدیقه نعت سروری مهر خاموشی از زبان بیان عندلیب خوش الحان
خامه بوستان طراز تواند برداشت که رشته شناسائی یکتائی الٰهی را گلدسته بند اتحاد مذاهب
مختلفه گردید و نسق تباین از چهره آرائی شتی بزردستی معجزات باهرات کشید صلوات الله
علیه و علی ابن عمه و اخیه اسد الله الغالب علی کل غالب المطلوب لکل
طالب مظهر العجائب و مظهر الغرائب امیر المؤمنین امام المتقین
یعسوب الدین علی بن ابیطالب و آله و صحابه اجمعین الی یوم الدین
بعد از طی طریق محمدت کبریا و بسط بساط نعت سید انبیا بر مرآت ضمیر قدسی تخمیر پادشاه
والا جاه اسلام پناه بالقابه منطبع میگرداند که در گلشن امکان و حدیقه کن فکان که ملال
و شادمانی و اندوه و کامرانی چون گلهای رعنا از شاخسار زندگانی باهم شگفته و شدت
و رخا مانند بادام دو مغز در آغوش هم خفته بمقتضای حکم محتوم قضا و بمقتضای حکمت بالغه
خالق ارض و سما گاهی بر سر خزان فراش را سلطان بهاری و گاه بر سر سحابی شاهان حسین را

سرمایهٔ خندهٔ سرشار بسیت گلهای اردی بهشت را لعل شتاب در آتش ست که جا بجهت
اشمار کشاینده و اقدام سنبول بهاری از قطره زدن آبله دارست که سرمایه نشو و نمای نونهالان
افزاینده از ینجاست که بینایان رموز انفس و آفاق که پیوسته در مرآت رضا تماشای
حسن وقوع احکام قضا مینمایند از ناگواری مقدرات ذائقه مشامّه را مرارت آمود
ناساخته بحلاوت نتائج شیرین کام شکر الهی می باشند لله الحمد و المنة که اگرچه از رهگذر وقوع
قضیهٔ جانگزای سلطان خلد آشیان جنت مکان نخست تراکم غمام غموم صبح نفیس
دوستان صاف اعتقاد را تیره گردانید اما از استوای آن شمس سپهر عظمت و کامکاری و مهر
سپهر برتری و والاتباری بر وسط السمای دولت جاوید دیدهٔ شوق روشن و ریاض آرزو
گلشن شد هر چند شایسته شیوهٔ دینی و ولاء مناسب شیمهٔ صدق و صفا آن بود که بعد از
اصغای این قضیهٔ نامرضیه و ارتقای آن اختر برج بیمثالی بذروهٔ والائی و ترقی ذریعهٔ یکپادی
و رقیمهٔ یکجهتی مشتمل تهنیت و تعزیت ارسال مجلس سامی و محفل گرامی گردد اما بشرحیکه سامعه افروز
محرمان سرادق عظمت و جلال شده باشد درین مدت بوسیلهٔ انتزاع ملک موروث و از بادی متعلقه قبل
از ایام جلوس اید دوست صادق الولا ابرا در زنک سلطنت ایران بسبب غدر بعضی از نمک بحرامان
بتصرف والی هندوستان داده بود و پیوسته با گروه مخذول نزاع و پرخاش همواره مشغول محاربه و تلاش
میبود و در سنه سابقه که از خجالت پی درپی که مکرر آزموده و بناکامی و جهان جهان ناامی مراجعت نموده بودند محابا
نکرده بدستور هوس استرداد دار القرار قندهار آتش فروز هنگامه گیر و دار گردیده بودند بعون عنایت حضرت جهان پیروی
الطاف بی‌نهایات ملک منان رصد و محاربه آنگروه ندامت پژوه در دامن بفحوای وما النصر الا من عند الله
صرصر خزان جمعیت آن لشکر بسیج و هر گردید و درین ایام که بیامن توفیقات سبحانی جمعی از فدویان جلادت
شعار اتنبیه و تادیب آن قوم تعیین نموده از جانب مجادله و محاربه تیره روزان هندوستان فراغ حاصل شد چون
منتفق بود که احراز توفیقات که جهتان منشا ابتهاج دوستان میگردد از عالم سوح محبت و صداقت و استحکام
قواعد التیام و سور الفت لازم و بیدکرا اعلام این حقیقه یا تیر علاوه آن امر واجب الرعایت ساخته بعمل
روانه بزم والا و جناب معلی نماید و چون فرستادن المودجی از امتعه کشور فتوحات لازم بود بکر بنجیر فیل که تماشای
آنها مورد انان را در حقیقت مطالعهٔ نسخهٔ غرائب صنع الهی است با بعضی از اجناس تلک مسیح الفضای ایران

برسم ارمغان ارسال محفل خلد مشاکل گردیده باقی شروح یگانگی و صداقت و مصافات و
مودت کلب علی سلطان افشار بالقابه که حامل صحیفهٔ الوداد است در بزم ارم نظیر زبانی
گزارش میدهد نقش نگار الواح آفرینش و روشنائی بخش دیدهٔ بینش پیوسته لوح
اعمال و صحیفهٔ اقبال آن زینت افزای جاه و جلال را بتماثیل حصول مآرب مصور و
شمع گلشن الخضر و عدیم المثال را از اقتباس انوار مشکوة فیها مصباح منور دارد والسلام

در جواب نامهٔ سلطان دارا شکوه در حینیکه ارادهٔ ایران داشته

نوبادهٔ حدیقهٔ دوستی و اتحاد و طرفه پیش رس نهال یکتا دلی و وداد رحیق خمکدهٔ
ائتلاف و اتفاق و سر جوش میخانهٔ مودت و وفاق یعنی گرامی مکتوب بدایع اسلوب
اعلی حضرت فلان بالقابه در ساعتی مسعود و زمانی محمود که شاهد کامجوئی را پیرایهٔ
تمامی در بر و ساقی آمال را بادهٔ وصول و حصول در ساغر بود و فیض وصول
ارزانی داشته ذائقهٔ نشاط و انبساط را شیرین و محفل خلد مشاکل شگفتگی را
رنگین گردانید و کیفیت بادهٔ رسیده رسیدن آن زینت بخش دیهیم و گاه بحوالی
ممالک بیکران دوستان و هواخواه دماغ انتعاش را دو بالا گردانید **بیت**

اثان افزاید از مکتوب شادی دوستداران را
که فیض صحبت یاران بود مکتوب یاران را

مهما انچه از تقالیب ادوار زمان و شورش احوال و اوضاع
هندوستان و نیرنگی چرخ گردان زبان زد خامهٔ فصیح البیان شده بود
در مرآت ضمیر والا جلوهٔ عیان نموده بر خاطر خطیر والا که مرآت حقائق نمای شایات
روشن است که مهر فروزان را وقوع کسوفات و احتجاب غیوم متراکمات که بعضی اوقات
احتمال آن بمقتضای حرکات ناهنجار چرخ دوار ناچار است موجب نقصان ضیا و بها
و منشا زوال فروغ جهان آرائی نشود و ازین گونه عوارض بهیچ وجه زنگ چهرهٔ
آئینهٔ ارشش نمی گردد خاطر والا بعنایت خالق ارض و سما و دوستی دوستان
صادق الولا مطمئن داشته مشرب عذب توکل را غبار آلودهٔ کلفت نگرداند

که بعون الطاف الهی طلوع صبح پرنور از شبهای دیجور ناچار و پراگندگی ابرهای
تیرگی اند ونداز چهره مهر عالم افروز بی اختیار است شرح یکه در باب فرستادن عساکر
و تصرف ملک بهکر بر زبان خامهٔ اظهار جاری نشده بود و بمسامع اطلاع و آگهی رسید چون
شوق ملاقات فائض الانوار و دیدن دیدار فرخنده آثار فوق الغایت است مناسب شیمه
وداد و ملایم طریق دوستی و اتحاد چنان می نماید که در بزم افروزی مجلس انس دوستان تأسی
سنت سنیهٔ جد امجد والاشان خود نمایند که بعد از نثار یابی کیفیت ملاقات سعادت نشان سیر
تنزهات ملک بنگیان ایران و وقوع محاوره و مشاهده بعون عنایت خالق انس و جان متمنیات خاطر
والا بطریق احسن حصول پیوندد و در باب آوردن بعضی اسباب ایشان که نادر بوده که خاطر متعلق آوردن
آنها باشد رقم اشرف باسم ذوالفقار خان صادر شد که در آن باب آنچه لازمه واند بعمل آورده
انشاء الله تعالی بعد از تأسیس اساس یکجهتی خاطر همایون بگوشهٔ مختصر بهکر راضی نشده در باب انوا
رموز سلطنت و جلادت امور عظیمه منظور نظر کیمیا اثر خواهد بود و بجهت سرانجام اسباب
سلطنت و نگاهداری سررشتهٔ رسوم و آداب خدمت فلان بالقابه که یکی از طرز دانان بزم
جاه و جلال است تعیین شده متعاقب احراز این سعادت خواهد نمود و ضمیر انور و طبع ضیاگستر البته
وقوع حوادث تکدرزدا سته خود مشوقت خواهند بود آفتاب حصول آمال از افق اقبال مصون از
اختلال طالع و لامع باد

جواب نامهٔ خواندگار روم که مصحوب اسمعیل آقا فرستاده شد

گلدستهٔ بهارستان یگانگی و التیام و شمامهٔ
جامع روایح حسن آغاز و انجام منتخب مجموعهٔ دوستی و ولا ثمرهٔ شجرهٔ همیشه بهار حدیقهٔ
صدق و صفا اعنی نامهٔ موالفت عنوان مودت ختامهٔ اعلی حضرت آسمان رفعت قضا
قدرت خورشید طلعت مشتری درایت ظفر طراز و شاه سعادت جهانبانی زینت بخش
ارائک والای سلطنت خاقانی تیز تیغ ظلم زدای غزوات و جهاد حافظ و ناصر بلاد و عباد
مصقل زنگ زدای آیینهٔ حقیقت نمای ملت چمن آرای حدیقهٔ همیشه بهار دین و دولت بهار عالم
افروز بوستان عدالت هزبر دشمن شکار غابات شهامت و بسالت حارس بحر مخزن
اوامر حضرت خالق حارث تخم مبانی آمال افراد خلائق سلطان البحرین و خاقان البرین

ثانی سکندر ذو القرنین خادم الحرمین الشریفین باسط بساط عدل و احسان ناشر الویهٔ برّ و
امتنان لازال کاسمه محمّداً و ساعیّاً بسعادات ارضی و سماوی مشحون و زمانی بفیوضات الهی
مقرون که ابواب بیت المعمور حصول مقاصد و مآرب بمقالید الطاف خالق آسمان و زمین بر روی
اولیای دولت ابدقرین گشوده و زنگار عوایق و موانع بالکلیه منفصل نقوش تقییدات گوناگون از مرآت
جمال شاهد مرام زدوده و دورگردان بساط دوستی از در عجز و انکسار درآمده طالب رخصت بار و
باده کشان محفل اطاعت از مدام دوام بندگی باده گسار بوده بوساطت زبان دان رموز وداد
و ساقی رحیق یکتادلی و اتحاد زبدة الاماثل و عمدة الاقران اسمعیل آقا زید قدره نشر روایح
مصادقت و موالفت نموده مشام مجبتی را عنبرآگین و بزم دوستی و دلارا ارم تزیین
گردانیده بگذارش کلمات محبت آمیز و احوال صداقت انگیز باعث
تشیید صداقت محکم بنا و تشییش اساس دوستی و ولا گردید چون از روایح ازهار
آن گلستان خلت و مکنت تخم محبت و مودت چنین استشمام شد که حال الصحیفه به انجاز
طراز لازم الاغراز بعلت کثرت تشبیب و فراز طریق دوری و صعوبت آن فج عمیق مدتیست
که از خدمت والا و از حریم خورشید سیمای آسمان ساجد آستانه و پسند خاطر دوستی
ذخائر آن بود که از کیفیت صحت ذات کامل الصفات مرضیة السجایات باقرب ازمنه استخبار
کرده شود و لهذا مقرب الحضرت بهینا محمدی خان بیگ یساول صحبت استعلام این
مطلب انجم تعیین یافت که مقید برپا دل رحال و اثقال نشده باخف وجوه که شاغل و مانع
نگردد بامر مزبور قیام نماید و چون سررشته قبض و بسط امور و وقوع حوادث و سوانح
نزدیک و دور در قبضهٔ اختیار و اقتدار مدبر سنین و شهور و کارپرداز مصالح جمهور است
در اثنای روانه شدن مقرب الحضرت مزبور خبر رحلت مسافر راه دور بوم الشتور اعنی
والی هندوستان از این تنگنای پر شر و شور و اختلاف دواعی اولاد پادشاه مزبور
و شیوع فتور در ممالک بی کران هندوستان بمسامع جاه و جلال رسید چون اخبار
در معرض صدق و کذب می باشد بقدر انچه غبار آن بحک وقوع رسد مقرب الحضرت
مزبور را توقف فرموده و درین ایام که شاهد اخبار پیرایه صدق پوشیده شاهنشاهی بزم اعلام

بهر سانیده عساکر نصرت توأمان بیاری و مددگاری سلطان مراد بخش بالقابه که از مریدان
و معتقدان دودمان خلافت نشان است بمقتضای عهد و پیمان سابق چشم امید در راه
امداد و اعانت این نیازمند درگاه بی نیاز دوارد و تعیین یافته روانه گردید و اثر همگذر
اعانت شاهزادهٔ مذکور در ارسال لشکر سیلاب سرعت دریاشور الطبیان حاصل شد مقرب
الحضرت مذکور متوجه حریم والا گشت همواره کوکب سعادت و اقبال از آفتاب عنایت ملک
متعال مستفیض و مستنیر باد

جواب مکتوب سلطان مراد بخش

شمیم بهارستان
حدائق دوستی جاودانی شمع انجمن افروز آید فروغ الفاظ و معانی خلف الصدق آبائی و انفس
و امهات فرهنگ فروغ بخش دیدهٔ هفت اورنگ اعنی نامهٔ مودت ختامه در وقتیکه ابواب
فیوضات الهی بر چهرهٔ امانی و آمال باز و ازهار حدائق کامجوئی در اهتزاز بود و فیض ورود ارزانی
داشته بزم بهجت را عنبر شمیم و محفل یگانگی را غالیه نسیم گردانید آنچه در باب قضیهٔ ناگزیر پادشاه غفران
پناه خلد آرامگاه زبان زد خامهٔ مطلب نگار شده بود موجب ملال ضمیر آسمان اساس قدرشناس
گردید آری بنای کاخ مردم خاک نشین هستی را بر آب روان عمر گذران نهاده اند و افراد موجودات و
آحاد مکونات را صلای عام ارتحال و انتقال داده هرگاه بنظر تحقیق و دیدهٔ تأمل ملاحظه کرده شود این
امور مکروه نما در کارخانهٔ حکمت بالغهٔ مصلحت سنج امور عین خیر و محض صواب و صلاح است چه تا گریبان
اکمام بدست نسایم بهاری چاک نگردد دوانه از اوج عزت بمبارکی حاشان در مغاک نرود شکوفه را
اکلیل افتخار بر سر گذاشته و سبزه را علم سبز از خاک بر خاسته نمیگردد و از آمد و رفت انفاس گرامی پیدا
که گوهر وجود بنسیم حوادث متلاشی و متفرق و لباس هستی که برشتهٔ بی بقائی و بی ثباتی دوخته
شده متمزق میگردد و درین حال شیوهٔ بیداردلان دانش اندوزان است که در حین وقوع
این قسم امور مهمل عذبت تسلیم در خضار السبب اضطراب و شوریدگی گل آلوده کرده اند و نساخته
فرمان حضرت یزدان را بدل و جان اذعان نمایند و زبان بحمد سگالی و سپاس داری جناب کبریا
گشایند استعاریکه در باب مراعات مبانی صداقت و یقین کمک و مدد کرده شده بود دیبوان
الهی بتوجهیکه همت والا متکفل آن گشته شاهد مدعا عنقریب بکسوت وقوع می پوشد
قبل از ورود والا رقیمهٔ مودت عنوان جمعی از عساکر نصرت نشان کسبرگی فدویان جانفشان

در ممالک خراسان جمعیت نشسته‌اند و سوای جماعت مذکور نیز ترتیب بعضی از لشکر جنود جهان شمار
صدوار القرار قندهار چنانچه بعواهی مطلع اند توقف دارند در حین ورود والا رقیمه اعجاز لازم
الاعزاز مناشیر و فرامین باطراف و اکناف ممالک محروسه فرستاده مقرر فرموده‌ایم که کل عساکر
منصوره در الکای خراسان جمعیت نمایند که بتوفیق الله تعالی در حینیکه موکب مسعود
متوجه انحدود گردد حاضر و مهیا بوده باشند بهمه وجوه خاطر آسمان پیوند را مطمئن و جمع
خواهند داشت که بهیچ وجه من الوجوه خود داری نخواهد شد و ایلچی زباندانی نیز بجهت تقدیم
مراسم تهنیت و تعزیت تعیین فرموده‌ایم که علی اسرع الحال احدا از سعادت ملاقات نموده از
چگونگی احوال اطلاع حاصل کرده مراجعت نماید که آنچه لوازم مراتب یگانگی بوده باشد بعمل آید متعال
وار و بزم حضور سراسر سرور خواهد گردید مرادات موافق خواهش دوستان حاصل و طلسم نیرنگ
حاسدان بسرپنجه دستی اقبال بزوال شکسته و باطل باد ـ مکتوبیکه بوالی بیجاپور نوشته
سلاطین بلند اقبال و خسروان همایون فال را در ارض مقدسه فروغ ایشان حال کواکب
درخشان در آسمان میباشد و چنانچه مهر فروزان از دوری بقاع مانع و عائق رسیدن شعاع نیست
وانمیعی بدون اقامت بینه و برهان بردیده وران روشن است همچنین شمائل صداقت مخائل سلطنت
پناه فلان با وجود بعد مسافت و وقوع بینونت پیوسته منظور نظر فیض گستر خورشید اثر دوستی و
ایتلاف بوده و لحظه از پیش دیده و دقیقه ناسپاس خواص و رهی نموده همگی همت والا نهمت و خاطر خطیر
آسمان رفعت با وجود اشتغال اشغال بیکران گیتی ستانی و جهانبانی بتخصیص هنگامیکه سلطنت پناه
بپایمردی غیرت و مظاهرت معاضدت فتوت رقبه مردی از ربقه اطاعت خصم ثعالب خدیعت کشیده
بتقلم تیغ زهر فام جوهر خود در ابراوراق خلود و دوام لیالی و ایام شهور و اعوام ثبت و مرقوم گردانیده
مصروف و معطوف باتمام امور سلطنت آن والا تبار و تدبیر و نگونساری دشمنان بدکردار
غدار بیبود و خاطر حقیقت مناظر بالطاف بیکران و کثرت و عدت کلمات ملائک حمایت ایران خصوصیت
دریوقت که اورنگ سلطنت دارای هندوستان مانند کشتی طوفان رسیده
و بنای ملک دارایش از اعصار امطار تعاقب حوادث کل نمدیده است فرصت را گوهر
گران بها جل ثانی انبین کیمیاست مغتنم شمرده چنانچه آبای کرام انوالامعتام در تحصیل

کام وجنس عزیز شهرت نام با فرمانروایان دکن مانند اوقار ساز هم آهنگ و از قبیل مخالف شاهین و شهباز

رفیق جنگ بودند اتحاد و یگانگی را شعار و دثار ساخته دست و همت را از دین واجب الاداء

تلافی و تدارک سبکباری باز ندیده چون درین وقت سلطنت پناه مومی الیه محرک سلسله دوستی قدیم

گردیده بودند و فلان از طرف قرین الشرف نواب کامیاب همایون بجهت تخصیص قرابتین

آن بنای مشید با فزایش نسبتی مجدد زوانه آن حدود گشته چنان تصور نمایند که از طریق دو

و یگانگی سلطنت پناه مومی الیه سالک شاهراه اتحاد و ائتلاف این منظور انظار عنایات کردگار

گردیده اند و حلاوت اثمار دواری حدیقه سلطنت و بوستان خلافت که کام مطلب والای اکثر سلاطین

از آن شیرین گردیده به پیروی جوان پنهان و پوشیده نیست بیقین حاصل است که به نیروی عنایات

حاصل الحصین و سموات و بخشنده مقاصد مرادات عساکر بیشمار نیز از این جانب در اطفای شراره

دولت اشرار خاکسار کار آتش بار و سیلاب بهار خواهند نمود و پیوسته ابواب خواهش عنایات

را بمفتاح استمداد امام عسکر ضامن و دو اقفان رموز رسالت و مقیام مفتوح داشته مکنونات

ضمیر محبت تخمیر و مخزونات خاطر دوستی ذخایر را موقف ابلاغ و اعلام در آورند که اشتیاق و کار

با پیشرفت گردون انظیر با نجاح و اسعاف آن مبادرت نمایند همواره لباس کامجوئی

تازه و صیت نیکنامی بلند آوازه باد مسوده مکتوبیکه بوالی دکن نوشته

شد از بار اظهار موافقت و مخالصت و انوار اخصاص یگانگی و مرافقت اعنی نامه محبت آغاز مودت

انجام و مکتوب اتحاد اسلوب بلاغت نظام فلان که پیرایه بخش عرایس وداد و سابق و مشید

مبانی معاضدت و یکتا دلی لاحق است و پیغامیکه باده کامیابی و کامرانی بوساطت ساقی

سحبانی در جام و زبور شاهد مطلب روانی تمام بود و نشر روایح مطالب نموده سلسله جنبان دوستی

قدیم و اهتزاز بخش گلهای بستان سرای خاطر عنایت مشیم گردید چون از گلهای حروف نقوش گلستان

حقایق روایح استقامت مزاج و هاج استشمام شد موجب انبساط خاطر اعلی و طبع والای

آسمان اساس گشت از آنجا که زمان حاجتمندی دوستان محک عیار نقود دوستی بیبا نشیند مناسب

این معنی چنان نمود که در ادوفا بتلاء حادثی با دیباچه غبار فتنه و فساد نموده بدست وقاحت پرده از زر

رو گیان افغان زشت کشیده بودند زلال استمداد و اعانت مشوب و دمان خلافت نشان گردنشان غبار

حالی و درماندگی و غلبه دشمنان چنان بود که در اوقات لشکر باید دولت گرد نشانده کدورت به نکساری ... روسای دشمنان عاکر با بوشند بلکه بر ... بصورت یافت شامان گذشته انتساب جوید بار رسالت گذشت الحمد گذشت چون یاد آتش چیزی که فوت شد آسان و ممکن است [illegible] الطاف ما قوی باشند

که کدورت و بسیر داری و رقابت و حمایت عساکر نصرت آثار بپرده پوشش رخسار آن ناخوش منظران

کریه لعبت گردند بلکه نسبتی زاید بر مواالفت و یکجهتی سلاطین سلف که در حقیقت تاسیس اساس یکجهتی

و شرف نسبت انتساب جوید که معاندان را بالکلیه دست جرات کشیده و بساط جسارت نوردیده گردد

باری چون تلافی مافات میسور و تدارک ناکرده مقدور نیست بتظاهرت الطاف بیکران صاحب

نیرو و قوی بازو باشند درین ایام که قوائم سریر سلطنت و فرمانفرمائی مید و دستان ترک

ولباس دارائی و والی آن دیار متغیر و متبدل است شایسته همت غیرت اندیش و ناموس سلطنت

حمیت کیش آنست که بنیروی اعتقاد راسخ دست در حبل المتین الطاف جاعل آسمان و زمین

و خالق ماء و طین و اعجاز ولای عقده گشای حضرات سدره مرتبت ائمه معصومین زده به تیغ مکافات

و ما از روزگار آن گروه غدار که بغض شیعیان آل اطهار را نصب العین خاطر عداوت ذخایر ساخته

اندبرا ورند و ضمیر مودت تخمیر را بهمه ابواب از غائله این معنی مطمئن و آسوده دارند که بعون عنایت الهی

از منتسبان دولت گردون مدار فیروزی شعار در تدمیر و نگونساری اعادی خدیعت شعار

آنچه لازمه امداد و اعانت باشد بعمل آمده تهاون و تساهل واقع نخواهد شد و یکی از آثار میلان

خاطر اقدس و طبع مقدس باستحکام قوائم سلطنت آن شایسته صنوف عنایت که بحکم تحریر سلسله

دار د آنکه درین وقت نامه همایون که چون آیت قضا واجب الامتثال است باسم والی بیجاپور شرف

صدور یافته که با آن سلطنت پناه بعنوان پادشاهان سلف طریقه دوستی و مودت مسلوک داشته

در دفع اعادی خدیعت نهاد و ترصیص مبانی ائتلاف و اتحاد باشند زبان قلم و خطوات قدم متحد

القول و موافق الفعل باشند که بمساعدت این اتحاد و بنا بر تسلط اعادی باتمام و دو تلافی نیرو وی

بانجام رسد انشاء الله تعالی از ثمرات گوناگون این بوستان علی مر الزمان شیرین کام خواهند گردید چون

خاطر همایون و ضمیر عنایت مشحون متوجه آن میباشد که از حقیقت حال سعادت اشتمال گاهی مطلع بوده

اساس آسمان کریاس دوستی سلاطین سلف به پیوند اتحادی متجدد و مشید گردد و لبساط گسترده انتساب از خطار فقد

باسلوبی خاص ممهد شود لهذا فلانرا روانه حضور سراسر سرور نمودیم که کیفیت سلامت مزاج وهاج اطلاع یافته برسانید تا جشن

دوستکامی خاطر والا را قرین مسرت گرداند چون طبع آسمان پیوند و ضمیر ارجمند خواهشمند مسرت

ورود مژده تجدید شوقی آن عالیجاه میباشد علی الاتصال باخسست انصراف خواهد یافت همواره مرغوبات

مرغوبات ضمیر والا را اعلام نماید که کارگزاران دولت ابد قرین بانجام آن مامور گردند پیوسته
سایه نشین عنایات حضرت سبحانی و حاوی موجبات سعادات دو جهانی باشند

مکتوب بسلطان مرادبخش نوشته شده بر پیشرس نهانی بود

دوستی جاوید جام جهان نمای محبت شیمه چمن آرای بهارستان اتحاد و التیام طراوت بخش
گلهای نسیم آغاز و انجام ابهی نامه فلان که بپایمردی صدق شناس شخص نجابت و سفارت و امین نقود
نقش پیغام دوستی و صداقت شان سلاطین فرنشان نصرت خان ارسال فرموده بود در ساعتی
مسعود که نسیم شکفتگی الطاف حضرت ذو الجلال مجلس آرای اقبال بی زوال شاهد کامیابی هر هفت
کمال نموده ابواب هشت بهشت مطلب روائی بموافقت هفت اختر از شش جهت بر روی
ملتزمان بساط سلطنت والا شکوه گشوده بود و فیض ورود ارزانی فرموده کام مؤالفت
و یکجهتی شیرین و بستان سرای کلبا دلی رنگین و بزم حضور نمودار دامن گلچین گردید از ان
حدیقه سراسر بهار که نسخه منتخب غرائب سراسر نگارست بدست دریافت والا گلچین ریاض مضامین
گردید از گلهای یگانه آن ریاض آشنائی بوی اتحاد یکجهتی و یگانگی شنیده شد چنانکه در باب فرستادن
سپاه ظفر توامان زبان زد خامه اعجاز بیان شده بود و در صفحه ضمیر آسمان پیوند رخت
اقامت گشود چون قبل از ورود رقیمه مودت عنوان از سایر مفاوضات صداقت رسوم این
معنی مفهوم و معلوم شده بود بمقتضای عهد قدیم و پیش بینی ذهن مستقیم عزم درست
اندیشه مصمم و بنای ملت مظاهرت و معاضدت محکم گشته ارقام جهان مطاع و مناشیر لازم
الاتباع باسم بیگلربیگیان و امرای ممالک بیکران و عساکر نصرت نشان مشتمل بر تاکیدات بلیغ
صادر گردیده بود که تهیه و تدارک خود نموده گوش بر آواز فرمان و منتظر حکم قدر توامان باشند
که هرگاه بدین امر مامور گردند تهیه سرانجام سفر سنگین اسرعت امتثال فرمان و اذعان نگردد
و در این ایام سعادت فرجام که مجددا از فحاوی نامه صداقت انتظام ادراک این مرام شد
بنا بر فسحت و وسعت ممالک ایران که مبداء و منتهای آن از سرحد روم الی ممالک سند و سیستان
و لازم بودن تدارک اسباب چندین ساله سفر که طی این راه دور و دراز بسهولیت تواند شد مجددا
ارقام مطاعه شرف صدور یافت که هر یک باز تدارک لشکر و آماده این سفر قیامت اثر فکر با احتیاج [illegible]

خود کرده اطراف مستعجال روانه سفر خیر اثر گردند و چنان نمایند که در حین حصار دخل اصل در حدود کابل

زیاضر باشند که بنا بر ازدحام و کثرت و زیادتی مدت و امتداد مدت اگر آذوقه و فواید جورها و غبا

بیسا گرانی منتهی نماید از تنگی معاشی و فقدان اسباب انتعاش تنگ تشنه باوجود

دوانگی مبارزان عرصهٔ هیجاء و شیران هنگامه و تماجیندین هزار راس اسپ خانه زاد تازی نژاد

از یلخیهای خاصه شریفه مراتع فراه و سیت و دارالقرار قندهار فرستاده شد که اگر بسبب قطع

این راه دور و دراز و طی تلال و وهاد و نشیب و فراز مراکب جنود مسعود را سستی و زبونی

عارض شده باشد بدل آن حاضر بوده که احتیاج با تمام مراکب و موجب تأخیر و تراخی در تحصیل

مطالب نگردد و سردار عساکر نصرت مآثر بتاریخ فلان بپای بوس رخصت سرافراز گشته زمین

مثال پیش پیش موکب مسعود روانه میگردد و رایات نصرت آیات نیز طابق النعل بالنعل برابر

سپاه نصرت پناه روانه است و بموجب فرمان واجب الاذعان عساکر نصرت نشان عراق

و آذربایجان و قراباغ و ایروان و گیلان و مازندران با تمامی لشکر لرستان و کردستان و فارس

و کوه کیلویه و عربستان و شوشتر و قزلباش و قورق و بنادر و کرمان و خراسان و کوهستان و سایر

ممالک بیکران نزد سردار فیروزی شعار جمعیت نموده از راه دارالقرار قندهار بهنگام شستن فرمانفرما

فلک چهارم بر کرسی حوزا سنه فوی ئیل و برخاستن حاصل در حدود کابل بعون عنایت الهی حاضر خواهد بود

و فوجی از تفنگچیان آتش بار شکار انداز که مهرهٔ تفنگ ایشان رادر رجم شیاطین اعادی خاصیت نجوم است

بقدر برنافتن ظروف بروج آبی افلاک فلک دریا سیر از راه بندر سورت روانه خدمت گردیده بعون

عنایت الهی و اقبال مصون از خلال اسباب حصول مطالب آن طراز تخت و نگین و منظور انظار عنایت

خالق آسمان و زمین مهیا و آماده و ابواب دخول آن دیار از اطراف و جوانب گشاده است و اگر اندک تأخیری در

ورود سپاه ظفر نمود بران حدود واقع شود چنانچه بر این نگارش پوشیده از راه دوری آن فتح عمیق زیادتی تاکید

و توثیق است و بغیر از این که نهیهٔ اسباب سفر در خور مسافت و ایام توقف کرده شود دیگر چیزی ندارد چون نسبت

کرا کیفیت حال سعادت اشتمال و چگونگی بعضی امور که بعد ارسال حکمت و افادت پناه مومی الیه وقوع

یافته اطلاع حاصل نیست شناسنده اطوار یگانگی آنکه چگونگی سوانح وقایع را در مقام ابلاغ و اعلان

در آورده مکشوف دارند که بعد از ورود دستهٔ پادکشورستان بممالک هندوستان

بار بودی ظفر قرین آن شایسته تاج و نگین ملحق خواهد گردید بالطریق انفراد از خصم بد فرجام
انتقام خواهد کشید انچه رای جهان آرای در هر باب قرین صواب داند با سایر مرغوبات
خاطر والا علی اسرع الحال جلوهٔ ظهور خواهد نمود که بیمن تائید بر این طبق با حصول شاهد مدعا [illegible]
کواکب مراد از افق حصول طالع و انجم فیروزی بخش و کامرانی درخشان و ساطع باد نامهٔ که به

بادشاه والاجاه اورنگ زیب نوشته شد جواهر زواهر ستایش بیش از
قیاس و لآلی متلألی ستایش لا متناهی اساس که فرزبان و میزان بیان از کشیدن آن قاصر و بازوی
توان از نقل آن فاتر باشد نثار سرای کبریای مالک الملکی که مقرنس چرخ کبود از شهرستان عظمت و جلال
او کاخی و نخچهٔ بدیع الآثار وجود از گلشن وسیع الفضای قدرت او شاخچه ایست دیدهٔ دقیقه شناس عقل
از تماشای رونق بستان بی منتهای قدرتش گشاده و روشنی افزای دانشمندان حیرت زده
راه معرفتش نهاده و در گرد آن شهدا از جامهٔ خانهٔ خلقتش لباس اتحاد یافته خلعتی ست شایسته بر
دوش میگساران میکدهٔ عرفان را فروغ مهر معرفتش بادهٔ ایست مدام در جوش و زبان شیرین
سخنان شکرستان شکر طرازی از خوان نوالش انگشت شهدیست بکام کشیده و نگاه مستان آگاهی باده
حمد علیحده **نظم** ساخته از لطف بی خاکیان * چار حد باغچهٔ کن فکان * دید ام ابن بلغ
پر از رنگ و بو * یک گل عنایت شب و روز او * نقد درود نامعدود و صلوات نامحدود
هدیهٔ جناب سید کونین و سرور ثقلین و شهریار خافقین یعنی ثمر شجر گلشن ایجاد و نتیجهٔ صغرای و کبرای مبدأ
و معاد آفتاب جهان تاب آسمان هدایت آب بقای چشمه سار لطف و عنایت محراب تهجد عبادت
منبر میمون سحر خیز لیلة القدر کنت نبیا و آدم بین الماء والطین درخشان گوهر صدف برتری آفتاب آسمان [illegible]
رسالت و پیغمبری سوار گردون جنیبت سفر هجرت لیلة الاسرا پیشوای صفوف ارواح مقربان [illegible]

نظم مصطفی پادشاه هر دو سرا * آفتاب جهان عز و علا * حکمت حق چو گنج پنهان [illegible]
بود ذات خبیر مایهٔ آن * جمله هستی تن است او جانست * او ز عالم چو لعل از کانست

و ثنای بی منتها با اندازهٔ نام برگزیده که حدیث صحیح من کنت مولاه از دفتر جلالش آیتی است و نزده
از دبستان قدر و منزلت حکایتی امیر البررة قاتل الکفرة الفجرة امام المتقین قامع المشرکین
یعسوب الدین اسد الله الغالب مظهر العجائب و الغرائب مفرق الکتائب

علی آنکه یزدان حلیم و سیبت دو عالم و وقت کریم و بیت صلوات الله و سلامه علیهما و
علی آلهما اجمعین الی یوم الدین بعد از حمد جناب کبریا و بسط بساط نعت سید انبیا و منقبت زبدهٔ اصفیا
بمیامن برکات ضمیر قدسی تخمیر اعلی حضرت رفیع المنزلت گردون بسطت مشتری سخاوت خورشید طلعت
عطارد فطنت زینت بخش وسادهٔ جاه و جلال مسند آرای اورنگ فرخندگی و اقبال مصقل مرآت مطالع
دولت خداداد دبستان‌آرای نیاز اوراق پریشان امور بلاد و عباد و فارس مضمار تهور و شکنی و
دشمن شکاری منظور انظار الطاف حضرت باری پیشرو سالکان صراط مستقیم و مقبول نظر یافته
مقربان پیشگاه قبول فروزندهٔ ریاض همیشه بهار سلطنت گورگانی حدیقه طراز گلستان خلد
نشان جهانبانی سیراب منهل عذب انتباه و آگاهی دقیقه شناس خبایای اسرار کماهی شهاب
ثاقب سپهر جرات و جلادت نهنگ لجهٔ بحر شهامت و بسالت المؤید بالعنایات الملک الحسیب ظل الله
للسلطنة والنصفة والمعدلة والشهامة والبسالة والجلالة والرفعة والغرة والاقبال سلطان
اورنگ زیب [illegible] میگرداند که درین وقت ارجمند و زمان سعادت پیوند که به نیروی خالق
انس و جان و دادار [illegible] تمکین و مکان اسباب کامیابی و خوشدلی من جمیع الوجوه آماده و ابواب
فیوضات از شش جهت بر چهرهٔ اقبال گشاده است بمیامن بختیاری [illegible] صدق آیین مژده جلوس
آن گوهر فروزان بحر بسالت و شجاعت و جوهر تیغ دشمن شکار جرات و
جسارت بر سریر والای سلطنت موروثی گورگانی و وسادهٔ لازم السعادت جهانبانی
که بفحوای صدق انتمای تُؤْتِی الْمُلْکَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْکَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ
مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بمقتضای آیهٔ هدایت پیرایهٔ اِنَّ الْاَرْضَ لِلّٰهِ یُورِثُهَا مَنْ یَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ
وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِینَ و به نیروی اصابت تدبیر و موافقت کارگزاران تقدیر بپیرایهٔ حسن وقوع
پوشیده سامعه افروز گشته مسرت بر مسرت و خوشدلی بر خوشدلی افزوده همواره بر سریر گردون نظیر
دولت متمکن باشند از آنجا که مبانی ائتلاف و التیام فیمابین برگزیدگان این دو سلسلهٔ والا
مقام سپهر احتشام استحکام تمام داشته در عالم دوستی منتسب می بود که آن زیبندهٔ ارباب اقبال و
چراغ افروز دودمان مجد و اجلال را بر گونه‌ای که در باب استقرار امر جهانبانی درکار باشند بمقام
اعلام درآید که کارگزاران دولت ابد مقرون بانجام آن بارگو شوند چون [illegible] کرامات بعون عنایت الهی متعدد

و مراعات شیوه وداد و دلی پیوسته منظور است بدستور هر گونه مطلبی که در خاطر والا گذر یابد زبان زده قلم

اظهار خواهد نمود **بعبد العزیزخان والی بلخ نوشته شد** نسیم گلشن محبت

و موالفت و شمیم بهارستان صداقت و مودت که نخل بستان ستم اتحاد و یگانگی و گردنستان گلستانهای

منافرت و بیگانگی است یعنی مکتوب محبت اسلوب بلاغت اسلوب سلطنت پناه عبد العزیزخان خلاصه زبده الاماثل الاقران

قدوه جاجی در ساعتی باصناف مسرات مشحون و زبانی با فنون مفاکهات مقرون که ابواب مد کار بر چهره محبت بید گشاده

و اسباب حصول کام و نیل مرام آماده بود نشر روایح محبتی نموده باعث اهتزاز گلهای بستان سرا دل محزون

و خاطر همایون شد و چون از ورود آن گلشن مینو نظام مشتام متابع صحت ذات کامل الصفات فرموده گلهای

رنگارنگ انتعاش در بلاغ خاطر فردوس مظاهر شکفته و زبده الاشباه مومی الیه احرار سعادت مجالست مجلس

اقدس کرده رخصت انصراف حاصل نموده بنابر میلان طراز حمید و طبع ایمان پیوند تحقیق چگونگی حال معادت

اشتمال آن مرتبه بیرزه جاه و جلال کی از بایندگان کریاس آسمان اساس عنقریب متعاقب زبده

الاشباه مومی الیه روانه بزم حضور بسیار سرور خواهد گردید که برسانیدن مژده استقامت مزاج

و ابتهاج آن سرشان را دیگر باره مستبهج و مسرور گرداند پیوسته مکنونات ضمیر والا و مرغوبات خاطر خطیر عالی

را منتظر و آن مرتبه اعلان و رأی دیده ندکه کارگزاران دولت ابد مدت دوران عدت بساختن و پرداختن

آن ما مرتکب شده اله به ما خوشکام و ای ارباده والطاف الهی ارباب وکوکب بخت عادی قرین و بال و نکال باد

درجواب نامه که بعبد العزیزخان نوشته شد نامه بهارستان

صداقت و والا فرزانه نمونه بهار نشیمن محبت و صفا میزان ثقافت نشناسان مراتب اتحاد و یگانگی رها

شاهان یکتا دلی و وداد یعنی نامه والا و مکتوب عالی خاقان والا شان عبد العزیزخان که مصحوب بابندان

کشور سفارت منشور بن کلانی حاجی جای متکفل به میدنهانی زدستی ارسال یافته بود در ساعتی مسعود زلالی

محمود که اسباب حصول مرام آماده و ابواب اطمینان بر روی دل تشنه امید گشاده بود دماغ الفت را نشر

روایح مودت عنبرآگین و مشکبار نموده گردیده و باعث ابتهاج تعمل خوش شد دوستی جاودانی شد چنانچه

در باب التقای عهد و ارسال جیش منصور بصوب کابل و وقوع موارد که بحق توفیق الله تعالی العزیز الکریم

مقرر آن توانند بود در تقرره خامه موالفت گردیده بود بصورت نگار مرآت اطلاع شد یقین که صلت

که سلاطین ذیشان که بهین ثمره دوحه امکان و برشک فرمای سحاب نیسان شده و آن را از روی وفا

موافق گفتار و کردار خصوصاً در سبز کردن حرفی که از پیوند دوستی خیزد و تخم نام نیک بار آورد کمال جهد
بکوشید و شاید به همین قبیل از هر دو والا رتبه مودت عنوان به مباحثی متردد و بین صحیح البیان سرایه
عیان آن پوشیده بوده باشد صحبت [illegible] به حیثیت المعمور قلب صحبت اساس تخم شکوک و شبهات منتشر گشته
چون ظاهر است که نخل مثمر را از زینت سالی بر بندد نقصی در خاصیت برومندی هم نمیرسد انشاء الله تعالی
بر وقتی که این تخم محبت به آبیاری سحاب لطف الهی ببار آید حلاوت بخش مذاق صداقت خواهد
بود آنچه در باب آشنایی با دشمنان که بیگانه رسم آشنایی‌اند نگاشته صحیفه ابلاغ و اعلام شده بود
بر آن ممتاز اقلیم دقیقه شناسی پوشیده نخواهد بود که در آغاز سال حال که سلطنت پناه موهی الیه
وارد ممالک محروسه گردیدند بنا بر رعایت خاطر مهمان که بر ذمت میزبان فرض عین و عین فرض
می باشد آنچه شایان رسوم و آداب مهمان پروری باشد به تقدیم رسید و با وجود آن اراده
هایی که در خاطر داشتند بنا بر خاطر آن والاجاه که محرک سلسله دوستی شده بود عطف عنان عزیمت
از آن وادی نموده سالک طریق اسعاف آن نگردید بعد از آن که نوشته والا که از روی خواهش تمام سلطنت
پناه مزبور مشتمل بر توجه آن حدود در سلک تحریر آمده بود منظور نظر حقایق اثر گشت مطالب آن والاجاه
موهی الیه را ضمیمه مراتب دوستی آن والامکان شمرده روانه آن حدود گردانیدیم با آنکه مدام مشغول [illegible] مکان موهی
الیه بعد از رفتن ایلچی فرستاده طالب مطالب گردیدند بنا بر استشمام روایح عدم رضای
آن والاجاه فرستادن جواب نامه سلطنت پناه مزبور در عقده تراخی و تعویق ماند در خصوص ساختن
ایل و ایماقات که سامعه افروز شرح آن جناب دارد که بعد از ورود ایل و ایماقات و رسیدن
اعیان و رئیسان آن جماعت به تقبیل سده والا بنا بر مراعات شیوه مهمان نوازی که سر رشته مطینت
کیهان پناه است مقرر فرمودیم که هیچ فردی از افراد متعرض حال جماعت مزبور که بمقتضای تنگی سپهر بوقلمون
ترک ملک مالوف خود نموده اند نشده واگذارند که مرفه الحال در ظل عدالت باشند و اگر اراده توطن آن حدود
داشته باشند به هر محل که خواهش خاطر عنان تاب عزیمت ایشان شود روانه گردند اگر جمعی
از آن گروه روانه آن حدود شده باشند خبر آنچه پیرایه صدق گفتار پوشید وجهی ندارد
و حمایت خصم دوستان در کیش [illegible] و التیام چنانچه در طی نامه گرامی تحریر یافته بود محض
کفر و کفر محض است پیوسته با اعلام صحت ذات [illegible] صفات [illegible] خاطر دوستان گردیده

فاتحه ابواب یگانگی کتاب اغراض زمان میان شیدایکان آن از تطرق اختلال مصون خواهد
بود و با شید آفتاب دولت از کسوف نقصان در امان و کوکب مرام از افق حصول درخشان باد

صلحنامه که نزد عبد العزیز خان فرستاده موفق

آن قلمی نماید محمد شاه

دون از قیاس سوگند اللهی را سزا است که از التیام
حروف کن یگانگان اضداد اربعه را باهم در مقام توافق در رشته از تلاحم صلح لباس اشتمال پوشید
و به تریاق اکبر صلح و صلاح امزجه این عود پیدان را که از زهر بیگانگی در شست سموم بود
با صلاح آورده در اراستگی شور شهود جنود وجود با قصی الغایت کوشیده و در رشته
متین شرع مبین علت غائی بر وجود انسان و ما حصل ایجاد زمین و آسمان رسول امین
خاتم النبیین محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم اوراق پریشانی اعتقادات و آرای فرق
مختلفه انسانی را شیرازه اتحاد داده بست و به پیروی یگانگی و موافقت فرقات مسلمین میان ثبات
و قرار حاملان دین مبین و حاملان ملت متین را در هم شکست مفرح روح افزای عدالت سلاطین
ذی شان را که از اجزای رضا جوئی خالق و خلائق ترکیب یافته جان دارو فرح فاسد
ایام گردانیده و این شهد روح افزا از مذاق خواهش لذت شناسان موائد احسان را انجلاء
راحت و استراحت رسانید **نظم** مر او را سد سروری بر جهان که از راسته از عدل باغ
جهان هوز بی عدل پرور حکیم علیم که روشن کند شمع گل از نسیم نشاید الا را در چمن
از شعله دار دبیر بزن ز عدلش چنان شد جهان بی خلل که آتش کند ابر را در بغل له الحمد
وَالثَّنَاءُ وَمِنْهُ الْابْتِدَاءُ وَإِلَيْهِ الْانْتِهَاءُ بِيَدِهِ أَزِمَّةُ الْاشْيَاءِ
وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰى مُحَمَّدٍ رَسُولِهِ مَا دَامَتِ الْاَرْضُ وَ
السَّمَاءُ وَعَلٰى آلِهِ وَاَصْحَابِهِ الَّذِينَ هُمْ شُمُوسُ الضُّحٰى وَبُدُورُ الدُّجٰى
و بعد بر ضمیر ورقخوان دقائق عوالم امکان و سواد خوانان نقوش بی چیده اوراق آسمان مخفی
و مستور نخواهد بود که بنای ثبات و قرار این کارگاه وسیع اساس را کارکنان پیشگاه کن به
الفت و اتحاد نهاده اند و باب انفتاح الهی ابواب نجاح و فلاح به روی امانی و آمال عالم و عالمیان
گشاده چندین هزار قافله از نگارخانه رنگ و بو اقوال گوناگون که هر ساله از راه دور عدم به عالم ناسوت

آمده است بنمایند و باز اقامت و کمال انشراح بال و شگفته روئی در صحن گلستان صفا بیکتا بیند از نتایج

یگانگی ائتلاف والتیامیست که اتفاق خاک و آب باعث بران گردیده هرگاه تالیف این دو جوهر ولی اثر

و نتایج چنین آثار عظیمه و امور غریبه

گردیده است که ... سلاطین سلاطین که مسند نشینان بزم برتری و برگزیدگان انجمن

بلند اختری اند ... آثار جلیله و امور نفیسه خواهد بود لهذا درین ایام خجسته آغاز فرخنده فرجام که اورنگ

پادشاهی ترکستان از وجود ... مفتخر و مباهی ست بمقتضای امور فرور و فحوای صدق انتمای

فَأَنْفَقُوا اللَّهَ وَ ... ذات بینکم همگی همت والا نهمت مصروف و معطوف بران میداریم که چهره

مرآت مصافات و مصادقت از غبار نفاق و زنگار وحشت مبرا و معرا بوده عموم ناس باهم در مقام

استیناس باشند و چهره آسایش و اطمینان را که شاهد جهانیان و معشوق پیر و جوانست درین آئینه جهان

نما تماشا فرمایند عمدة الاماثل والاقران حسن قوش بیگی ... از طرز دانان رموز مصادقت و مصالحت

است جهت تبیین این مرام و تشیید مبانی ائتلاف و التیام روانه بزم والا و محفل معلی اعلی

حضرت والا رتبت سپهر منزلت پادشاه جمجاه فرموده طالب این مدعا که باعث رفاه حال و فیصل

مآرب بیگانه و آشنا است گردانیده بودیم و آن سلطان والاشان سکندر سریر سلیمان مکان نیز اقتدا

بسنت سنیه آبای عظام و اجداد کرام خود نموده جهت انشراح بال و حصول امانی و آمال عموم خلائق

و رضاجوئی حضرت خالق قبول این خیر اتم و نیت اهم نموده امارت پناه مهدی خان سلطان حاکم ترمذ

را بهمت ... این بیت الامان جهانیان که بمعماری عدالت سلاطین ذیشان سر رفعت باوج

کیوان افراشته روانه ساخته اند در وقتیکه منتخب ادوار و قرون و خلاصه حرکات سپهر نگارگون

خواهد بود شاهزادگان والاتبار و امرا و اعیان و صاحبان اختیار این دولت در پایه سریر سلطنت

دادرنگ حشمت و شوکت جمعیت داشتند شاهد این مدعا بپیرایه حصول پوشید و این وثیقه انیقه نگاشته

خامه توثیق و ترسیخ گردید که تا انقراض ازمان و انصراف دوران دستور العمل سلاطین فرخ نشان

توران و ایران بوده باشد تا باهم در مقام تآلف و تصادق باشند و در تخریب بنیان معاندان نیز

دولت عظمی ... بیک ... القضا و ارکان انوف شمیان ... باسا دیما ... بسعی معاضد و مظاهرت

یکدیگر کوشش نمایند و ... دولت ... سلطنت ... و الاعاده ... الی آخر الازمان

الهی دو ملک جمیع از آفت و آسیب قتل و غارت و نهب و یغمای یکدیگر در امان بوده مراحم ...
هم گردند و اگر یکی از طرفین را دشمنی رو نماید در امداد و اعانت او اقتدار توان و طاقت خود را ...
و این وثیقه را منشور الادب و دستور العمل ... مشتمل باشند و کسی ...
پیمان نماید در زمرهٔ الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ داخل بوده مورد لعنت الهی
باشد و ثواب این خیر مستقر و این امر مستمر روزگار و چنده آثار این دو برگزیدهٔ حضرت پروردگار و ملاذ
دلهای صغار و کبار مادام اللیل والنهار واصل گردد فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا
إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ والصلوة والسلام علی محمد

وآله ظاهراً و باطناً نامه که بعبدالعزیز خان نوشته شد

ساغر دوستکامی و پیمانهٔ خوشدلی عبدالعزیز خان از خمخانهٔ الطاف بی‌پایان الهی سرشار و سمند
تحصیل کام و کمیت وصول ... مدام آب فتاده صرصر شعار باد بعد از طی وادی ... الفضای
اظهار دوستی و ولا که ضمیر خورشید ضیائی ... تحریر خامه و نقش پذیری نامهٔ علم حضوری از
جزئیات آن دارد بر لوح ابلاغ می‌نگارد که دوستان فطری و آشنایان روحانی را که
سلسلهٔ یکرنگی و علایق یکجهتی بفحوای الارواح جنود مجندة فما تعارف منها ائتلف وما تناکر
منها اختلف از بدو فطرت مشید و مستحکم بوده و در هر حالی از احوال و هر وقتی از اوقات
خصوصاً آوان نشاط و زمان انبساط خاطر دوستی و خاطر خواهان آن می‌باشد که از مستلذاتی که بدان
متمتع اند دوستان گرامی را نیز بهره حاصل آید و در حالتیکه قرب ظاهر مطابق قرب باطن بوده پردهٔ
دوری مرتفع و شمل دوستی مجتمع باشد باتفاق از حلاوت صحبت شیرین کام و از کاس کامیابی می‌آشام
میگردند و اگر بسبب موانع صوری و عدم کشف حجب مهجوری آن نعمت عدیم البدل منتفی باشد
شایسته آئین اتحاد آنست که از کیفیت آن عشرت و چگونگی آن صحبت بمقتضای ما لا یدرک کله لا یترک
کله بارسال انموذجی دوستان را با خود شریک سازند لهذا درین وقت که روضهٔ هندوستان
مازندران کم از گلگشت گلهای رنگارنگ و وفور یاسمین منور و دامان گلچین پر عرصهٔ جلوه برین ...
نظارگیان ... می‌آید مضرب سرادقات جاه و جلال و محیط خیام دولت و اقبال گردیده
هر روز بترتیب جشنهای گران ... و اصناف طیور و سباع و گوزن و ملاحظهٔ اشجار میوه ...

[illegible] تاریخ و مطالعه بساتین مشحونه بازاهیر و قمح تحصیل خوشدلی نمود باینجهت چراغهای
[illegible] تابد ضیا شمع دماغ می افروخت مناسب چنان نمود که چند راس اسب تازی [illegible]
[illegible] آرزومی که هنگامه [illegible] رنگینی از آن آئین و بزم عیش خوشدلی را از پا فوت [illegible]
تزئین [illegible] عالم اتحاد مصحوب فلان ارسال دارد که آن [illegible] صدرنشین بزم دریافت [illegible]
سعی با این دوست یگانگی دوست سهیم باشند و چون فرستادن باده تلخ و تیزه های
خوشگوار در ذائقه اهلیت ناگوار و بیمزه می نمود از هر قسم مزه که لازم میدانست چند [illegible] فرستاده
شد امید که پیوسته هنگامه آرای [illegible] خوشدلی و کامیابی و کامرانی باشند نامه آلپوالی

پادشاه روس نوشته

بعد از سپاس بیکران و نقود درود بی پایان نثار
جناب [illegible] تواند بود که با آب روان حکم جاری ریاحین غرایب آئین اصناف انسان و
انواع حیوان و اقسام نبات و جماد را از زمین عدم صرف [illegible] بهجت شگفانیده باغ و سیع
الفضای وسیع الارجای امکان را رونق و بهاء تشیید [illegible] آراسته نموده نقاش قدرت بالغه التقدیر
هزاران هزار صورت بدیع که یک رقم از آن فصل شتا و بهار [illegible] است بر لوح
هستی نقش نموده گوهر شب چراغ ثوابت و سیار را از جبین زنگار حکمت [illegible] قدرت پرورده
چراغ راه سالکان طریق خدایی گردانیده و مذاق هریک از تشنه لبان منهل عذب شناخت
را از چاشنی معرفت انگشت شهدی چشانیده و صلوات بی منتها بر سید و سرور انبیا
و سید اصفیا و هادی اتقیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم که انوار باصره کاینات
و چراغ خلوت عرفان و علت غائی ایجاد و نتیجه عنصری و کبرای مبدا و معاد است باد
و بعد از گلدسته بندی بهارستان محمدت و منقبت بر رای مهرضیای صداقت انتما
پادشاه والاجاه روشن ضمیر مستور نماند که نامه مودت ختامه که درین وقت مصحوب
ایلچیان بجهت ترصیص مبانی مصادقت و موالفت که از قدیم جدیدا بین سلاطین ذی شان
برگزیدگان این دو دولت محکم بنا استحکام داشته ارسال نموده بودند در وقتی مرغوب و زمانی
مطلوب که خاطر دوستی ذخائر از تنظیم و تنسیق ممالک ولایت و درین دولت فراغت حاصل نموده و در زمان
حصول امانی و آمال مفاتیح عنایات الهی بر روی روزگار گشوده و دشمنان ایام [illegible] حصاری و معاندات

در نوشتن القاب انجامی متواری بودند و رایات نصرت آیات بمبشرات خط جهت عنوان بار زنده

بصیدی و کار اشتغال داشت رسیده چون مشعر بر دوستی قدیم و محتوی بر موالات جدید بود در کثرت

از دیاد و استحکام مبانی وداد و بنیاد دستند و آنچه در هر باب بیکبین کامیابی به صوب سعادت دولت

ابدیت معروض داشتند بر جواب مشرف حصول پیوسته آنچه ایلچیان مزاور

بدلی بود که از نهایت موفور المسرت دور و از بزم حضور و محفل پر نور مهجور شده بودند جهت اعلام

چگونگی ذات شریف خاندان قلی سلطان را به رسم ایلچی گری روانه آن صوب صواب فرمودیم

شایسته آنکه یکجهتی آنکه با اعلام چگونگی ذات شریف صفات و اظهار ثبوت خاطر محبت ذخایر موفور

مبانی یکتادلی گردند آفتاب دولت و اقبال از افق عظمت و اجلال طالع و لامع باد

نامه عبد العزیز خان در پرسش قضیه نذر محمد خان والد او نوشته

تا اساس سامی آبای عظام از وجود اخلاف کرام پایدار و حلاوت

اثمار موجب اشتهار اشجار باشد بنای سلسله چنگیز خانی و خاندان عظیم الشان قاآنی از وجود

سلطنت پناه عبد العزیز خان استوار و اساس این دولت والا ابد قائم اقبال آن خسرو

والا تبار پایدار باد و بعد از طی طریق اظهار محبت بیکران و مودت بی پایان که مکاتیب دوستان را

عنوان بدان آراستگی میدارد بر لوح ابلاغ و اعلام مینگارد که از انجا که بنیان ابدان انسان

را معمار وجود انس و جان بر آب روان عمر گذران گذاشته و خیمه هستی ابدان را فراش صنع لطایف بیان

و ستون استخوان بر افراشته پیوسته این بنای رفیع اساس از تردد انفاس در تزلزل و این خیمه گردون

از هبوب نسیم حوادث در اختلال می باشد اگر یا فکندن لنگر اندیشه اطبای حذاقت کیش کشتی ثبات حباب

انسانی از صدمه جار موجه این بحر طوفانی ایمن توانستی شد متاع هستی انبیا و مرسلین و ائمه و

سلاطین ما تقدمین غریق بحر زخار نیستی نمیگردید و فردی از افراد این کاخ ناگوار را بر کشتی چون

این منزل دلنشین جای توقف و شایسته تصرف نیست پسندیده ارباب هوش آن تواند بود که از
این دکان پر زیب منزل مردم فریب ال خود را که همین تحفه آن متاع بی پایان آن منزل جهت نشا

است بیرون داشته که از دریای احسان ... طلب ... قناعت بجز و برفوت مطلوب

تلف شدن محبوب ... هنگام ... آمو ... و لباس ...

بیت ز رشته نفس پاره پاره معلوم است * که دل بهستی ناپایدار نتوان بست * و گرد

[illegible] لطف یزدانی نتایج کهن اوراق ایام را خوانده و غبار ملال اندیشه‌های باطل از دامن

[illegible] آنکه دنیا بود دل بازی و بی بهیری آبای علوی بر خاطر غبار

ندارد یقین حاصل است که آن سرگروه ارباب ریاضت نیز از وقوع قضیهٔ ناگزیر سلطنت و مغفرت پناه

نذر محمد خان که در حقیقت عین واجب الاداء حیات است بیان محصلان کیا و ایام سپهر که هر خورشید فروغ

نقش این را از صحیفهٔ ترکیب عنصری برآورده اند آیینهٔ خاطر را غبار آلود کلفت نخواهند گردانید و عمر

عزیز که فذلک تمنای حقیقی است بزودی آگاهی در تحصیل مرضیات الهی صرف نموده ایام حیات را بخوشدلی

و کامرانی خواهند گذرانید و دوستان را در وقوع این قضیه شریک غالب خود تصور خواهند فرمود چون

درینولا اسکندر بن ملک نقار اکارکنان قضا عطف عنان [illegible] از دار غرور بسرای سرور ابدی نموده خواهان

آن داشتند که نعش منظر النشان نقل مدینهٔ منوره مطهره مشرفه علی مشرفها الف الف سلام و تحیه کرده شود

و قیام بتقدیم وصایا بمقتضای قوانین شریعت غرا موقوف برضای اولیای [illegible] می باشد

لهذا بر ذمت همت لازم شود که شخصی را که بصفت [illegible] موصوف باشد برفاقت متعلقان

و منسوبان سلطنت پناه مرحوم رستم آن رتبهٔ اورنگ سلطنت فرستند که تحقیق و تصدیق و تفتیش

میلان خاطر والا در نقل نعش آن مسافر ملک بقا نمایند لهذا زبدة الاشباه فلان را روانهٔ خدمت

سامی نمود که بدانچه رای آفتاب ضیای اقتضا نماید مقرر فرمایند که بنشیکاران دولت والا محل

آورده کوکب آمال از افق اقبال و اجلال طالع و لامع باد * **نامه که در طلب قندهار**

به پادشاه هندوستان نوشته تبارک الذی بیده

الملک وهو علی کل شیء قدیر الذی خلق الموت والحیوة لیبلوکم ایکم

احسن عملا وهو العزیز الغفور حمد ابهر و اظهر ثنایش بیرون از قیاس و لآلی متلألی محمدت

لاانتهایی اساس که در مقیاس نظر خرده بین دقیقه شناس به لعل و یاقوت آفتاب

و ماه راجح آید نثار بارگاه مالک الملکی تواند بود که دور گردان اضداد را از جامه خانهٔ تالیف و ترکیب

لباس اتحاد و التیام پوشانیده گنجور گنجور اسرار فحوای [illegible] رموز آشنا گردانید و اوراق پریشان وجود

انسان را که صحایف کتاب حکمت الهی و الواح طلسم خداشناسی و آگاهی اند شیرازهٔ التیام [illegible] انهدامست

شعار بشیر ... هیبت و عاقبت رسانید و سالکان ظلمات که همگان از تشنگان تیه حیرت اند بسیاری غرق گشته

شموع عقول انبیا و سلاطین بصراط مستقیم الطغیان آمابتیب ... المستقیم ...

که کلفت وحیرت از خاطر عموم خلایق گشود بعضی از سلاطین فرمان ... ان الله یأمر

بالعدل والاحسان ... یعمهون و اذا تولی سعی فی الارض

لیفسد فیها و یهلک الحرث والنسل والله لا یحب الفساد شمول رحمت بغایت دور گردانید

تا گلشن ... که هر یک لباس امتیاز ... بپرداز ... نسیم بهار ... ساحت گلستان ... انجاد ... ختم

و آتش گل ... گرمی ... از زلال حکمت بالغه الذی جعل لکم من الشجر الاخضر

و صحن بستان فردوس ... **ابیات** ... از لطف ... چار حد با غچه کون و مکان ... دیده

ام این باغ ... بوی ... ناب ... آورده بیرون ...

یوسف روز از چه تاریک شب ... خود رو ... باغ بهار ... یکورق از دفتر او روزگار ... دریحه ...

بر صفحه ... از گلشن ... شبستان ... دل ... عنادل دانش و آگاهی ...

گلستان ... کون و فساد ... مبلغ آیه کریمه و اذکروا نعمة الله علیکم اذ کنتم اعداء

فالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا ... **بیت** محمد کاز ... بار ...

نام او ... برآل او و ... اصحاب ... ما دام اللیل والنهار باد و بعد بر مرآت خاطر و

ضمیر ... محجوب و مستور نخواهد بود که هر نعمتی از نعمتهای بی منتهای الهی را شکری ... بدون بیان آن از

عهده شکرگزاری و سپاسداری آن احسان ... متعذر بل مستحیل مینماید چنانچه شکر ... نعمت ثروت

و مکنت ... و انفاق و نوازش ... سلطنت عظمی

کبری مقصود ... با وجود ... اشتغال جهانبانی ... ملک ... احوال ...

ساکنین و قاطنین هر مملکت ... ملاحظه نموده ... حال ... آن گروه که مستحق

امتیاز ... رعایت و مرحمت اند ... رقبه جهانبانی ...

بیار ... کارکنان بارگاه ... اقلیم ... قبضه ... این محتاج عنایات

الطاف الهی ... مشغول ... اشتغال ...

... مالک ... صورت انجام نیافته بود در این ایام خجسته

نازو خنده فرجام شوق زیارت آستانه مقدسه منوره مطهره رضیه رضویه علی ساکنها الف الف
سلام و تحیه سلسله جنبان گشته الویه دولت و اعلام نصرت از مقر اقبال و موطن جاه و جلال
بقصد [illegible] شوق براز تحصیل اکسیر اخاک آن آستان عرش نشان
نور و ضیا بیفزاید و هم [illegible] آن دیار را از هبوب نسیم عنایات شامله بر وجه دلخواه گشاید و
بنابر قرب جوار و تاسیس مبانی ائتلاف و اتحاد آبا و اجداد عالی تبار والا مقدار بر ذمت همت
حق شناس واجب و لازم نمود که استعلام احوال آن منتمی ارائک سلطنت عظمی و جالس سریر فرمانروائی
کبری نموده در تشیید مبانی محبت و صداقت قدیم کوشش نماید و تشیید این بنای گردون اساس
که محض اتفاق و تاسی بسنت سنیه سلاطین سلف و روابط دوستی آبای خلف از مقتضیات متحتمات بود بنابر
تجلی ذات ستوده صفات آن پادشاه والا تبار بنور صفات حمیده زیاده بر آنچه مرکوز
خاطر بود واجب گردید و یکی از جمله صفات خجسته و اطوار پسندیده آن محیی مراسم صاحبقرانی که
محمود همگنان و محسود خاطر پیر و جوان گشته نوازش سلطنت پناه ندر محمد خان و تفویض ملک بلخ و سایر
محال ترکستانست که با آنکه آن ملک را کشا بارتکاب محنت و مشقت در حیطه تصرف و تسخیر جنود مسعود
در آمده بنابر رعایت سلطنت پناه مشار الیه در اطفای نوائر فتنه و فساد از مطلب عظمی به نیروی
همت والا برخاسته آن ملک وسیع را بسلطنت پناه مزبور مسلم داشتند لهذا زبدة الاقران والامثال
شاه قلی بیگ ولد مقصود بیگ ناظر سابق بیوتات را که از طرز دانان رسوم سفارتست روانه خدمت
والا محفل معلی فرمودیم که نبذی از مراتب دوستی و یکتادلی که پیش نهاد باطن صدق مواطن همت
زبانی گزارش دهد و سلسله جنبان موالات و مصافات قدیم که از بدو طلوع و ظهور این دو دولت عظمی باشند
خورشید و ماه جهانی را به نیروی معاضدت یکدیگر قرین ضیا و بها داشته اند گردد و چون حجب مغایرت و
تتق منافرت به تحریک نسیم وفاق و اتفاق بالکلیه منقشع گردید و به همه جهت طریق مباینت و بیگانگی مسدود
ست و درین ولا همت بلند نهمت والا استیفا و استدعا [illegible] این معنی که استرضای خاطر خلایق در ضمن
آن مندرج است مصروف و معطوف و پیوسته مراعات این آیت که موجب رفاه حال کافه رعایا و برایاست مطمح
نظر حمیت اساس بوده مناسب شأن [illegible] سطری از مخزونات خاطر در مقام اظهار و اعلان
در آید بر خاطر دریا مقاطر که مطرح اشعه لمعات قدسیت [illegible] خواهد بود و همواره همت سلاطین

بعدلت آمیز بنیان بیت المعمور دوستی و ولا مقصود میباشد و دیعه دورین همت بلند فرجام
ارجمند را امعان جزئیات پوشیده در تأکید و تشیید این مبانی الهی بهجت الثقای ذکر جمیل که شته
منظر شوند اگر نظر بر روابط پدری و فرزندی نموده تحریک شرایط ... مبانی فرخنده ... ابد پیر
تفویض نمایند و در تسخیر ملک فتح القضای دوستی جاوید که ... ایام از تطرق خلل
و نقصان مصون و مأمون خواهد بود و کوشیده چنان کنند که معماری رای رزین انخسرو عدالت آیین این
بنای رفیع اساس صورت تشیید و ترصیص یافته ساکنین ممالک طرفین در بیت الامان یا تعلی مر الدهور
والازمان قرین الطاف ملک منان و مورد دعای پیر و جوان خواهند بود نامه که بعد فتح قلعه
قندهار بپادشاه مزبور نوشته گوهر القاب بیکه جوهری اندیشه آن را نیز از تکمیل مقال
داند و لعل آبدار معانی که صیرفی ادراک نکته سنجان نقود تابش و آفرینش شناخته شایسته آن تواند بود
که زینت بخش پایه سخن راندن جواهر و اوج تصیع داده نام نامی و اسم سامی فلان را ایران مسند والا
نشانند و از تارهمیشه بهار یکتا در آن را مشک آمیز ساختن آن سر بر گردون نظیر ز نسیم اعلان
و اظهار مراطرات مراسم دوستی و ولا افشانند که از شمیم عنبر آگین این خبر یاسمین دماغ نکهت شناسان
گلشن وداد و صفیر عندلیب اتحاد و انبساط قدیم بلند آوازه گردد و لله الحمد والمنة که اگر چه بحسب ظاهر
فاصله امت عدیم البدل حایل است و ادراک صحبت سعادت اما پیوسته در عالم معنی ابواب این
بوستان بر چهره قلوب دوستان کشاده و اسباب مکالمه غائبانه که بسفارت نامه زبانی حاصل میگردد آماده است امید که همواره شاهراه ائتلاف و اتحاد باز و دست حصول آرب زین
بوستان هجران دراز باد و بعد از انطباع نقوش مودت و ولا بر مرآت ضمیر خورشید ضیا که از اشراقات
تجلی مستغنی و مستبشر است بر لوح ابلاغ می نگارد چون از آغاز عروج معارج دارایی ایران و ارتقای
مدارج عنایات حضرت رحمن پیوسته در خاطر حق شناس و ضمیر حقایق اساس مرکوز بود
که دیده شوق را از خاک آستانه مقدسه منوره عرش درجه ... علی ساکنها الف الف سلام
و تحیه روشن سازد بنا بر کثرت مشاغل جهانبانی و تعدد شغل کشورستانی از احراز این سعادت
عظمی و غبطه کبری محروم بود درین ایام سعادت انجام که از مهام کلی و جزوی آن حدود
بالکلیه فراغت حاصل گردید مناسب چنان شد که رفعت همت والا نهمت را از ربقه این

نذین واجب الاداد آزاد ساخته باین تقریب پژوهش احوال ساکنان خراسان تعیین مسافت
ازین سفر خلافت از استفاضهٔ انوار عنایت شامله چنانچه شاید بهره ور نگردیده بودند بنوعیکه
کامله بایجه [illegible] رعایت قرب و جوار و ارتباط و التیام آبای
آن والا تبار لازم دانسته باین صحیفه که مذکر شیوه ستوده محبت دوستی و اتحاد قدیم باشد محرک
سلسلهٔ ارتباط گردد چون مبین و معین است که والیان ممالک مودت را بعد از تشیید قواعد صداقت
و الفت و ارتفاع حجب مباینت و منافرت در بود و نبود ویرانه که گذرگاه سیلاب حوادث
است باهم مضایقه نخواهد بود از دران تذکره یکجهتی و یکتادلی استفساری نخواهش قندهار شده بود
منظور نبل مستحسن بود که نظر به روابط مذکوره نموده همت والای آن عم بزرگوار در انجاح مأمول
بقدم قبول پیش می آید بناء علی هذا با خاصان و ملازمان رکاب ظفر انتساب متوجه آنحدود گردید چون
بعد از فوت والیهٔ دولت باین ولایت منسوبان آن دولت ابد الآثار سپهر بهجت آباد اتحاد این دو دولت
محکم بنا اغماض نموده چنانچه بابیگانگان سلوک نمایند ابواب اطاعت مسدود ساخته بتصور فاسد اینکه جدائی
درمیان این صدق اندیش صداقت کیش و آن عم بزرگوار والا تبار است در حجب فرمانی مخفی گردیده
و معارضه با این دوست صادق الولاء در آئینهٔ اتحاد صورت فرمانی آنوالاجاه عظیم الشان شهنشاه عزیمت
فرض گردیده که سپاه نصرت توامان را بتادیب آن گروه خذلان مشتاق نامزد فرماید لهذا حکم نافذ بصدور
پیوست که اطراف آن قلاع محکم بنا را مرکز آسا بدایرهٔ احاطه درآورده بمفاتیح جلادت در گشایش ابواب
مغلقهٔ آن سعی نمایند غازیان ظفر توامان کرشمهٔ امتثال فرمان اندر اندک فرصتی بمقالید سیف
و سنان اقفال درهای آن قلاع گردون توامان را از هم گشودند بعد از ظهور استیلاء و اقتدار
بران قلاع گردون آثار گروهی از محصورین را که در حین محاصره مسالک ادب و آداب
بوده از صراط مستقیم حد خود شناسی عدول نموده بودند بکشادگی جبههٔ عفو و اغماض مشمول عنایات
بیغایات گردانیده رخصت انصراف ارزانی فرمودیم در جاو اثق و یقین حاصل است که چون آن عم
از غایت اتحاد و نهایت ارتباط صورت وقوع یافته غبار انگیز مرآت ضمیر خورشید نظیر نخواهد شد که ولایت
مزبور و سایر محال ممالک محروسه را متعلق بخود دانسته جدائی منظور نخواهد داشت چون غرض
ابواب گفتگوی حاسدان این اهتمام و ائتلاف آن توامان بود شاه وردی بیگ را روانهٔ خدمت والا

در جواب نامه عبدالعزیز خان نوشته

فرمودیم که حقیقت صدق اندیشی و اخلاص کیشی این مخلص را بآن عم بزرگوار خاطرنشان نماید چون همه
سلطنت و اقبال از افق جاه و جلال طالع و لامع باد
مرآت بی غبار چهره مصافات و عینک ورنمای شاهد ملاقات و کمالیه دو
دوستی و صداقت سحاب سان یکتا دلی و مودت آئین نامه عنبرین شمامه سلطنت پناه عبدالعزیز خان در
وقتیکه دو شیفتگان حصول آمال با رایش هر صفت کمال در محل اقبال و گلزار فراغبال انجمن افروز مجلس
طراز بودند فروغ ورود بخشیده دماغ یگانگی و اتحاد و مشام صداقت و وداد را عنبرآگین گردانید
شرحیکه در باب سلطنت پناه ابوالغازی خان والی اورگنج پیرایه اعلان و اظهار پوشیده بود که چون هم
سرحدی و قرب جوار بهم موجب پژمردگی گلشن مواخات آن برگزیده بیرون واد و اورا در والاتبار
آن بلندقدر رفیع مقدار گردیده و هم در تخریب بعضی از اقطاع و ارباع و نهب و تصنیع عقار
و ضیاع سکان املاک کوشیده جمعی از ترکمانان دودمان ولایت نشان نتاویب او مامور
گردیدند در انظار العقبان جلوه عیان نمود بر آئینه ضمیر منیر که از مصقل عنایات الهی مصفا است منطبع خواهد
بود که سلطنت پناه مذکور مدتی در سلک راتبه خواران این دودمان ابد توامان انتظام داشت
و به پیروی استظهار ناظمان این دولت روز افزون بتحصیل حکومت موروثی آبا و اجداد
استعداد یافته و از تاریخیکه بمرفقات عنایات کارکنان این دولت بر اوج حکومت ازلی
ترقی نموده الی یومنا هذا در احکام سررشته نیکو خدمتی ساعی و سلوک طریق رضاجوئی را مراقب
و مراعیست و در کیش مروت آزار و اضرار شخصیکه همواره سر بر خط فرمان و چشم تیقظ بر پاسداری عهود
و پیمان داشته باشد بدون صدور جرمیه محظور از قاعده مرحمت ذاتی و مروت جبلی دور است
لیکن بنا بر مراعات مبانی دوستی آن ناظم مناظیم سلطنت و بانی مبانی صداقت که بصفت پیچه
کردی معجبی مکرر او در صدد نهیب و یغما و اصرار و جفای ساکنین آن دیار در آمده یکی از بندگان درگاه
خلایق پناه را تعیین فرمودیم که سلطنت پناه مومی الیه را از ارتکاب اینقسم امور ممنوع و متقاعد
سازد و یقین حاصلست که بعد از ورود بهی مبنی دیگر پا از دائره خود رائی بیرون نگذاشته بمقتضای
امتثال فرمان ضبط عنان کمیت خاطر را از ایذای خان خواهد نمود و احتیاج بتعیین توره و یاری

گروه ترکمان نخواهد بود در ریاض همیشه بهار طبیعت را از خس و خاشاک خلجان این امور مصفا خواهند
داشت که من بعد این قسم حرکات از مشارالیهما صادر نخواهد شد خصوصاً که در ذیل این مدعا در باب تردد
تجار آن ملک با این دیار فصیح الفصحا زبان خامه بلاغت ترجمان گذشته بود دیده شد که در صدد نقصان
و منع جلب نفع اینگروه که در حقیقت افتتاح طریق آمد و شد مفتاح ابواب روزی ایشان است
در آمدن چندین سود حاصل دیده و آلای جمعی که انظار ایشان محض ملاحظه کلیات امور مقصور است
مؤدی خواهد و آنچه در باب عدم تعیین جمعی جهت تحصیل این مطالب بملاحظه اینکه موجب تضییع
مواشی و مراعی و اغنام سکنان آن ممالک محروسه خواهد شد گزارش یافته بود هر گاه مأمورین
از دقیقه طاعت پیچیده بر خلاف فرموده آن قاعده دان رموز سلطنت اراده ارتکاب این
امور نموده عمل بمضمون آیه کریمه ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة نمایند بدار دستی
عنایات جناب کبریا و معاضدت دولت والا منسوبان این دولت محکم بنیاد در تقصیر ابادی
ایشان تقصیر نخواهند نمود سلطنت و جلالت پناه درطی نامه مودت عنوان اشعاری با مدن
فرستاده والی هندوستان شده بود که طالب وفاق و اتفاق از آن یگانه آفاق شده
و بنابر پایداری عهود دوستی دوستان بی نیل مامول راجع گردیده مشاهده دیده دریافت
والا خواهد بود که چون خبر علت نامه مستوفا و ملک دارالقرار قندهار سلوک آن سرور در گاه کردگار مستغرق
بحار رحمت حضرت آفریدگار را حتی سرچشمه مجد و برتری آن منظور انظار الطاف کردگار بود که بعد از
وقوع وحشتی فیما بین خاقان عظیم الشان و الامکان و این نیازمند درگاه بی نیاز آبیاری ریاض
وگلستان ایران را از فیض قدوم رشک گلستان جنان ساختند جبر نقصان آن خاقان الاشان
مینومکان بدین امر سلسله جنبان گردید بعد انتزاع آن ملک متنزهة الارباع سررشته آمد و شد
و تردد خورد و خشیا نتیجه فیما بین نور و ظلمت و شب و روز قائم است تا نهایت کشید حالا که آن گلکرده راه آمد
اندیشه را اشتباه دوست امید از چاره کار کوتاه دیده کردهای ناهنجار خود را نسبت بآن دودمان والا
تماما بر کنار گذاشته و آنچه در اوان سیاه مستی اقتدار تحریر کرده بود نسیاً منسیاً انگاشته
در گشائش باب تجمل برادر و دوستی او عالی مسکوت شده فروغ افعال نمود را که مانند آتش خورشید
تارنمایان است به پرده تدبیر پیوسته در دیده خرد خرده بین بدیع و بعید می نماید که منهل

باوجود شرمندگی چنان دیگرباره صاف طبع والای تجربه اندوز بفحوای حدیث لا یلدغ المؤمن من جحر واحد مرتین در نفیه لاف وگزاف تواند شد

اموال مرحوم بندگی گوش پلنگپوش که زبان خامه بایستی جاع آن گویا شده بود مصحوب ملازمان آن سفرگزین ملک بقا من حیث لا یشذ منه شیء من الاشیاء ارسال شد چون که

از ادای حقوق حضرت یزدان و خدمات بیکران این آثار مواریث اولاد ایشان است یقین که

اموال مذکوره کما فرض الله بورثه مرحوم مزبور خواهد رسید پیوسته مرکب کام و همند حصول

مرام خوش عنان و در مضمار بی انتهای عمر دوام در جولان باد نامه که با ابوالغازی

خان والی اورگنج نوشته شد پیوسته کوکب مطالب و اختر

مآرب ابوالغازی خان از افق حصول طالع و لامع باد بعد از تشیید مبانی اتحاد و وفاق

مکشوف ضمیر منیر خورشید اشراق می گرداند که بنابر آنکه سلاطین مالک رقاب و خواقین

کامیاب را که اسباب حصول مآرب مجموع و علل تفرقه خاطر والا مرفوع است همواره استعلام

چگونگی حال سعادت اشتمال دوستان صداقت نشان که در حقیقت متمم اسباب کامرانی و نشاط

و موجب ازدیاد مواد ابتهاج و انبساط است منظور نظر والا می باشد و مدتی بود که از کماهی احوال

و اوضاع آن سلطنت پناه اطلاع حاصل نبود لهذا درین اوقات فرخنده ساعات که از یزدانی عنایات

حضرت واهب العطیات اسباب جهانبانی منتظم و غنچهای حدایق کامجویی و کامیابی از تسنیم نسیم الطاف

الهی متبسم است بجهت استعلام این مرام و حصول این کام بدین تذکره موالات سلسله جنبان مصادقت

و مصافات شد و چنانچه در کیش وداد و ایتلاف انتظام امور دینویه دوستان منظور نظر است همچنین

معموری سرای اخرویه ایشان نیز در آیینه ضمیر منیر جلوه گر و چون بکرر بمسامع بار یافتگان حضرت

جاه و جلال رسید که آن سلاله سلسله چنگیزخانی بکرات در صدد نهب و یغمای سکان دیار

ماوراءالنهر آنکه از مسلمان و والی و ارباب و اهالی آن ولایت امری و بگر داعی برین حرکت

صادر شده باشد بر آمده بدون صدور و تخطور احداث شورش و فتور باعث ناخوشنود

رب غفور و باز خواست و مواخذه یوم النشور می گردد و بمقتضای ظلیت حضرت رحمن

که مومن و مشرک در درگاه خداوندگاری آن حضرت یکسان اند پناه حال افراد ناس

در نظر والای قدرشناس پله تساوی دارد و شهد اعلی است که والی والاقدر
آن ولایت نیز سالک طریق دوستی و یکجهتی و الفت شده لازم بود که به اظهار
امری که در حقیقت خیر نشانی آن عالی جاه در ضمن آن مندرج و رفاه حال جانبین
در تحت آن مندرج است مبادرت نماید چون تفرقه و انکسار بال مشتی پریشان احوال
بغیر از ناخوشنودی حضرت رب متعال و وبال شر و منتج اثری نمیگردد و یقین حاصل
است که بعد از تحقق وادراک این مقدمات که در حقیقت باعث بر آن دوستی آن عالیجاه
و فیمابین است مراعی امری که موجب استرضای خالق و ترفیه حال خلایق است خواهند
بود همواره سمند دولت در زیر زین و بوستان سلطنت از گلهای حصول مآرب رنگین باد در

جواب نامه عبدالعزیز خان نوشته شد گلزار دوستی و موالات
و بوستان موالفت و مصافات اعنی نامه صداقت ختامه عبدالعزیز خان که سیراب از چشمه سار مودت
و وداد و پرورده سحاب دوستی و اتحاد است در وقتیکه بعون عنایت حضرت یزدان جهان بکام
و به هفت شاهد مطلب روائی تمام بود نکهت یگانگی و یکتادلی مشام اتحاد رسانید و ضمیر انور
خاطر فیض گستر را مسیر آن بهار دوستی از نار بهجت و سرور گردانید چون در کیش صداقت و نظر
وقت جوهر نگین الفت پسندیده دیده دریافت جوهریان دانش و ضمیر فیاض بینش می باشد
و همواره مطمح نظر حق بین و مرکوز خاطر حقیقت گزین آنست که رعایت این امر ستوده نسبت
باصناف امم بر وجه اتم کرده شود نقد کامل عیار این مدعا بمحک قبول طبع معلی رسید پیوسته سلسله
جنبان روابط دوستی و یکجهتی بوده مطالبی که در خاطر محبت ذخایر داشته باشند بموقف اطلاع
رسانند که کارکنان دولت ابد مدت دوران عدت بانجام آن مامور گردند

نامه که بعبدالعزیز خان نوشته از نتایج اتصالات اجرام علوی و امتزاجات امهات
سفلی خوش نشینان مهد البدر احال منتظم و شیرازه کتاب وجود افراد مکونات بسبب این
اتصال و التیام و اجتماع ملتئم است ارکان بنیان دولت اعلی حضرت سلطنت و عدالت و
شوکت پناه شهامت و بسالت دستگاه نصفت و معدلت انتباه و الاجاه زیبنده مسند بلند پایه
چنگیز خانی طرازنده تخت رفیع الارکان خاقانی عبدالعزیز خان از تشتت و تفرق مصون و گلهای

کامیابی آن سلطان عظیم الشان از نسیم خلافت و اختلاف اضداد محروس و مامون باد بعد
الحمد و الثنا از انجا که بنای یکتادلی و مودت بر آئینهٔ ضمیر قدسی تخمیر منطبع میگرداند که بر دقیقه شناسان
رموز فرستی و نکته شناسیان لوحه دانش و بینش مخفی و مستور نیست که غرض اصلی و مطالب کلی سلاطین
معدلت آئین و خواقین مروت قرین از تعمیر کاخ دوستی و مودت عرض نمایان یگانگی و الفت
آن است که کافهٔ جمهور و ساکنان ثغور در ان بنیان رفیع الشان از تابش آفتاب حوادث
استظلال نموده از اثمار آن دوحهٔ اطمینان لذت یاب و کامرستان باشند و از ان روز که
تار و پود بنیان صدق نشان رسولان طرفین و ایلچیان ما بین نسیج مسالمت و مودت
و پرتو مصالحت و محبت نقوش اتمام پذیرفته تا امروز با آنکه بعضی اوقات از منسوبان آن والا شان
بلند مکان بعضی امور که منافی و مناقض صداقت باشد بمنصهٔ ظهور رسیده نواب همایون ما
نظر بر رعایت این امر اهم کرده حرکات آن گروه خسران پژوه مقرون بعفو و اغماض و کرم
عساکر نصرت مآثر با وجود نهایت آراستگی و استعداد و عدم اشتغال بامری از امور سایره
بلا درصدد تلافی و تدارک نیامده‌اند درین اوقات بعرض رسید که بعضی از منسوبان سلطنت
و شوکت پناه سبحان قلیخان از وخامت عاقبت نیندیشیده بفحوای العادة کالطبیعة الثانیه
دست غارت و بتعدی و اغنام جمعی از فقرا و عجزه دراز نموده پا از حدود اطاعت
دوستی بیرون نهاده‌اند چون یقین حاصل که این امر شنیع و شغل فظیع بدون اطلاع و
آگاهی آن [?] الاجاه حقیقت آگاه صورت وقوع یافته لازم نمود که حقیقت این امر بمنصهٔ
اعلام و اظهار رسد که اگر آن گروه بی‌سیر و یا بدون اذن و رضای سلطنت و جلالت پناه
موحی الیه ارتکاب آن نموده باشند مقرر دارد که در صدد منع و تنبیه آن گروه درآمده من بعد
ایشان را بنوعی ضبط نماید که احدی را این خیال در خاطر خطور نتواند نمود و اگر سلطنت پناه سامی
الالقاب از این معنی مطلع بوده بفرمان آن گردون جناب آن گروه [?] متقاعد نشود و یا [?]
بفرموده سلطنت پناه تن بر حمل نماید لشکر نصرت اثر بتدارک و تلافی که بطریق دزدی و راهزنی
نخواهد بود مامور گردد و الا آن والا مکان جلیل الشان این معنی را منافی دوستی و
یگانگی ندانسته موکد مودت و تشیید بنای استوار یکتادلی شناسند

باقی حالات رجوع به تقریر فلان است اعتماد خواهند نمود **نامه که به**
عبدالعزیزخان نوشته شد چمن پیرای گلستان ائتلاف و
محبت و حدیقه طراز گلزار دوستی و الفت رنگ آمیز بهارستان اتحاد و یگانگی مصقل نگار
جنت و یگانگی اعنی نامه مودت ختامه و مکتوب عنبرین شمامه عبدالعزیزخان که به رشک افزای نقوش
بدیعه مانی و ریاض خلوت دوستان تماشای آئین ارژنگ است مصحوب عمدة الاماثل و زبدة
الاشباه فارس مضمار سخندانی یکه تاز عرصه دقیقه یابی و فصیح بیانی چمن توری حاجی میر آخور
بیگ ابواب فیوضات بهار از ریاحین و ازهار بر روی روزگار گشاده و ساقی فروردین
صلای عام به میگساران لاله و گل در داده اسباب حصول مرام آماده بود از ورود مسعود
چهره گشای بهاری تازه و طرح نگار عشرتی بی اندازه گردیده باعث ازدیاد مواد خوشدلی
شد شرحیکه در باب استیصال اهل ضلال که به تیه‌های گمکرده راهی سالک طریق نکال بوده سر
از ربقه اطاعت پیچیده بودند و متابعت و مطاوعت عموم جنود ازبکیه رقم زده قلم موالات شده
بود چون مشتمل بر تشیید مبانی دولت و اعتلا ادراج سلطنت آن ممتاز شیوه ستوده بود باعث
ابتهاج لاتتناهی و مسرت لاتعد و لاتحصی شد یقین است که بنای عهود اهل کذب و نفاق مانند
ضیای صبح نخستین زیاده بر یک نفس نخواهد بود و چراغ اقبالمندی و نیک سرانجامی ارباب
وفاق امتداد فروغ خورشید عالم افروز خواهد داشت آنچه در باب نهضت بصوب کابل زبانزد
خامه صادق البیان شده بود تحقیق شخص تصدیق و اذعانست که تخم برومندی سخن سلاطین که مطرز بطراز
کلام الملوک ملوک الکلام است از آبیاری سحاب ایفای عهود سرسبز و ریان خواهد گردید ملائم شیوه
اتحاد و مناسب شیمه وداد آنکه پیوسته فاتح ابواب مراسلات بوده با علام فتوحات تازه و تشریفات
بی اندازه مسرت افزای قلوب دوستان گردند پیوسته گلشن دولت و اقبال را بهار و اثمار
حصول مقاصد برشاخسار باد **نامه که بابو الغازی خان والی اورگنج نوشته**
شده نامه دوستی طراز و مکتوب لازم الاعزاز سلطنت پناه ابوالغازیخان که مشتمل بر فتح
مبین و نگونساری کفره فجره قلماق بدین رقم زده خامه موالات ختامه شده بود در ساعتی
مسعود که ابواب فیوضات غیبی بر چهره بخت ظفر فرجام باز و دست اقبال بر سبزه گلزار

آمال و رازبود مصحوب فلان فیض ورود ارزانی داشته چون بعضی از خذلان اعدای آن
دولت مرصوصة البنا مبنی بر تصیص بنای موّدت والا بود باعث مزید ابتهاج خاطر محبت ذخایر گردید
فاما سر شته مراعات ... و انبساطات آبای کرام آن سلطنت پناه الی یومنا هذا استقا
باین دودمان والا پیوسته همت والا نهمت بران مصروفست که آن سلاله سلسله چنگیز خانی را
تسلط و فیروزی و فاصدان آن دولت والا را دولت و تیره روزی نصیب باد و پیشانسته شیرازه
اتحاد و ملایم شیمه کریمه وداد آنکه همواره با علام فتوحات مسرت افزای ضمیر دوستی تخمیر گردیده
فاتح ابواب مکاتبات و مراسلات باشند لا یزال کواکب اقبال از افق کمال لامع و تابان باد

قطب شاه والی دکن نوشته

اغصان شجره ریاض
الفت و وداد و ثمره فرخنده اثر یکتا دلی و اتحاد احسن صحیفه مودت طراز و مفاوضه صداقت انجام
مخالصت آغاز حضرت سلطنت و جلالت پناه ابهت و صفدرت دستگاه شهامت و بسالت استعداد
عالی جاه نقاده دودمان سلاطین کامگار خلاصه خاندان خواقین نامدار مزین سریر سلطنت
و جهانبانی جالس اورنگ ابهت و کامرانی المخصوص بعنایت الملک الاله نظاما للسلطنة و الجلالة
و العدالة و الشوکة و الابهة و المعدلة و الفخر و الامتنان سلطان محمد قطب شاه که مظهر آثار اتحاد قدیم و مهد
اطوار عهد و دید است و نیکوترین زمانی که ساغر صهبای کامرانی در کف ساقی الطاف سبحانی لبریز صفا
و شاهد کامیابی و مطالب امانی در مرآت بخت ... دولت روز افزون بدلکش ترین صورت جلوه نما بود
نشر شمیم الفت و یکجهتی نموده و انبساط بخش خاطر مهر آگین و موجب انتعاش طبع سپهر قرین گردید و از
مشهدات عبارات دوستی آیات کامله خواهش راسخه آلود ... گرداند آنچه از مصادر
احوال فرخنده مآل ... اقبال والی هندوستان و اتباع رذیله الاوضاع
او پیرایه ابلاغ و اعلام پوشیده بود در خلوتکده ضمیر آفتاب نظیر از نقاب حجاب برآمد جلوه
گر شد و ... اطوار خیر خواهان دولت و اخلاص کیشان خالص عقیدت آن بود که در
هنگامیکه آن گروه بد عهد سست پیمان در مقام تسلط و فتنه انگیزی و طغیان در آمده بدستیاری
پنده از خسار شوکت و اقتدار بیدار خود بری و اشته تمهید اظهار این امر لازم الاعلام را ضمیمه
مراتب دولت خواهی و محرک مواد روابط قدیم شاهنشاهی ساخته نیرو استمداد و اعانت

اولیای دولت فیروزی آیت بواثر فساد و عناد آن گروه مخذول العاقبه که بغض و عداوت
شیعیان آل اطهار پیوسته پیش نهاد خاطر کج اندیش ساخته اند لیکن بجز چشم بندی تا اثر معاضدت
و موافقت منسوبان دودمان والا بر عالمیان ظهور یافته [illegible] معاضدت و مساعدت معاندان
و بریده میگر دیدیاری چون ایام تلافی و انتقام باقی و اسباب معاونت و معاضدت بمیامن
الطاف سبحانی بر حسب مرام آماده و وافی است با مداد بواطن قدسی مواطن حضرات عالیات سدره
مرتبات ائمه معصومین صلوة الله علیهم اجمعین قوی دل و مطمئن خاطر باشند که عنقریب با نصرت و
فیروزی قرین با شاهد کامیابی مطلب دائمی همنشین خواهند بود و درین ایام که اساس دولت
دودمان گورگانی در اختلال و قوائم سریر سلطنت آن سلسله مستغرق البنیان از سیلاب حوادث
و انقلاب بزوال است مناسب غیرت و بیداری و مقتضی ناموس سلطنت و نامداری خیلان
می نماید که با صدرنشین ایوان سلطنت عادل شاهی که در هر باب بشاشت اتفاق آمیز آن شهد قواعد
آداب ادبی نگارش یافته بسم و آهنگ آبای عظام والا مقام عمل نمود پیشه مرضیه وفاق و حسن یکجهتی
و اتفاق تجدید و وضعی مسلوک دارند که بمیامن برکات آن مخالفان بکمال عسرت هر حاصل و راه خیال
تسلط و اقتدار چون ابواب کامیابی مسدود و باطل گردد و بموافقت ایام در تحصیل فتح نامه امیر اعادی بدفرجام کوشیده
بشعله تیغ بیدریغ تدارک و تلافی عرصه آمال و مساحت اقبال را ضیا و صفا بخشند و از آنجا که شمائل اخلاص و
اوضاع آن زبده محبان عقیدت کیش با وجود بعد ظاهری پیوسته منظور نظر عاطفت اثر بوده باشد خاطر
اشرف را با انتظام اسباب کامرانی و دوام سلطنت و جهانبانی با علی مراتب مصروف نموده در طی تحصیل مراتب
آنچه شایسته اعلام دانسته بر ایشان اظهار داور زیر که در هر باب ایلاء معاضدت منتظر ظهور رسد درین وقت [illegible]
الفت و وداد بیع زاده قدیم میرزا محمد مقیم را با دراجات شریفه ارادت [illegible] خلوت سرای حضور
نشر وابح گلزار محبت و وداد نموده [illegible] کیفیت حالات خاطر که [illegible] گفتاری
او سپارش محبت نمود بر پرده دستگاهی آن عالی منزلت خاطر مهرآئین [illegible] گردانند مشار الیه
را بنابر توجه ضمیر انور بدریافت استقامت احوال گرامی بزودی رخصت انصراف داده [illegible] و
مکنونات خاطر شریف را الباس شاهد شیمه بناء و اسلام خواهند بود که بعون عنایت الهی کارگزاران دولت
ابد مقرون بحصول نخستین گلهای آمال از نسیم تائیدات شگفته و خندان در باغ کامرانی همیشه سرسبز

در بیان نامه که به پادشاه بیجاپور نوشته شد

تا گلهای عنبر شمیم حدائق وداد و ریاحین مودت بنسیم یقین الفت و اتحاد در بهارستان یکجهتی و التیام رائحه‌بخش مشام دوستان و ثنا گستر تا خسار [illegible] بلند و نهال گلشن دولت ارجمند حضرت سلطنت و جلالت پناه [illegible] معدلت دستگاه شهامت و بسالت انتباه عالی جاه نقاوه دودمان سلاطین کامگار خلاصه خاندان خواقین نامدار فریدون سریر سلطنت و جهانبانی جالس اورنگ ابهت و کامرانی المختص بمزید لطف الملک الاله ادام الله اقباله و [illegible] همیشه در گلشن سلطنت و فرماندهی از شکفتن گلهای کامرانی و اقبال خرم و خندان و از رشحات زلال تاییدات عنایات الهی [illegible] پذیرا [illegible] طریق اظهار محبت بیپایان بر لوح ابلاغ جلوه نگارش [illegible] و [illegible] صفحات لیالی و ایام مثبت و مرقوم است که آبای عالی مقام آن نقاوه دودمان عز و علاء سلاطین سابقه ممالک دکن [illegible] از طریق ایمن دینداری و کمال حسن عقیدت و اخلاصمندی بشرف ولای عقده‌گشای خاندان ولایت و امامت همواره دست توسل و اعتصام باذیال فیروزی اشتمال دولت و اقبال ابدی الاتصال این دودمان والا که در حقیقت موجب برتری و علوشان و ملجاء امیدگاه اعاظم سلاطین والامکان است استوار ساخته بزلال حمایت و رعایت اولیای دولت ابد قرین در گلشن سلطنت و فرماندهی گلچین مراد [illegible] این آستان خلافت مکان مطلب و کامیاب بوده اساس مصادقت و موافقت هریک از آن مسافران عالم قدس بدوام خلوص عقیدت و اخلاصمندی محکم و بنیان مودتشان بانتظام اسباب آمیزش و التیام دائمی [illegible] و محکم می‌بود و همچنین فیما بین آن دو سلسله رفیعه شیوه شایسته وفاق و طریق یکجهتی و حسن اتفاق بجهت سلوک مرعی می‌باشد که [illegible] فتنه را در عرصه مملکت هریک از ایشان [illegible] مرور [illegible] بداندیشی [illegible] استظهار اندیشه تسلط و اقتدار در ضمیر [illegible] چون نقش [illegible] و باوجود [illegible] حقیقت طراز چون یکجهتان صحبت کیش مودت اندیش از شاهراه الفت و ارتباط قدم [illegible] مسالک بیگانگی تارک [illegible] اتحاد و یگانگی [illegible] ابواب رسل و رسائل [illegible] مواثیق نامرغوب [illegible] عقیدت [illegible] قدیم [illegible] سعادت و یگانه [illegible] در نظر عالمیان جلوه ظهور [illegible]

کرده بودهای مدید به پیروی مراقبت و معاضدت این دودمان معلی دست جرأت از دامان احوال
خیر مآل ایشان بریده و پای جسارت از تاختن آن مملکت کشیده بود بحال تسلط و استیلا اتفاق
افتاده بتقریب دیانت احوال مسلمانان و شیعیان سرگرم بازدهٔ تجهیزی و [illegible] اکنون
که فرمانفرمای ممالک دکن پرده‌گشای سوانح آن حدود شده بود و بوسائل وسائل مرغوبه مجدداً آمال
روابط قدیم گردیده اندازه اینجا که خاطر مهر آیین حقیقت‌گزین متوجه انتظام احوال خیر مآل و افزونی
اسباب کامرانی و کامروائی و اقبال ایشان میباشد بجهت تشیید مبانی عهود و تحقیق احوال عاقبت
محبت اخلاص گلستان نجیب‌زادهٔ قدیم میرزا محمد مقیم کتابدار خاصهٔ شریفه را روانهٔ
آن صوب صواب اساس فرمودیم که در خلوت سرای حضور از شگفتگی گلهای راز و رسانیدن
توجهات باطن فیاض ایشان تحیت بخش و وداد گشته اعتزاز ادراک مطالب و مکنونات ضمائر علی ارجع
الحال مراجعت نموده مژده رسانی استقامت احوال فیروزی اشتمال آن عالیجاه خاطر مهر
فروغ اشرف را قرین انبساط و اطمینان گرداند چون قضیهٔ ناگزیر سلطان سپهر معرفت
همایون رسید ادای مراسم تعزیت و تهنیت بر ذمت همت دوست‌نواز لازم می‌نمود لهذا مشارالیه
را بر این امر لازم الاداء مأمور فرمودیم که زنگ کدورت مرآت ضمیر اقدس را که از وقوع این قضیهٔ ملال
آمیز روداده بصیقل ادای تهنیت مسندآرائی آن شایسته اورنگ فرماندهی و سلطنت مصفا سازد
از آنجا که نفیس عزیز گران بهای حیات در منزل بی‌بقای جهان فانی گذشتنی و شربت مرارت آن
زوال و فنا چشیدنی است پیداست که آن آگاه دل رمزشناس از حدوث این امر عام که فردی از افراد را لابد
از پیمودن آن و رانده آشنا ساخته طریق رضا و تسلیم مسلوک خواهند داشت در این وقت که بنای
دولت دودمان گورکانی از سیلاب مکافات اعمال قرین اختلال و قوائم سریر جهانداری و فرماندهی آن طائفه
سست بنیاد متشین بی‌ثباتی و زوال است مقتضی ناموس سلطنت و جهانداری و شایستهٔ حسب سلطنت
شعاری جهان‌پیمای که به رسم و آیین آبا عظام سلطنت پناه مشارالیه متفق و هم باز و برکات
[illegible] صاحب بوده چون ایام تلافی و انتقام باقی اسباب ظاهرت این دولت الی الغایه فلدوله
[illegible] آماده و فرصت از غایت ایشان طلبیت نایاب است و در تحصیل نام و ناموس و نکوهشساری خصم بدفرجام
زنگ کدورت از آیینهٔ اقبال زدوده نوعی نمایند که آهنگ قانون عظمت و بیداری سامعه‌افروز جهانیان

گشته بمیامن حسن یکجهتی و اتفاق بعد الیوم مخالفین را کمال رعب و هراس حاصل و راه خیال تسلط و استقلال چون ابواب اقتدار مسدود و منقطع گردد و استحکام روابط و توافق طرفین را علاوه مواد محبت و اعتقاد این نیازمند درگاه احدیت تصور نموده در طی طریق کامجوئی و مطالب و امانی لازم الالتماس باعلام مرغوبات و مکنونات ضمیر مخالصت تخمیر پیرایه انها و اعلام پوشند که کارکنان درگاه سلطنت همایون بعز انجاح مقرون گردانند درین سواد بوالاجاه مشار الیه سفارشات مشتمله رقم پذیر خامه التفات گشته ظاهرست که لآلی مضامین حقیقت آئین را بزیور حسن قبول خواهند ساخت همواره مقام دولت و مقر سلطنت بتجلیه کامرانی و زیور نصرت و نشاط امانی آراسته و محلی باد.

نامه که بعبد العزیز خان نوشته تماشائیان بستانسرای اسرار نهان و سیاران خیابان حدائق پر نور رموز جهان که باده نشان میکده راز و لذت شناسان رسائی حقیقت و مجاز اند گلشن نشأه عنصری و بوستان عالم هیولانی گلبانه رنگ ثبات و بوی دوام داشته باشد بغیر از موالفت و مصادقت نشان نداده اند و گروهی را که بوی بهار آشنائی بمشام قدردانی رسیده همواره ازین باده بی خمار سرشار و بانهایت مستی مانند عندلیب از دقائق سررشته محبت خبردار می باشند لهذا آگهی خاطر محبت ذخائر و ضمیر صداقت مآثر مصروف پاسداری این امر والا و گنجوری این گوهر گران بهاست و تقریبات حسنه و وسائل مستحسنه سلسله جنبان این امر واجب الرعایت می گردد درین ایام خجسته آغاز فرخنده فرجام که بنیروی عنایت بی نهایت مبدع انس و جان و الطاف بی نهایت خالق زمین و آسمان ابواب کامرانی و خوشدلی بر چهره آمال و امانی گشاده و اسباب حصول مآرب آماده است فلانی را از شارع آئین اخلاص روانه بزم قدسی انبساط نموده همواره شاهد مطلب و امانی بکام و باده احراز مطالب در جام باد.

نامه که بعبد العزیز خان نوشته پیوسته ساحت سلطنت و اقبال و بیابه جهانبانی و جلال از زیادتی طلب روائی آمال بوده نشایاب کامرانی جاوید باشند بعد از طی بساط خورشید ضمیر آسمان پیوند باحراز ملاقات ارجمند بر لوح ابلاغ و صحیفه اظهار می نگارد که چون استفسار چگونگی گزارش حال سعادت اشتمال و سنت سنیه و رسم همت آشنایان فطری فرض و ادای آن مانند فرائض خمسه فرض است درین وقت که فلان روانه شده بود در دست که در نظر همت والا در ابد خبر سلامت حال و خوشوقتی آنوالا

تبارر قم مقصد انست لازم و است که بار سال این تذکره دوستی محرک سلسلهٔ یکجهتی گردیده استعلام چگونگی
ذات مرقعهٔ البهجات نماید و فیدری از شراب لعلی که قفل دلها را کلید یاقوت و روح را بسبوی جان را
قوت ست چراغ راه یگانگی نموده بعد از نزد دماغی ازین صاف میکده یکتائی با انهار شادکامی [illegible] مزاج
کرده باده بی خمار مخموران محفل دوریست دماغ آشنائی را نشاه بخش مسرت بی اندازه خواهد ساخت نامه

که بسلطان مرادبخش نوشته تازه گلگل بهارستان دوستی و مواخات ثمر بخش [illegible]

بوستان حسن ملاقات بلبل دبستان طراز صداقت و مودت طوطی مرآت صفای خلوت و صداقت اعنی مکتوب
[illegible] در رونقنکشی [illegible] کام در خلوتسرای حصول و مجال قرب وصول از هر جهت تمامی
آراسته پیرایه یکجهت ذات شریف در کار ند آشنته باشند بهار چمن و شمع بانجمن فیض ورود ارزانی داشته تا نشر
روائح قلت و چاشنی حلاوت و ربط اخوت و الحان یکتا دلی و محبت و ادای سخنان دلاویز صداقت مشام
دوستی و ذائقه یکجهتی و سامعه گوش پر آوازی رهنمبر آمود و شکرانه و مجمع سرود گردانید انوار شناخسار دوستی
نتیج اشکار آبدار مطالب ست در اهتزاز آمد و غنچه دل محبت منزل که آرایش نوبهار یگانگی ست شکفتن آغاز
نهاده و حامل صحیفه وداد و رسیمهٔ اتحاد با [illegible] شیوه پاسداران کنوز رموز باشند در حریم عزت که از غبار
وجود اغیار مبرا و از عکس نامحرمان مخدرات راز صفا بود و دائع رموز مکنونه را که تبلیغ آن حواله
بزبان سخن طرازان قابل امانت داری جواهر زواهر اسرار شده بود بموقف عرض رسانیده و به حضور
حامل سخنان مودت اساس شد که در بزم ائتلاف و اتحاد گزارش دهد نامه که

بابوالغازی خان نوشته روائح بوستان حسن عقیدت و اخلاص شمایم

بهارستان یکجهتی و اختصاص اعنی نامه مخالصت نشان صداقت عنوان ابوالغازی خان در
حینیکه ابواب بیت المعمور کامیابی و کامرانی بمفاتیح عنایات سبحانی بر چهرهٔ امانی و آمال گشوده
و شاهد مطالب و مآرب در مرآت حصول چهرهٔ وقوع نموده بود منظور نظر دقیقه شناس و مطمح اشعه
دریافت خاطر قدس اقتباس گردید شقه فکیه از روی یکجهتی و دولتخواهی زبان خامه [illegible]
منشور دعاهای آن ناطق گردیده و منظر کیمیا اثر رسید انشاء الله تعالی درین ایام [illegible]
مقرون بصلاح دولت روز افزون و سلطنت ابد مقرون باشد بندگان درگاه خلافت پناه
و ایستادگان پایگاه فلک اشتباه حسب الفرمان قضا جریان تقدیم خواهند رسانید گزارش بعضی

بعضی سخنان عنایت مشحون مرحمت مضمون ابلهند که تقریر فلان شده اعتماد نموده آنچه از سلطنت و
شوکت پناه عالیجاه هم نیز در هر باب بخاطر اخلاص فی خاطر رسد بی‌سببی با یاد بگویند و بخاطر در یا
مقاطر خورشید ضیا و ضمیر منیر مهر اعتلا ارتسام انتقام احوال و حصول موجبات جاه و جلال خود
دانسته مطالبی و مآربی که داشته باشند معروض دارند که صورت حصول و پیرایه قبول یابد آفتاب سلطنت
و اقبال از افق سعادت و اجلال طالع باد **فتحنامهٔ قلعهٔ قندهار** بحسب ... ملان دار الملک
ایجاد و تکوین و شهریار عرصهٔ فسیح الفضای شهور و سنین پیوسته نواب همایون ما را با آئین حضرت خیر البشر
مبعوث بر اسود و احمر خاتم النبیین و سید المرسلین خلاصهٔ ... که مشکوة چراغ ... ابد
ضیا و معدن این گوهر عالم آراست بمقتضای آیهٔ کریمه وَاِنَّکَ لَا تَجْعَلُوا ... آسمان و
مسعود و نهانی مظاهرت و معاضدت می فرماید لهذا از بدو جلوس اقدس بر اورنگ سلطنت والا
و خلافت کبری گلهای حدیقهٔ همیشه بهار ایران بآب تیغ درخشان با طراوت وارد اکثر اوقات اشجار
فتوحات عظمی قبل از شکفتن از اهتزاز اعلام نصرت فرجام ببار آمده و رؤس اعادی چون میوه
های رسیده پیش از جلوهٔ نکبت با در قفار در پای افتاده هر کس از تیره روزان را که ارادهٔ دامن
افشانی بر این شمع ابد فروغ بوده پروانه وار خرمن هستی با آتش نیستی سوخته و نهال زندگی اشرار
خصومت شعار مانند خار اشرار مکنونات خاطر خود افروخته مبین این حال و مفید این مقال که
درین اوان از کمن خفا به پیشگاه ظهور رسیده و باعث عبرت نظارگیان گردیده آن است که والی
خذلان توامان هندوستان از تاریخیکه نواب همایون ما الوای مقاتله قلعهٔ قندهار المقالبه ... سوخت
جان کشا باز نمودند مضطرب وار در فکر تلافی و اندیشهٔ تدارک می بود قبل ازین نیز اورنگ
زیب ولد رشید و سعد الله خان اعتماد الدوله خود را جمعی کثیر و جمی غفیر و فیلان کوه بنیان
بقصد استرداد قندهار فرستاده بی نیل مقصود در کمال رسوائی و فضیحت و مراجعت نموده بودند
دیگر باره بنیل اینخیال محال اورنگ زیب و سعد الله خان را با گروه انبوه و فیلان کوه شکوه و توپها
آثار در خروش و سیار ران آهن پوش تعیین نموده خود نیز با دارا شکوه ولیعهد و سایر اولاد خود بکابل
آمده بیجان و جهان در سگالش این امر ساعی می بود چون بعد از رفتن پیشتر که رسوائی جهانیان
بانگشت نمای پیر و جوان شده بودند ... این آرزو با آتش تیز مغزی تمام و تردد بیشتر

ایکام دشوار و ناتمام می نمود بمحض خبر آمدن ایشان بنابر آنکه بحر زخار سپاه بیشمار و لشکر قیامت آثار
باعث تخریب بلاد و تنگی معاش و پریشانی عباد می شد بصرف حکم نافذ این بحر بیکران از جوش و
این دریای بیپایان در خروش بنماند بود و بعد از آنکه متیقن گردید که [illegible] سوی تدبیر مرضی
که سیلاب فتنه‌های رسوائی علاج پذیر و الی هندوستان لامحاله بمقتضای جهل مرکب از ملک تخالت خود
خواهد نمود چاکر بجمعیت عساکر منصوره کرده مقرر فرمودیم که جمعی بیشتر از سپاه لاریسبر کردگی فتان
عنایت الهی بپیشوائی اقبال بیزوال شاهنشاه جناح استعجال بجهت دفع آنگروه مخذول روانه شده سپاه لار
تیر [illegible] عساکر عراق و آذربایجان و تبرواداران و قراباغ و جمهور و سعد و الوار و قلم و علی شکر و فارس و کوه گیلویه و
کرمان و سائر عساکر نصرت لوامان متعاقب روانه شود و الویه دولت و اعلام اقبال نیز از مقر دولت و مستقر
خلافت در حرکت آید آن گروه تیره ورسبب آنکه طول و عرض ممالک محروسه بیکران هر یک از عساکر
قطری از اقطار آن میباشد جمعیت ایشان علی الفور در زمانی اندک هر چند دران باب اهتمام کرده
شود میسر نیست لقادر بتیکه عساکر جمع نمایند حسب المقدور در بیرون سفینه ننجروا ام حصن توپ و یورش لشکر کنعوان
خطر سعی نموده افواج خان و سائر محفظان جانفشانی نیز داد جلادت و مردانگی داده بسیاری از آن قوم
گمنام را آواره ظلمت آباد عدم گردانیدند و بعد از اعلاء توجه رایات منصوره مانند شام دیجور که از طلوع صبح
عالم افروز قبل از طلوع نیر ظلمت سوز رخت هستی بعالم نیستی میکشد بمحض آوازه توجه رایات جاه و جلال
بفحوای حدیث نبوی علیه السلام که نُصِرتُ بالرُّعبِ مَسیرةَ شَهرٍ آواره دشت و بال و نکال گشته با نهایت
پریشانی و کمال بیسامانی بسالک طریق فرار گردیدند میباید که چون مضمون قلم اشرف مطلع گردند بشکرانه این
فتح مبین سجدات شکر بتقدیم رسانند نامهٔ فتح که بعد از استیصال دارا
سکه نوشته انکه سلطنت شعار عظمت فلان بنوازشات خسروانه عز و امتیاز و شرف افتخار یافته
بداند که بر سواد خوانان صحیفهٔ امکان و تماشائیان عرایس هفت کرده آفرینش ظاهر است که چراغی
را که دست حضرت عزت جل شانه بر افروخته باشد از باد و پر افشاندن پروانه طبیعتان کم از تیغ
فروغ این چراغ انداز پای ننشیند و از گداختن پیه دیو و روغن دل حاسدان گزیده نیابد
و بامرآت صافی دولتی که مصقل حکمت بالغه جناب کبریا زنگ زدائی آن نموده باشد هر کس معارضه نماید
آئینه از راه نادانی با خویشتن در مقام پرخاش و ستیز درآمده باشد مبین این مقال آنکه بعد

بعد ازانکه والی هندوستان دو نوبت در مقام استرداد دار القرار قندهار در آمده بی نیل مقصود
نیل بدنامی بر جبین احوال خود کشیده خائب و خاسر چون بخت سیاه خود برگردیده بود بتکلیف
خشک مغزی و پریشان دماغی که در دلبیت بید واد دیگر باره هوس این معنی نموده دارا شکوه
ولیعهد خود که از سائر اولاد بزعم آن پادشاه حسرت دستگاه امتیاز دارد با لشکری تمام و عدت
مالا کلام و فیلان کوه شعار و توپهای اژدر آثار بصوب صواب قندهار فرستاده بالتمام
وطالب نام گردید چون بعد از ارتکاب خفت و خجالتی چنان در نظر نکته دانان عیب و ریب
نمود که بفحوای من جرب المجرب حلت به الندامة از کار خود پشیمان گردیده و
دیگر باره در صدد این امر مستبعد در آمد فرمان همایون بجمعیت عساکر منصور که در اطراف
ولایات معموره سکنی دارند نشده بود این معنی را فوز عظیم شمرده در بر دن نقب و حفر و سیبه و سایر لوازم
قلعه گیری سعی بلیغ نمود دقیقه فوت و فرو گذاشت ننمودند و چون گوشمال آن قوم ناوان که در تیه جهل
مرکب خود حیران و سرگردان مانده اند بر ذمت همت شاهانه فرض عین و عین فرض بود قیقان
بیک و حاجی منوچهر را با جمعی از مردان کارزار و غازیان ظفر شعار مقرر فرمودیم که بر سم منقلا
بطریق ایلغار و استعجال روانه شده اطراف آن مخاذیل را بدائره احاطه در آورده در سد طریق
و مسالک ایشان کما ینبغی اهتمام نمایند و مقرر شد که تقی قلی خان سپهسالار نیز با سائر عساکر که بتجربت
پر جوش روانه شده اگر به محض آوازه لشکر نصرت اثر آن گروه خیبت پژوه فرار بر قرار اختیار نموده
باشند به صیقل تیغ درخشان زنگ ودای وجود آن ظلمت سرشتان گردد رایات نصرت
نظام نیز با ابهة الیسبطام در حرکت آمده آن تیره بختان بد مآل بهوس خیال محال تا رسیدن لشکر
خصم افکن حدود یک ماه متوالی در بر دن سیبه و نقب خاک ادبار بر فرق اعتبار بیختند و
ذو الفقار خان بیگلربیگی و سائر غازیان ظفر نشان و مستحفظان قلعه رفیع البنیان منیع الارکان
هر روزه بر سینه ایشان ریخته جمعی کثیر از آن معاقبان را آواره دیار عدم میگردانیدند
از بامدت شنشاه که عساکر نصرت مآثر از اطراف و اکناف ولایات ممالک محروسه که بحر لیست بیکران
و دریائیست بی حد و پایان جمعیت نمایند آن قوم پریشان کردار مشغول بکار بیهوده بودند بعد از
استماع نزدیک شدن لشکر قیامت اثر بجمعیت تمام یورش نموده از طلوع نیر تا زمان استوا

شمع بزم فلک چهارم بر رکن بسیط السماه تا نایرهٔ جدال و قتال اشتعال داشت تا آنکه قریب به بیست هزار
نفر از آن مدبران طعمهٔ ثعابین تعب و افاعی تفنگ و نهنگان تیغهای آبدار بحر کردار گردیدند بنا کامی
و خجلت بسیار از ننگ و نام بار ادبار بر مطایای رسوائی بسته کشوه تخت و رسم سابق آوارهٔ
دشت فرار گشتند و نظر علیخان و قنان بیگ و جمعی از عساکر فیروزی اثر تعاقب گرده جمعی وا
نموده جمعی کثیر از آن سیاه قبتان را طعمهٔ تیغ اژدها کردار و سنان اژدر شعار نمودند و بزنجیر قبیل بدست
آورده آن قوم ثعالب صفت را آوارهٔ صحاری فرار و ادبار نمودند لله الحمد و المنة که مجدد این فتح
چنین مبین قرین حال اولیای دولت و دین گردید نوای کوس بلندی قدر و الا مسامع ساکنان
... گنبد ... رسید چون ... مضمون ... اشرف مطلع گردد بمژدهٔ این فتح مبین سجدات
شکر الهی بتقدیم رسانیده بدعای استدامت دولت ابد مدت مواظبت نماید **فتحنامه**
استیصال جغتا سلطنت پناه فلان بشفقت شاهانه و مرحمت بی نهایت خسروانه
مشتوق و امیدوار و مستظهر و مستمال بوده بداند که از روزیکه رایض قضا توسن دولت را
رام نواب همایون نموده ابواب انجاح مطالب و مآرب بر روی آمال ما گشوده پیوسته
شاهد مقصود در آغوش حصول و وصول مقاصد بر پیشرس حدیقهٔ ما مولست از آغاز ابتسام
صبح دولت و اهتزاز روایح روح افزای سلطنت که مشام عالمی از نسیم عنبر شمیم او عنبر آگین و
دماغ جهانیانی از شمایم آن مشکین است همواره گلستان همیشه بهار نصرت از رشحات غمام فیوضات
الهی تازه و صفیر عندلیب فتوحات جاوید با نشار مضمون بلاغت مشحون و ما
النصر الا من عند الله بلند آوازه است و معاندان این دولت ابد الاماند معارضان
مرآت صافی بشتعل فنا و اعدام خود گرفتار و از مکاید خود منفعل در آزار اند درین وقت که مقالید
سیوف درخشان غازیان ظفرنشان بفحوای الله ... نصر الله نوره ... من یشاء من عباده
از گشایش ابواب مغلقهٔ قلاع دارالقرار قندهار و ... تعیین داد و توابع و سایر حصون و قلاع
آنحدود که هر یک در متانت و رصانت با افلاک سبع شداد اطراف مساهمت و مساوات ...
حاصل نمود دار السلطنت هرات مقر رایات جاه و جلال گردید والی هندوستان که پایه ...
و پایهٔ ... توأم زاده از ... این ... در ... گشته بجوال ... و تصور ... بکه

لازم تکلفخان جیغه مباشد اورنگ زیب ولد رشید خود را با سعد الله خان و بهادرخان و رستم خان
دکنی و قلیچ خان و نجابت خان و خنجرخان و الله قلیخان با عدتی تمام و کثرتی مالا کلام بقصد تسخیر
دار القرار مزبور روانه گردید چون در حین ورود الویه دولت و اعلام فتح و نصرت بدار السلطنت
مزبور حکم بانتشار سپاه نصرت پناه فرموده هر یک از امرا را با سپاه خود مقرر فرموده بودیم که بعضی
از ییلاقات که دو تا جمعیت مردم ایشان تواند نمود و رفته به تسمین دواب و آماده‌گی اسباب خود
اشتغال نمایند تا حین جمعیت عساکر منصوره آن گروه بی شکوه مانند خیل ذباب که بر شهد
هجوم آرند احاطه قلعه دار القرار مزبور نموده بمحاصره اشتغال نموده و قلیچ خان را با ... نفر
روانه بست گردانیدند که بمحاصره قلعه مزبور قیام نماید و در ایام محاصره که من اوله الی آخره
چهار ماه امتداد داشت در بریدن جر و نقب و سیبه و انداختن توپ و تفنگ و سایر لوازم قلعه
گیری قیام نموده بذل جهدی نمودند یا الف پناه محابت توان بیگلربیگی دردار القرار
قندهار پای ثبات و قرار فشرده هر روز جمعی از غازیان نصرت توامان را بر سر آن گروه خسران
نژوه فرستاده ... آن تیره گیهان را با آتش تیغ درخشان بباد فنا میداد
... از خروش ایشان در تزلزل
و جبال از صدمات شان در تحول و تبدل بود بمضمون صدق مشحون ...
الی حقة فاتیحوا فی دارهم جاثمین و منازل ... كالفراش المبثوث
مشغول خواب ادبیلد ... تا آنکه سپاه نصرت شعار و لشکر قیامت آثار ...
باشی و فولاد اقاسی ... و آراستگی که خورشید را از غیرت و از دها تا ... زمین تسمیم
... از ملاحظه آن سپاه تکرار این ابیات مشغول بود ...
گرفته باقبال صاحبقران ✣ زمین را سپاه آسمان را سنان ✣ تو آن لشکر تیره و تیر بود ✣ جهان ...
پر از تیر بود ✣ ... رفع آن جماعت بیا ... در حرکت آمد مقرر فرمودیم که ...
و لغفر قلیچ ... بیلغار روانه گردند و قبل از ورود سپاه
منصور جمعی از ... با بیرون نهاده با سوال و اسباب
... تا ... ایشان نقش ...

آنخاقان مشار الیه و نظر علیخان مزبور با جمعی از غازیان ظفر توامان تقرر نموده تحمل نموده بر سبیل
ایلغار روانه شده در حوالی کرشک با خنجر خان والی قلیجان و قباد خان که با موازی سه هزار نفر
تاخت زمین داور رفته با غنایم بسیار مراجعت نموده بودند تلاقی اتفاق شده بسیلاب حملات مردانه بنای
ثبات و قرار آن قوم را خراب و ویران نموده قلیچ خان بعد از وقوع این چنین فتحی مبین مجال توقف در بیست
ندیده مسالک طریق هزیمت گردید و میر آخور باشی و نظر علیخان مانند گلگون خوش عنان شعله گیر
پیوسته از دنبال خان ها و جولان نمایان قلیچ خان را تا اردوی نکبت اثر اورنگ زیب تعاقب نمودند
و بعد از تلاقی فئتین چند دفعه جمعی از مبارزان دشمن شکار و مردان کارزار علانیه باروت و خیام آن
جماعت ریخته بسیاری از آن قوم بد اختر را سالک طریق سقر گردانیدند و بعد از ورود امرای عظام
عساکر نصرت فرجام اورنگ زیب بگمان آنکه شاید جبر این نقصان توان نمود رستم خان دکهنی و
قلیچ خان و سایر امرای خود را که بمزید جرأت امتیاز داشتند با فیلان کوه تمثال باستقبال محاربه و
مجادله مقاتله جنود مسعود مقرر نموده بعد از تلاقی جانبین و تقارب فریقین و تسویه صفوف
بهادران صف شکن و دلیران مرد افگن که روز پیکار بر وصل شاهدان رعنای فتح مید بند دست جرأت
از آستین جلادت برآورده بران قوم سوچو حمله آور گردیدند و بفحوای صدق انتمای قال
عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ
صدای فتح و نصرت از طارم عالی بگوش هوش شنیده رستم خان و قلیچ خان و سایر خوانین گروه مانند
خیل زاغ که تاب صدمه شاهین تیز چنگال نیاورد و بال تهور و اضطرار در پرواز آمده هراسان از زمان
داخل اردوی اورنگ زیب شدند اورنگ زیب از ملاحظه آن حال در غرقاب اندیشه شتافته عاقبت
وسواس آن فتاد و مخاصی بجز از شیوه مقوده هندوستان که عبارت از گریز باشد ندیده با کل اسباب
و عساکر خائب و خاسر دست خواهش از ذیل مطلب کوتاه ساخته بفحوای جاء الحق
و زهق الباطل بتاریخ بیستم شهر رمضان المبارک آواره دیار گمنامی گردیدند چون
بر مضمون رقم اشرف مطلع گردد سجدات شکر بتقدیم رسانیده نقاره شادی بلند آوازه گرداند

رقیمه بدولت خان در ایام محاصره قندهار نوشته

شده ایالت پناه دولتخان بداند که چون از روز ازل معمار قضا و قدر قلعه ذات

بروج چرخ اخضر را به رنگ هستی ریخته و از لیل و نهار در دولت برین حصار استوار آویخته
مفتاح ابواب مغلقه این حصار را بدست کارکنان کشور هستی و برگزیدگان ملک فصیح الفضا
وجود یعنی رسول مختار و حیدر کرار و آل اطهار او گذاشته اند چنانچه کشاکش دریچه پناه بکلید
انامل اعجاز کامل خیر البشر دیده وران دو بین را بصدق «اعینی شاهد» هست روشن و برافتن
قفل آفتاب از باب و ضع مقر به دست قدرت قاهره ساقی کوثر بر ضمیر عالم لیلیست بهر تقدیر الحمد
والمنه که این مفتاح جهانگشای از آبای عظام و اسلاف کرام دست بدست بنواب کامیاب همایون
ما رسیده و این گل همیشه بهار از حدائق آمال ما بآبیاری سحاب الطاف الهی دمیده از آغاز طلوع نیر اقبال
و تسنم جاه و جلال ابواب مرام بر چهره بخت ظفر فرجام ما باز دست تیغ اقلیم گیری و جهان ستانی
بابر عالم در ازست و با وجود دیرومی پنجه صاحبقرانی و قوت بازوی اقبال سلیمانی پیوسته همت
والا نهمت معلای ما مقتضای عدالت کامله و مروت شامله بران مصروفست که مورضعیفی تفلت
سم راکب مواکب مسعود و جنود نامحدود نشده بخست نجات زلال الطاف و مواعید حسنه تشنگان خواب
غفلت را به انتباه و آگاهی کرامت فرمائیم و ابواب دخول دار السلام امان بر روی آشنا
و بیگانه گشائیم که هر کسی به راه نمائی دیده بیدار خود را بایین ماکن حمایان رساند از تصادم غلل و تعرض
خوارق و نزل مصون و محروس ماند و اگر با غوای تیره بختی و برگشته روزگاری ازین سعادت محروم
ماند اسیر پنجه استیلا و اقتدار سپاه نصرت پناه گردد و در یوم النشور که عدالت پیشگان را از زمان غیبت
و سعید و ظلم اندوزان را ظلمت شب دیجورست و امان اعمال خیبار آلود و بال و نکال ناشته امداد و چنانکه
ابواب دولت و اعلام فتح و نصرت بتصویب حرکت افواج بیرون زان نشست را که کوکب اقبال شان طالع است از
جبل امرکب محاق بود بمحض رضاجوئی خالق و رفاه حال خلائق از زور بازوی شوکت و پیچ و سستی جنود فتح
و نصرت آگاهی فرمودیم و آنکوه قذلان شرذه متانت حصار در صانت دیوار را دیده دیده آنکار
و قفل زبان عجز اندوزی و عذرخواهی خود ساخته فرمان واجب الاذعان را ملهی بقبول
نموده بنا بآنکه مقتضای ناموس سلطنت عظمی و خلافت کبری جمعی از جنود مسعود را بحدم
آن بنیان و افشار و اعدام آن گم گشتگان تیه عقوبت و عصیان مامور فرمودیم و چنانچه
حال حکم والا و فرمان معلا که یکی از منصوریت و مقهورین است ما شروعا تقریر بنیاد ابواب نخستانه

بر تو بمقابل سیوف درخشان سپاه جنگ جو بازو دست تسلط لشکر قیامت اثر بر القوم
بی سر و پا در از گردیع بنیان وجود صغیر و کبیر و جوان و پیر از بن سیل بی امان ویران و کاخ
و حصار برادرای آن فرقه با خاک یکسان شد چون اخبار و آثار شیوه این دودمان والا و سلسله
معلی است اتفاقاً با تمام اسلاف الکرام بر ذمت همت عین فرض و فرض عین میدانیم که آن ایالت
پناه را نیز از کیفیت تسلط قوت قاهره و چیره دستی اقبال باهره آگاهی فرمائیم که گوش
هوش با صغای فرمان واجب الاذعان گشوده قبل از آنکه کار به یورش سنجر کشته عساکر منصوره
بفحوای آن جندنا لهم الغالبون تصرف در بروج و باروی قلعه و حصار نماید از در اطاعت
و انقیاد در آید باز اطاعت پیشگی و خدمت سگالی آن ایالت پناه را با قصر انجاح
مطالب و اسعاف مآرب سربلندی بخشیده هرگاه هوای خدمت این آستان خلافت مکان
در سر و پرواز معارج سعادت جاوید در نظر داشته باشند تفویض حکومت مستقل از محال ممالک
محروسه که صاحب صوبه آن محروسه امثال و اقران بل امرای ایران و هند و سندان تواند بود
ممتاز و سرفراز فرمائیم و اگر آرزوی وطن مألوف عنان تاب این عزم صواب باشد
مشمول عنایت خسروانه فرموده رخصت انصراف ارزانی داریم و در نظر کار آگاهان و دانش وران
درست اندیشان نیکو روش ظاهر و روشن است که قزلباش ظفر تلاش با آرکشیدن محابا و
بی پروا نیست چه حجم ... برطره مقتول شاهان چین و تاتار و در ستیزه دمار دشمن را نکبت
بسان جیحون ... و فور صیوش قاهره و کثرت جنود باهره بمرتبه ایست که حصر آن بر خیال دو
اندیشان ... احاطه تعداد بیستاری اعداد لا متناهی متعذر است و معدودی چند که مباحث
ایشان ... این چار دیوار استظهار دارد و در برابر سپاه ایران چون نسبت قطره به دریا و ذره
به خورشید جهان آراست و شرح فتح قلعه مبارک ایران در زمان نواب خاقان رضوان مکان
و استیلا بر آن خاک دلپذیر از آبادی تصرف رومیان که یکتن لشکر و عدت سپاه زیاده از بیابان
اندیشان پیر و جوان رسیده خواهد بود و بدیهی است که این توده خاک اگر سیالی آن جیش ... روز
پای ثبات و قرار فشرده اند در پیش حملات این جیش منصوره که با صدمات امواج بحار و
شورش سیلاب های دهر مساوات و لاف مساوات میزنند پای ثبات و یارای قرار نیست

وعنقریب بعون عنایت الهی این مشت گل به نیروی آتش دستی دوخانه براندازی جرأت

شعار غازیان نصرت شعار که همگی نقد جان برکف تیر و صد فرمان اند و صدمات

توپهای اژدها صولت اژدر مهابت که زمین را از تشدید آن [illegible] در ارکان

و بروج قلعه مانند بروج چرخ اخضر در دوران است از هم ریخته و پاشیده و آفتاب

آمال از افق سعادت و اقبال طالع و لامع خواهد گردید یقین که طرفین اطاعت و عصیان

وقوع و سود و نقصان آن را ملاحظه نموده بر پیشانی تیغ خود را بامن عافیت

خواهند رسانید که بعد از فوت وقت بمضمون آیه کریمه فلم یک ینفعهم ایمانهم لما رأوا

بأسنا ثمر عجز و استغاثه بی اثر و تغیر ندامت و حسرت بی اثر خواهد بود

بنقل سلطان از حکام روم نوشته شده اکنون [illegible]

صدق اهتمامی کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته [illegible] همت پادشاهان [illegible]

عدالت توامان واجب و لازم و فرض و متحتم است که رعایت احوال رعایا و زیردستان

و معاضدت و مظاهرت مظلومان نموده چنان نمایند که بسبب [illegible] و بیداری ایشان

رعایا و تجار و مسافرین در مهد امنیت و راحت غنوده زنگ تفرقه از خاطر [illegible]

و سالکین سبیل زدوده بفراغ بال بکسب معاش و سرانجام اسباب انتعاش قیام

نمایند و چون بعضی از انسان صورتان اهرمن سیرت [illegible] لباس [illegible]

[illegible] می نمایند [illegible] تجار [illegible]

که سر رشته شیرازه سفاهت [illegible]

جانشین که حدیقه پیرایان آمال خلایق [illegible] رضای خالق و خلایق اند [illegible]

کرا کرایات [illegible] و خودسرانی [illegible] و دم آزاری [illegible]

کشیده آمد و شد [illegible] ایشان آن تجارت [illegible] جفا از ریشه برکنده گردد

بنابراین مدعا و حاصل این [illegible] مسامع جاه و جلال [illegible] که بعضی از حکام لایا

متصله بولایات ممالک محروسه ما پا از منهاج مستقیم [illegible] سلوک [illegible] رعایا

و مترددین و منسوبان دولت ابد قرین [illegible] طریق تعدی [illegible] آن [illegible]

کرده هم سد سکندری مصالحه و دوستی طرفین معنی مینماید فلانست که بر سر جمعی از مسلمانان ریخته
اموال ایشان را عرضه یغما و دماء ایشان را هباء منثورا نموده و بدین گفتگو
ناپسندیده اکتفا ننموده پیوسته سلسله جنبان شرارت و فساد و مهیج مواد بغی و عداوت و
منسوبان این دولت محکم بنا بر رعایت مراتب صداقت و خلت و صفا در صدد تلافی و تدارک نیامده
متعرض احوال ایشان نگردند و اگر چنانچه آن مفسد بد اختر تنبیه نیافته تکرار ارتکاب این امر نماید مظنه
آنست که منجر بامور عظیمه گردیده رخنه در حصار استوار مصالحه و مسالمه افتد و بعد از آن تدارک دشوار
خواهد بود و مناسب شیمه خیر اندیشی آنکه کارکنان آن دولت علیه آن گروه مخذول را تنبیهات عظیمه
و تهدیدات بلیغه کرده نگذارند که من بعد ارتکاب این قسم امور توانند نمود و اگر از ره گذر بعید
آن مخاذیل از مستقر سریر سلطنت و تعیین شخصی بجهت تنبیه آن ابلیس سیرتان ثعالب خدیعت انجام
این امر در مدت متمادی میسر نتواند شد بنا بر حصول اتحاد و یگانگی و عدم جدائی و بیگانگی
اگر منسوبان این دولت والا آن طائفه را بسزای خود رسانند محمول بر نوع دیگر نخواهد
فرمود

رقمی که بجهت امتیاز الویه سپاه نوشته شده

از روزیکه دست قدرت جناب لشکر کش وجود و سپه آرای هستی و بود بجای یکدستی
صنع ازل نشر الویه کینونت و اعلام هستی بر مفارق جنود مکونات و افراد کائنات نموده و
رایت فروغ آیت خورشید و ماه را بفرمان نافذ کن از هم گشوده هر صنفی از اصناف این لشکر
بیشمار از هم بنشانی ممتاز و هر موجی از بحر بیکران این فوج سر العلامتی سرفراز ساخته شقه لوای
عساکر روز را بطلای محلول فروغ مهر منیر ملون و اعلام سپاه شب را بحلی نما نگلهای کواکب ثابت
و سیار مزین ساخته طوائف لاله و گل که پیادگان سپاه جلو بهارند فوج فوج را لباسی جداگانه در بر
و پیرایه مخاص رونق افزای حسن منظر ساخته چون تاسی فرع باصل از واجبات و تابع بودن جزو بکل
از مقتضیات میباشد لهذا بفحوای ظلیت حضرت رحمان که غمخواری جهانیان یک گل از آن باغ
جنت نشانست مقرر فرمودیم که هر یک از بگلربیگیان و امرای عظام بنشانی ظاهر و علامتی باهر باشند
که بدان در کارگاه هیجا و زمان مقابله اعدا که مرد از فصل شکفتن گلهای مطالب و هنگام رسیدن اثمار
مآرب از هم ممتاز باشند بنابر آن شفقت شاهانه شامل حال فلان فرموده علمی که مظهر آیات ...

فتح و نصرت بست بان ایالت پناه شفقت فرموده مصحوب فلان ارسال فرموده ‌ایم رقیمه

بمیرزا ابراهیم کتابدار در باب ایلچیگری هند نوشته

کتابدار خاصه شریفه بوقوف توجهات شاهانه و الوف نوازشات بادشاهانه بغز افتخار و شرف امتیاز

یافته بداند که از انجا که بوارق عنایات ازلی و سواطع اشراقات سعادت لم یزلی از مطلع عز

جهانبانی و مبدا ظهور کوکب عالمتاب صاحبقرانی چراغ ابد فروغ این دولت والا را از پرتو

انوار مشکوة فیها مصباح افروخته و قلوب اعادی خفاش طبیعت را پروانه وار بآتش بی

امان این شمع فروزان سوخته پیوسته اسباب کامیابی و عشرت اندوزی بی نهایتی مالفی بر

روی منتسبان این دولت والا باز و دست اقتدار اولیای دولت مصون از کدورت باتمام حقایق

مطالب و مآرب دراز میباشد و درین ایام سعادت آغاز فرخنده فرجام هوای سبز دشکار ریاض خلد

عنوان مازندران بهشت نشان که از سایر متنزهات ملک فسیح الفضای ایران بل گلشن امکان بتنها

انهار و الوان ریاحین و ازهار و اصناف صید و شکار دار و عنان تاب عزیمت والاگشته فضای

این حدیقه بهجت بهار مغرب بهارقات آسمان کردار و مخیم شاه در دوران خورشید انوار

گردیده چون که از تاریخیکه آن واقف مراسم بندگی از خدمت والا درگاه معلی جدا گشته

عریضه مشتمل بکیفیت سوانح و وقایع آن حدود و احوال سعادت اشتمال سلطنت و جلالت پناه

فلان بدرگاه فلک اشتباه نفرستاده خاطر دریا مقاطر بیضیا نظیر و ضمیر ملکوت ناظر الهام تخمیر

متعلق انتظام قواعد سلطنت و جلالت پناه موهی الیه میباشد اگر آن مقرب الحضرت به زودی

رخصت انصراف حاصل نموده روانه می شده باشد فبها والا اخبار صحت مزاج و حقایق

سامی و دوستکامی جلالت و سلطنت پناه موهی الیه را بتفصیل عرضداشت نموده واقف

پایه سریر خلافت مصیر نماید و در حین مرخص شدن بپادشاه والاجاه موهی الیه اظهار نماید

که حسب الامر اعلی دو زنجیر فیل ماده ترم رو و خوش جلو و نقر فیلبانان خواجه سرا طلبیده

و بعد از انکه تحصیل نموده تسلیم نمایند همراه بیاورد و مطالبی که داشته باشد عرض نموده

بعز انجاح و شرف اسعاف مقرون شناسد رقیمه بمیرزا غازی محمد بیک اعتماد

الدوله چون قابلیت مواد و حصول استعداد در جلب آثار انظار و تربیت و جذب فوائد عواید

عنایت خاصیست که پرتو مهر منیر بمقتضای آن گل را در رگ شاخ رنگین و قیمت لعل و یاقوت را در صلب کان نتیجه می‌نماید و همین معنیست که انسان را از زمرهٔ امکان و معشر اعیان تاج امتیاز بر سر میگذارد و ... الیه حل و عقد امور بکف کفایت و قبضهٔ درایتش می‌سازد و نقد قابلیت گوهریست که در گرهٔ قطرهٔ باران نیسان بسته است و عروس حجله نشین مهیاست که طراز تن پیرایهٔ وجود در انتظارش نشسته در کارخانهٔ امکان تاثیر فاعل بی شایستگی مادهٔ قابل تا ربیت بی بود و خیال ایوان رفیع الارکان بر ریگ روان سودا بیست بیهوده اگر آینهٔ قابلیت نباشد صورتی بقبول طبع جلوهٔ ظهوری نماید و اگر مرآت آمادگی واسطه نگردد حسن وقوع اشیا نقاب حجاب از چهرهٔ ظهوری کشاید سیم و زر از تمامی عبا کسوت فروغ خورشید و ماه در بر ست و همینک از زمین صفای طبیعت رتبهٔ تقدم بینش ارباب نظر لهذا فروغ عنایت و انوار تربیت نواب همایون ما که چون تابش آفتاب عالمتاب عام و اثرش تمام است بمقتضای اَلنّاسُ مَعادِنُ کَمَعادِنِ الذَّهَبِ وَ الفِضَّةِ بعضی از بندگان را علت قابلیت مواد و حصول استعداد برتبهٔ والای قرب سرفرازی می‌سازد و پایهٔ قدرش را از اکفا و امثال می افزاید و مصداق این کلام و مصدق این مرام صورت احوال فلان است که در بارگاه جلیل ناظر انظار احسان و مهبط فیوضات بیکران گشته یوماً فیوماً بل آناً فآناً بمقتضای طینت حسن خدمت و اظهار کاردانی و کفایت جذب آثار مرحمت بیشتر از بیشتر می‌نماید و یکی از جواهر امور مکنونه که بکاوش اندیشهٔ آن اخلاص پیشه از معدن خفا و اختفا به پیشگاه ظهور و وقوع جلوه گر گردید معادن طلا و نقرهٔ ملک ایران است که از عهد باستان الی الآن نشان آن درین دیار نایاب و عنقاوار لا وجود کیمیا می بود و صورت وقوع آن در آیینهٔ احتمال نیز بدشواری چهره می‌نمود در عهد وزارت و ایام کفایت وزارت پناه مومی الیه مستحق بجای اسم از کشاد این معما ظاهر گردید و آوازهٔ ظهور این امر غریب از حد و در روم تا دو هفته [13] فرنگ رسید و بازای این خدمت شگرف و درست خیالی مومی الیه را مجدد منظور انظار احسان و الطاف بی پایان فرمودیم

رقیمه در باب طلب مولانا محمد محسن کاشی نوشته شده

مولانا محمد محسن بعنایت بیکران خسروانه مستمال بوده بداند که چون پاسداری شکر حضرت باری بازای انعام منعم و وجوب تجدید در حضور

در خور اکرام مکرم میباشند چنانچه هر جزوی از اجزای موجودات و هر فردی از افراد کاینات مرآت تماشای شاهد این مدعا و حجت واضح این متمنی ست از جمله دوام چرخ گردان چون آفتاب عالمتاب روشن ست که سرگرم این آرزوست و از ذکر ... دریا پیداست که بر این جست وجو و ازین قرار بر گروهی که از درگاه عنایت کریم مطلق با عطای گوهر گران بهای مذهب حق ائمه اثنا عشر و فرمان روائی انواع بشر که عمده عطایا و زبده فرا یا بخشایش عطایا اختصاص یافته باشند و غایت این معنی بیشتر از دیگران لازم و مراعات آن فرض و متحتم ست و چنانچه این فرقه والا و طبقه معلی مشغول الذمه این دین واجب الادا میباشند پرده شکافان رموز عرفان و عارجان معارج ایقان نیز در مذهب دینداری و کیش تیقظ و بیداری فرض عین و عین فرض است که معاضدت حارسان نقود شریعت و حافظان گوهر ناموس ملت نمایند و قد الحمد و المنه که نواب کامیاب همایون ما را از آغاز طلوع نیر عظمت و اقبال و عنفوان اهتزاز نهالستان جاه و جلال پیوسته بمعاونت و تائید حضرت رحمان و خالق زمین و آسمان مراعات امور دین و سلوک مسالک یقین منظور نظر اصابت اثر بوده باشد و در هنگام وقت که تقویت این مرام و استحصال استحکام سوالف ایام رجحان ارد مطمح نظر والا و مرکوز خاطر معلی آنست که گاهی نماز جماعت که در حقیقت ادای دین وجیهی بشهادت عدول مومنین ست قیام نمایند که چون این مضمون واجب الاذعان اطلاع حاصل نماید از روی امتثال روانه درگاه جهان پناه شده تقدیم این امر شریف را که در حقیقت استرضای فرمان روای صورت و معنی ست عمده عبادات و خلاصه طاعات داند

رقیمه جهت خلعت محمد بیک اعتماد الدوله نوشته شد

بخشاینده پیرایه وجود و کسوت پوش آراستگان بزم شهود که فلک را از لباس اطلس در بر و خورشید را تاج فروغ بر سر ست بمقتضای حکمت شامله و فحوای قدرت کامله هر فردی از افراد کاینات و هر جزوی از جزئیات مکونات را مرآت صفات کمال و آینه پیدائی ذات عدیم المثال خود نموده و از ذره تا خورشید جهان آرا و از قطره تا دریا آنچه مشاهده دیده دریافت بینایان صورت انفس و آفاق که چشم بصیرت شان از کحل الجواهر دانش روشنی گردیده فرا خور مرتبه کلی از انعام عام آن منعم مفضل منتعم یافته اند سرگرم ادای شکر این عطیه و آرام این جست وجو بید و خورشید نقل درافشانی لعل را در کان و غنچه را در گلستان جامه رنگ پوشانده و ابر مدرار بهار برا

پامی سپرد و از فیض قطره‌ای زد آبا آن ایده است که هر یک ان اغصان اشجار را بخلاع رنگارنگ نوروزی
رساند و ظهور آیین تعظیم و تبجیل در باب پادشاهان والاشان و خسروان نامدار که ظل حضرت پروردگار و آفتاب
فلک اعتبارند از لوازم امکانات بیشتر تواند بود که ظلال راحتکات اشخاص امری لازم و سایه را
متابعت ذات کیست منتج و چنانچه قابلیت مواد و بنای استعداد و مقتضای طبع حقایق بایست مبدا فیاض میباشد
شایستگی خدمت و خلوص نیت بندگان عزیز جانب عطایای خسروان رستیان میگردد لهذا اعتبار بحال و اخلاص
و بندگی و حسن نیت و اختصاص و کاردانی عالیجاه محمد بیگ وزیر دیوان اعلی شمه از عنایات شاهانه و شرف
از الطاف شاهانه شامل حال فرخنده مآل مشار الیه فرموده از ابتدای فلان ئیل سال موازی پنج دست از اثواب
پوشیده نواب همایون ما که در ایام نظارت بیوتات سرکار خاصه شریفه بانعام مشار الیه شفقت
و مرحمت فرموده بودیم بدستور نوازش پناه موصی الیه عنایت فرمودیم مستوفیان عظام رقم این
عطیه را در دفاتر خلود ثبت نموده از شائبه تغییر و تبدیل مصون و محروس دانند و صاحب جمعان
بیوتات هر ساله واصل ساخته در عهده شناسند رقمیکه جهت خلعت میرزا محمد شفیع
منجم نوشته چون نجوم سمای سلطنت و بختیاری و آفتاب جهانتاب فلک عظمت و تاجدار
اعنی پادشاهان آسمان جاه و خسروان کواکب سپاه را که شهاب ثاقب دولت شان [illegible] قدر اوج
فلک والائی و برتری و ماه زائدالنور کمال شان در نصف النهار بلند اختر بینی در رو بیده [illegible]
بیدار فلک دانش و مجسطی کشایان لوح بینش خاصیت مهر درخشان و خورشید تابان میباشد
و چنانچه آفتاب جهانتاب صدرنشینان مکامن الکمام بوستانی و زر آنچه شناسان طالع
وقت نور و زر سلطانی را با اثواب مختلفه و پیرایه‌های مسکیه الفواتح انگشت نمای شاخسار و صاحب
امتیاز دار الاشتهار قلمرو نوبهاری میسازد بر ذمت همت حق شناس نیز واجب و لازم است
که رعایت حال جمعی که جز با مثال ربع اخلاص و بندگی را اصطرلاب ارتفاع آفتاب جهانتاب
وجود وافر الجود نواب همایون ما نموده باشند نماییم لهذا درین وقت بنا بر شفقت شاهانه درباره
ملک المنجمین میرزا محمد شفیع منجم خاصه شریفه اثواب پوشیده روز تحویل با افادت پناه مذکور از ابتدا
فلان شفقت فرمودیم رقم سر غال طیبی چون حکیم علی الاطلاق کائنات و مصالح
ابدان [illegible] سموات گاه در ده [illegible] انواع حیوان و عروق اشفاق اصناف اوراق و اغصان

بمساحت دریافت و عرصهٔ شناخت او راهیست راست و راهنمائیست مستقیم و کامت از روزیکه بخش
شخص دولت و عرق دارائی سلطنت با نهال حسن تدبیر نواب همایون آراسته و بنای صلاح
مزاج فاسد ایام را بر نهاد و رونق عدالت ما نهاده پیوسته مکنون خاطر والا و مرکوز ضمیر معلاست
که جمعیکه کسب کمالات و حسن خدمات را علاوه سبق بندگی آبا و اجداد نموده باشند مشمول
عوارف شاهانه و عواطف خسروانه فرمائیم لهذا شفقت شاهانه شامل حال فلان شد

دیباچهٔ رقم تشخص چون خاطر دریا مقاطر سلاطین با تمکین که مجمع البحرین مروت
و سخا و جامع السعادتین اولی و اخری ست پیوسته در بحر زخار تفکر و دریای بی نهایت
تدبیر جویای گوهر مقصود که عبارت از تحصیل رضای رب ودود است می باشد و نیل این مرام
و حصول این کام منوط و مربوط بر آنست که جمعی از بندگان اخلاص شعار و غلامان فدویت
دثار که حسن خدمات و نیکو بندگی ایشان بمحک امتحان و قبول رسیده باشند تعیین فرمائیم
که از نتایج سلوک ایشان رعایا و برایا منشرح البال و صلحا و اتقیا مرفه الحال باشند لهذا فلان را
تعیین فرمودیم **دیباچه رقمی** چون آب و هوای ریاض دولت والا و حدیقهٔ همیشه
بهار سلطنت معلی مقتضی آنست که دوحهٔ قدمت خدمت درو بار و نهال بندگی ثمره
سایه گستر بوده غارسان را کام مطلب یابی از اثمار آن شیرین و حدیقه طرازان بزم طرب
از الوان ازهار و انوار آن رنگین باشد لهذا از ابتدای فلان خدمت فلان را مرحمت فرمودیم

دیباچهٔ رقمیکه جهت القاب محمد بیگ اعتماد الدوله نوشته شده

بر بینایان رموز انفس و آفاق و خوانندگان نفوس حکمت این مینطاق پوشیده نیست
که شناسائی طراز بر قامتی و دوختن پیرایه بر اندامی کار هر دیده وری و پیشه هر صنعتگری
نیست چنانچه آراستن قامت قابلیت سلاطین ذیشان بلباس دوام نیکنامی
که از عدالت و سیاست ابره و آستر دارد مخصوص پیشکاران کارگاه تدبیر و
کارکنان کارخانهٔ تقدیر است همچنین دریافت پایهٔ اخلاص بندگان اخلاص شعار
و خدمت اندوزان درست کردار خاصه مدار والای شهریاران رفیع مقدار می باشد
بحمد الحمد و المنه که از بدو جلوس بر اورنگ بلند خاقانی و تخت رفیع اساس

اساس صاحبقرانی [illegible] این شیوه ستوده منظور نظر اصابت اثر بوده هر یک از ظهر بان
سپاط قرب فراخور رتبت [illegible] گرانمایه امتیاز و اختصاص یافته اند چون همین تشریف که اندر آ
را بمرور زمان و انصراف دوران بر آن دسترس سپاس نسبت اشتمال و ذکر
جمیل است لهذا درین وقت غایب حسن خدمات شایسته و تدبیر بایسته اعتماد الدوله
محمد بیگ بالقابه لباس القاب عالی جاه موهی الیه را که چسپان قامت قابلیت او
سطر ریطر از مخلص بلا اشتباه و عمدهٔ مقربان درگاه فلک مرتبه مستوفیان دراز قام
واحکام و فرامین و مناشیر و عنوانات آنها را مثبت و مرقوم سازند و از تبدیل مصون
دانست.

دیباچهٔ رقمی میرزای وحید الزمانی

چون منهل عذب عنایت و شفقت و چشمه سار خوشگوار مکرمت و مرحمت بر عموم لب
تشنگان حصول مآرب سبیل و بر انبات تخم امید کشت زار مطالب گوناگون حاجت
مندان کفیل گشت و پیوسته نهال آمال اخلاص مندان از این مایه [illegible] و نما
و عروق و اغصان آن از شرب این زلال کوثر مثال زمین پیما و آسمان سامی باشند از
رشحی ازین بحر بی پایان و قطره از باران این سحاب صرف مزرعهٔ امید فلان گردید
از تاریخ فلان

دیباچهٔ رقمی

حکیم علی الاطلاق و والی الولایت باستخفاف
که انسان جبین را در شبیه نشیمی رموز خوان غوامض صحائف اسرار نموده و طائر نور
نظر را در بیضهٔ بیضی در قفس شبکی قوت آسمان پروازی و نیروی عرش تازی کرامت
فرمود چنانچه اجزای حواس ظاهر و باطن انواع ذبیحیات را از اعتدال مزاج شیرازه بند
اتحاد گردیده همچنین اوراق پریشان افراد انسان را از رشتهٔ عدالت پادشاهان
ذوی الاقتدار صورت التیام و اتحاد بخشید و درین کارگاه قدرت کارخانهٔ حکمت مانند
اوتار که بجهت قوام خیام ابدان از عروق و اعصاب در هم تافته است قماش والای دارا
و ملک آرائی از رشتهٔ احسان سلاطین ذیشان و تار احتیاج بندگان صورت التیام دارا که پادشاه
کشور بدن و فرمانفرمای معمورهٔ تن است اگر نسبت فیض باجزای اعضای فرق و قدم یکسان
نباشد احوال رعایای حواس مختل و محروسهٔ کالبد از دست انداز لشکر بیگانه امراض و علل معطل

میگردد و اگر رفت و روب الفاظ که فراش دولت سرای سلطان دل ست و سلطنت از کار کشند معاملات
تفتیش ضایع و مهمل میشود و ازینجاست که فرمان روایان اقلیم صورت که راه بدقایق معنی برده اند
همواره در تعمیر باطن بندگان صادق نهاد در اخلاص بنیاد از دست اعتقاد کوشش مبذول میدارند
و لله الحمد که نواب همایون ما از ابتدای ارتفاع مدارج سلطنت پیوسته منظور نظر اصابت
اثر آنست که هر یک از بندگان فراخور قابلیت سزاوار و کسب استعداد از آفتاب احسان و سحاب
امتنان و التفات استفاضه نمایند لهذا اقبال ایشان را بزیور احسان سربلند ساخته و سیادت
رتبی آنکه خسروان ذیشان و رموز خوانان لوح امکان که در دبستان و علّم آدم الاسماء
کلها بمنصب خلیفگی سرافراز اند بفحوای صدق انتمای من عرف نفسه فقد عرف ربه
از بن کتاب سماوی رموز استار اسرار میخوانند و غوامض این مشکلات را بوجهی مبداند چه خوانا
این دفتر حکمت را علم بامور ضروری حضوری و هر آینه حضور معلومات در ربع تحقیق ضروری
می باشد نسبت عدل نهمت بعدیل روح و منبسط بودن آن در اعضای کالبد بیک
نسبت معلوم ست که احسان و انعام پادشاهان نظر بکارکنان و بندگان نیز چنانچه میباشد و از
اعتدال مزاج که شاهین میزان صحت ست ظاهر میگردد که ریاست عامه به نیروی ضعیف نواز
تمام میگردد و از تردد انفاس که در خواب و بیداری بر یک قرار ست بیقراری پرستاران بشوق
خدمت ملوک معلوم و از جنبش نبض که سطر خوانای این صحیفه قدرت ست پیوستگی دست امیدواران
بدامن دولت سلاطین مفهوم ست از این منشور للآداب الهی سلوک تمیز با مروس (؟) میداند احتیاج
سلطان قلوب بتردد انفاس و جوش و جنبش احوال خدمت سگالان برهان الهی ضمایر خسروان
و لله الحمد و المنه که از بدو جلوس بر اورنگ سلطنت و اقبال و ابتدای اتکا بر وساده عظمت
و اجلال همگی همت والانهمت مصروف و معطوف بر آنست که بندگان این درگاه آسمان
پیشگاه عموماً و باریافتگان بزم قرب حضور خصوصاً از فواید احسان و انعام محظوظ و
بهره مند گردند بنا بر شفقت شاهانه درباره فلان دیباچه فرمیکه جهت
وزارت شخصی نوشته از روزیکه در دار العبادت امکان صفوف وجود آنجا
بقیام بندگی و بهجو دعا و یکتایی ملک ستان اشتغال نموده از طلوع بندگی طوق اطاعت برگردن

وارند عادت عدالت عادل مطلق بران مجرا جریان یافته که افراد متکثره انسان را بر شته
اطاعت پادشاهان معظم انسان شیرازه اتحاد بسته یعنی اعتدال حقیقی که منتاهی وحدت مطلق
ست نزدیک گردانند لهذا بر ذمت همت پادشاهان رفیع الاقتدار که سایه آن ذات و پرتو آن خورشید
کامل الصفات اند لازم که بجهت مراعات امینی در هر محلی از محال ممالک محروسه جمعی از بندگان را
که متصف بصفت امانت و دیانت بوده باشند تعیین فرمایند که مهام رعایا به نیز فرمی
کار روائی ایشان منتظم و مختل جمعیت شان ملتئم باشد و چون آثار راستی و کار روائی از جبهات
احوال فلان واضح و لائح ست ازعنایت شاهانه شامل حال مشار الیه فرموده
دیباچه رقمی چون حکیم علی الاطلاق که وجود انسان کبیر را که عبارت از عالم اجسام
از اخلاط اربعه مختلفات و عناصر اربعه مسواليد و جوارح کائنات ترکیب نموده جوی پادشاهان
رفیع المکان را در مزاج این انسان عظیم الشان بمنزله حرارت غریزی که شیرازه ارتباط
اجزای ابدان ست مقرر داشته که بمیانجی این بیکاران قدرت الهی اوضاع عالم امکان را
منتظم و مختل وجود مکونات ملتئم باشد و چنانچه قسط حرارت غریزی کبد که مدبر امور بدن و طبیب
بیماران معمورۀ تن ست از سایر نزدیکان بساط قرب سلطان دل بیشتر میباشد همچنین
رعایت و مراقبت جمعی از ارباب کمال که بسوختن و داغ چراغ افروز خانواده حکمت و
فضیلت گشته زبانداران طبیعت و مزاج و نبض شناس شخص تدبیر و علاج شده باشند
و بکار خسروان گردون کریاس ملک عموم ناس آیند بر ذمت همت قدرشناس
واجب و لازم و فرض و متحتم است دیباچه رقمی فلان بداند که چون
موهبتی از مواهب جناب کبریا و عطیه از عطیات خالق ارض و سما را شکری خاص میباشد
که بدون اتیان بدان از عهدۀ شکرگزاری بر آمدن متعسر بل متعذر میباشد چنانچه شکر جارحه
زبان عبارت از انست که پیوسته بمحامد حضرت رب العزت رطب اللسان بوده باجرار
نام معین محامد خالق مظروف و ظرف این حد بل صوت و حرف همین عبودیت را سر
و سیرابت دارد و شکر ثروت و غنا آنکه فقرا و مساکین اسیر نش در هم و دینار در دامان
خواهش از خاک مذلت دارد و هم چنین شکر عطیه عظمی و نعمت والای سلطنت جهانبانی

وپادشاهی وپاسبانی آنست که همه اوقات از احوال امور مملکت و ملک داری وضعیفان
وفقرا ورعایا خبردار بوده درکمال تیقظ و بیداری بطلب حضرت باری اشتغال نمایند
چون رعایا را قدرت آن نیست که مطلب خود را بیواسطه از مدارک ..... در اقاصی بلاد
ممالک محروسه باشد بعرض مقدس رسانیده از خوان عدالت استلذاذ توانند نمود لهذا
بنابر سهولت وقوع این امر اهم مقرر فرمودیم رقمیکه جهت اجرای آب و
سیورغال محمد بیک اعتماد الدوله نوشته دهقان کشت زار وجود
کائنات وغارس نهال هستی موجودات که مزرع آسمان از آبیاری قدرت بالغه او خضر
و نهال زبان باشمار رنگین شکر و سپاس بارور است از اجرای عیون خورشید و ماه که باعث
رنگینی بهار و خزان حدائق سپید و سیاه است چراغی در راه تفکر اهل بینش فروخته جهانرا
روشن ترین چهی راه و رسم آبادی آموخته که باحیای اراضی اموات که بمکاری حضرت
... اجرای عیون و قنوات که شبیه معجزه جناب مقدس موسی است هم چراغ تحصیل رزق
ملال افروزند هم و خانه مشروبات اخروی افروزند و از انجا که احتیاج غذا افراد انسان
با انواع حیوان را بالاشتراک حاصل و اقدام برین امر بحمایت شحنه عدالت سلاطین
با تمکین منسلکست و حقیقت اشتغال بشیوه مسعوده حرست اقلیم وجود و نهر حیاتی از قنات ....
بمعدلت فرمانروایان وقوع یافتست و چنانچه مشتغلان این شغل بسمل را وابقای ..... گذرا
خسروان گردون توامان حقی ثابت میباشد بر ذمت همت پادشاهان الاشان نیز واجب
لازمست که در مقام پاداش و اراده تلافی این نیکو بندگی بوجه احسن نمایند تخصیص مسوده که حسن عقیدت
وصدق نیت موروثی و مکتسبی نیز علاوه آن نیز شده باشد رقمیکه جهت وزارت مرحوم
میرزا مهدی نوشته وزیر دیوان ازل نشان امر فرمان اعطی کل شیئ خلقه ثم هدی و
صاحب قلم منشور جلی الظهور ان فی ذلک لآیات لاولی النهی که طومار بندهای شب و روز زمان را
بمهر آفتاب و ماه نهاده و دفتر وجود را با فراد مکونات ترتیب و تزئین داده از روزیکه فرمان
منصب والای جهانبانی را بطغرای غرای رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی
موشح فرموده و فرمان روائی انام را در مضمون حلو و دوام بنام نامی و اسم سامی ما جمع نموده ....

۵۸

والا و جلی نیت علیا مصروف و معطوف بر آنست که جمعی از خیر اندیشان کاردان و یکجهتان اخلاص
توامان را که جمال فرخ فال شریعت مصطفوی را به پیرایه دانش و کمال و حلی فضل و فضائل
قرین و محلی ساخته باستعداد از امثال و اقران بمزید لطف و احسان ممتاز ساخته بمناصب بلند
و مراتب ارجمند ارتقا و اعتلا فرمائیم و مصداق این مقال صورت حال فلان که وجه خاطرش
در گلزار همیشه بهار سیادت و نجابت باثمار علوم عقلیه و نقلیه و نهال طبیعتش بانوار کمالات صوری
و معنوی زیب و زینت یافته لهذا از ابتدای فلان رقیمه جمله نوشته اند میر جمله خانه دل
اخلاص منزل را پرتو بضیای آفتاب بدر الاشراق عنایت و اقبال پادشاهانه که در وسط السماء
تزاید و ترقی نشر فروغ بنماید روشن و حدیقه بندگی و یکجهتی را برشحات سحاب مدرار الطاف پادشاهانه که
از بحر زخار سلطنت ابد مدت مایه پیرایه و گلشن [illegible] گشته بدانند که حقیقت اخلاص مضمون در ذریعه بندگی و یکجهتی
مشحون که درین وقت بارسال آن خود را در سلک باریافتگان [illegible] قدسی تخمیر و خاطر خطیر آفتاب نظیر
و منسلک گردانیده بود [illegible] کیمیا اثر رسیده و مفادات آن اخلاص قرین [illegible] آیین [illegible]
آنچه در هر باب معروض [illegible] اظهار در یافت والا ضمیر خورشید [illegible] ضیا گردانیده بود [illegible] بانوار
ملاحظه مستضیء بضیای مشاهده شد آن اخلاص شعار [illegible] تا نمیه اشتاعشر
بمراسم بیکران خسروانه و نوازش بی پایان خدیوانه بمضمون [illegible]
مستظهر و مستوثق خواهند بود و چون خلوص نیت و صفای طویت سلاطین [illegible]
سلسله جلیله قطبشاهیه نسبت بدین دودمان خلافت مکان و اتحاد مذهب و تشیع طرفین بر عالمیان
عیان و مستغنی از شرح و بیانست اراده خاطر [illegible] معلا متعلق بدان [illegible]
این اتحاد بوقوع [illegible] افزود [illegible] آثار این پیوند و [illegible] عزت اوراق سعادت
انوار کام [illegible] مطالب [illegible] منسوبان این سلسله جلیله شریف گردد و تبلیغ این مدعا در عهده تقریر [illegible]
[illegible] مضمون این فرمان جلیل الشان واجب الاذعان [illegible]
معروض [illegible] که [illegible] آن [illegible] باشد [illegible]
[illegible] الاقران [illegible]
[illegible]

مستندی از بندگان درگاه معلی جهت انجام این مرام لازم باشد بموقف عرض رسانند که در
باب بیان چه امر فرمائیم بندگان و منسوبان این دولت ابدمدت در آن عزت تقدیم رسانند
خاطر بندگی ذره‌های الغبایت بعنایت شاهنشاهی مطمئن داشته حسب الفرمان [illegible]
بیش از پیشتر بمنصه ظهور رسانند و مطالب و مدعیات خود را بموقف عرض رسانند که بزیور
قبول و حصول محلی گردد در شبیکه بوداق سلطان یکچی آقاسی ایام
ایلچیگری هند انخشته شده امارت پناه بوداق سلطان [illegible]
بعنایت شاهانه و مرحمت بی نهایت پادشاهانه مفخر و سرافراز و ممتاز بوده بدانند که [illegible] که در وقت
مصحوب رفعت و عوالی پناه علی قلی بیگ بدرگاه جهان پناه و آستان خلائق امیدگاه
مشتمل بر خوشنودی از الطاف پادشاه والاجاه گردون بارگاه ستاره سپاه فرستاده
بود در هنگامی که گلهای کامجوئی و کامرانی در بوستان تخیرات صاحبقرانی بریزش سحاب عنایت سبحانی
شکفته و گرد و غبار عوائق و موانع عیش و عشرت بنسائم الطاف الهی رفته و ولات
اطراف در دربار جاه و جلال عرش آستان و سلاطین [illegible] در محفل بهشت مشاکل مانند ساغر
بدست دردی [illegible] بود به نظر کیمیا اثر رسید برگ پان که دفعات ارسال یافته بود بتخصیص
جامه لاهوری بخوبی نوبهار دار الخلد برم ارم نشان سرسبز و ریان دار دگردید بنابر عنایت
شاهانه در باره آن غلام زاده خلاع فاخره پوشیده مصحوب رفعت و معالی پناه
سهراب بیگ غلام [illegible] شریفه فرستاده شد معروض داشته بود که اعلیحضرت پادشاه
والاجاه کامیاب بالاستقلال بنابر مراعات یکجهتی و یگانگی مقرر نموده اند که متعاقب ارسال
برگ سبز پان بوستان یادآوری شگفته و خندان باشد این معنی موجب ابتهاج
از اهل بوستان سرای خاطر همایون شد چون از طرفین بساط یکتا دلی ممهد ابواب اتحاد و
یگانگی بالکلیه مفتوح است آنچه از اظهار صداقت آثار مخلصه این دیار محبوب خاطر والای آن پادشاه
[illegible] مدار عدالت شعار پسندیده و اطوار بوده باشد معروض خواهند داشت که بندگان درگاه
گردون [illegible] بارسال آن مأمور گردند در مقام [illegible] میلان خاطر خورشید مآثر اعلیحضرت پادشاه
گردون بارگاه بارسال [illegible] الاول [illegible] ابواب [illegible] شده بود [illegible]

بوجهی ظاهرست که درحینیکه جان نثارخان برسم حجابت بدرگاه خلایق پناه آمده از جمله
مطالبی که بعرض آن مامور شده استدعای رخصت جمعی از مردم اینذیار بود و چون از انوقت
اکثر غبار نقار مانع حصول این مسئول بود بحلیه اجابت و قبول بود پیرایه حصول نپوشیده درینوقت که بحمد الله
تعالی الغبار از رهگذر خاطر رفته و گلهای بهجتی بر شاخسار مودت شگفته است زبدة الاقران معی الیه
را رخصت معهود از جاده مطاعه لازم الاطاعت باسم بیگلربیگیان عظام و امرای کرام و وزرای ذوی
الاحترام ممالک محروسه شرف صدور یافت که مانع و مزاحم مشار الیه نشده او را در کمال رفاه حال
و فراغبال با منسوبان و متعلقان و احمال و اثقال روانه نمایند و [illegible] قلی بیگ مشمول عنایات شاهانه
وانعامات خسروانه شد چون زنگار نحبکه انتقال [illegible] درین از بزم ارم تزئین [illegible] و از محفل خلد [illegible]
گشته بیامن الطاف ازلی و عنایات لم یزلی فتوحات بی پایان قرین اولیای دولت قاهره [illegible]
فدوی اخلاص شعار تشنه زلال اخبار مسرت آثار میباشد لهذا عنایت شاهانه بشرح اندکی از بسیار
آن گردیده و تفصیل این اجمال آنکه سلطنت و جلالت و شوکت پناه شهامت و بسالت انتساب [illegible]
خلافت اکتناه عالیجاه عمدة الولاة النجبه نظام الجلالة والشوکة [illegible]
فرمان فرمای ملک وسیع الفضای گرجستان و کاخت که در زمان دولت ایام سلطنت [illegible]
گیتی ستان فردوس مکان علیین آشیان با وجود چیره دستی قوت قاهره و اقبال باهره آن پادشاه
گردون بارگاه فردوس جایگاه که سلاطین اطراف و خواقین اکناف مغلوب و مقهور باس سطوت آن
سلطان ظفر توامان بودند بمظاهرت کثرت لشکر و معاضدت افزونی سپاه و حشر و تشابک اشجار
و آجام و تضایق معبر و مدخل و اعلام همواره طریق سرکشی و نافرمانی مسلوک داشته تا آنکه [illegible]
پادشاه غفران پناه چندین مرتبه محاربات عظیمه فیمابین صورت وقوع یافته ماده عصیان و نافرمانی او
منقطع و منقلع نشده بود و در زمان دولت جهان آرای نواب خاقان رضوان مکان خلد نشان
نیز بطور سابق سالک طریق استکبار و اقتدار بود و در عهد دولت و زمان خلافت نواب همایون
از سپاه نصرت پناه منکوب و مخذول گشته بانواع حیل و تدابیر و استمداد و استعانت سلاطین روم
و روس متشبث میبود و درین اوقات بر طبق [illegible] توفیق سالک طریق عجز و استغاثه گشته از [illegible]
و بندگی را مدد تلثیم آستان عرش توامان نموده در سلک بندگان آستان منسلک و مفتخر گشته بانعام شاهانه

احراز سعادت بندگی می نماید میباید که چون خاطر والا و طبع اقدس اعلی متوجه رسیدن اخبار صحت
آثار ذات ستوده صفات کامل التجلیات اعلی حضرت بادشاه والاجاه ستاره سپاه میباشد و آن
غلامزاده نیز مدتیست که از شرف درگاه خلایق پناه دور و از شرف بندگی مهجور شده و چون در زمره
اشرف رخصت انصراف حاصل نموده روانه شود و بتوجهات شاهانه مشتمل باشد دیباچه رقمی آنکه
از روزیکه دستور دیوان کیوان مکان مشیر امور دولت و ارکان دستور فرمانفرمای نواب همایون ما را بطغرای
غرای جهانبانی موشح ساخته و مفرده نویس دیوان قضا و قدر کامیابی و کامجوئی را که جمیع آن
دوام و خرج العیش ما است باسم ما پرداخته پیوسته مرکوز خاطر والا و مطمح نظر معلی آنست
که جمعی از بندگان را که قامت قابلیت شان بطرز کاردانی و نیکوخدمتی مطرز باشد از اکفا
و امثال آن بگزیده بین الاقران والاشباه بارجاع مناصب بلند پایه سربلندی ارزانی داریم
مصداق اقبال صورت احوال مجسمه الفلانست لهذا از ابتدای فلان رقمی که جهت مرسوم
خود نوشته چون ارض طینت غلامی و زمین قابل بندگی و خاکساری را خاصیت آنست که
نهال امید غلامان و بندگان در آن خاک مراد برشحات سحاب عنایات بیغایات سرسبز و برومند
میگردد لهذا شمه از شفقت بیغایت شاهانه شامل حال و کامل امانی و آمال کمترین غلامان آستان گردون
نشان محمد طاهر مجلس نویس بهشت نشان فرموده از ابتدای فلان دیباچه رقمی در
باب تفنگچی آقاسی گری بوداق سلطان چون نشان حکم اندازی ضمیر
همایون و علامت درست اندیشی خاطر اجابت مقرون آنست که بجهت انتظام اعاظم امور
ایناق کاسهای ضرور جمعی را که بصفت کاردانی موصوف بوده اباً عن جد درین آستان ملک پاسبان
و درگاه خلایق پناه بخدمات ارجمند و مناصب بلند سرفراز باشند تعیین نمائیم لهذا شمه از شفقت
شاهانه و شمه عنایت بلانهایت بادشاهانه شامل حال و کافل امانی و آمال فلانی فرموده از
ابتدای فلان دیباچه رقمی دیوان بیگی گری صفی قلی بیگ نوشته
چون از روزیکه امیر دیوان قدر و قضا و حاکم مطلق العنان فعال لما یشاء منشور جهانگشائی نواب
همایون ما را بطغرای غرای السلطان العادل ظل الله فی الارضین موشح و مزین ساخته و کافه انام را
که مستحقان مشمت رحمت اند بانعام عام معدلت شاهانه نواخته پیوسته بکنون خاطر خطیر و مرکوز ضمیر منیر

آفتاب تأثیر آنست که عموم خلایق بفحوای کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته در ظل عدالت از تابش آفتاب
شدت و محنت آسوده بال و مرفه الحال بوده دست تعدی اقویا از گریبان ضعفا کشیده و بساط ظلم
و جور از صفحهٔ روزگار نوردیده باشند تمشیت این امر اهم و سرانجام و وقوع این عزم مهم موقوف بتعیین شخصیست
که بصفت ستوده کاردانی و وارسیدگی متصف بوده باشد و مصداق این مقال صورت احوال فلانست که از تاره
اکتساب صلاحیت انجام خدمت مزبور از وجنات کاردانی او واضح و لایح است لهذا شمه از شفقت شاهانه و عنایت
پادشاهانه شامل حال و کافل مانی و آمال رفعت و اقبال سپاه فرو پرور نموده از ابتدای فلان دیباچه
رقمی در صدارت میرزا مهدی بیگ چون پیوسته مکنون خاطر خطیر
و مرکوز ضمیر خورشید تنویر آنست که مهر فروزان ملک شریعت و آفتاب جهانتاب شریعت غرا از غبار
خلاف و غیم اختلاف مصفی بوده شعشعهٔ این مهر عالم افروز همواره تابان و دوحه شریعت باشد
و حصول این مأمول موقوف بر آنست که زمام مهام امور شرعیه بدست کفایت و قبضهٔ درایت
شخصی گذاشته آید که بصفت دینداری و پرهیزگاری و نجابت و صلاح آراسته باشد
و مصداق این مقال صورت احوال دیباچهٔ قسیم دار علی بیگ
سپاه دیار پیشه و حافظ ثغور کشور وجود که حاصل عمارت ساکنان ملک هستی همیشه از دست
انداز و تاراج گران فنا مصون و محروس است از روزی که زمام مهام آنها را بدست کفایت و قبضهٔ درایت
نواب همایون ما گذاشته مکنون خاطر و الا و مطمح ضمیر معلی آنست که رعایا و برایای ممالک محروسه در کمال فراغ بال
بوده بدعای دوام دولت ابد مقرون قیام نمایند و نیل این امر و حصول این کام منوط و مربوط بآنست که
از بندگان را که بصفت ضبط و ربط و نسق و کاردانی موصوف بوده باشند در هر قطری از اقطار تعیین فرمائیم که از
آگاهی بانتظام احوال رعایا و سپاه قیام و اقدام نمایند چون مصداق این مقال صورت احوال فلانست
دیباچهٔ رقمی برای کسیکه در سرابستان تربیت و بهارستان عنایت که از ریزش سحاب کرم و ابر مطیر
احسان در چهار فصل سبز و ریانست توقف دارد چندین گلهای کام و اثمار الوان مرام پیوسته آماده و
مهیا باشد و از چوب خشک میوهٔ حصول مطلب باشد خوش نشینان این حدیقه علیه عنوان را وقت خوش
که برگی را آینه تماشای حسن بهاری می بیند و در هنگام خواهش بمقتضای اکلها دائم
باگوره مطلب از شاخسار مأمول می چینند بنا بر این سر حد بندان زلال آب پرورده پوشیده نیست که سعادتمند

راکه زاده و پرورده این گلستان باشند اسباب حصول تاجه غایت حاصل است لهذا بنابر قدمت

خدمت و اعتقاد و اعتماد نواب همایون ما بر فلان رقمت میرزا

صدرالدین محمد مستوفی الممالک نوشته

از روزیکه مستوفی دیوان قضا توقیع الملک من یشاء فرمانفرمای انام را در جریده منشور

دوام بنام نامی نواب کامیاب همایون ما ثبت ابواب جمع نموده پرورش احوال کافه برایا و رعایا و عموم افضال

و انعام ما حواله فرموده پیوسته مرکوز خاطر والا و مطمح ضمیر معلا آنست که جمعی از کارشناسان راکه بزیور

راستی و درست قلمی محلی بوده خدمت ایشان ایا عن جد بمنصه ظهور رسیده از امثال و اقران ممتاز

و سرافراز فرمائیم لهذا دیباچه رقم ناظر البقعه رفیع بنیاد و منظور انظار برایا و عباد از روزیکه

سررشته مهام انام و حل و عقد امور کافه خاص و عام را از کف کفایت و قبضه درایت نواب کامیاب

همایون ما گذاشته پیوسته همت والا و نیت علیا معروف و معطوف بر آنست که بمضمون

إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ رعایت و مراقبت جمعیکه از سلاله خاندان طیبین و

طاهرین گرده باشند ایشان را بمزید عواطف و عوارف بین الامثال و الاقران ممتاز و سرافراز

فرمائیم دیباچه رقم جمشید خان قولار اقاسی نظر بآنکه حضرت آفریدگار

سابقی حجاب پروردگار مقتضی آن میباشد که سررشته مهام با جمال و تفصیل امور بندگان

تعیین جمعی از مجتهدان فدویت شعار که عیار بندگی ایشان بمحک امتحان رسیده باشد منتظم و ملتئم

بوده باشد لهذا در بدو طلوع نیر تابان شاهنشاهی و ظهور خورشید درخشان جهانبانی

ظل الهی پیوسته رتق و فتق و نظم و نسق معاملات غلامان خاصه شریفه بعهده جمعیکه

بمزید عنایات شاهانه اختصاص داشته اند مفوض و مرجوع بوده و درین وقت بنابر حسن خدمات

و بندگی فلان دیباچه رقم باغلور خان ایشک آقاسی چون از روز

سحاب مطیر عالمگیر سلطنت والا گوهر افشان و آفتاب جهانتاب دولت ابد مدت از افق جهانگشائی و جهانداری

فروزان و تابان است از ریزش این ابر گوهر بار و تابش این خورشید گردون مدار پیوسته

صوفیان اخلاص نشان و بندگان صادق الاذعان را گلهای مراد خندان و بوستان حصول مدعا

سرسبز و ریان میباشد و ساکنان حدیقه بهشت مثال دولت ابدی الاتصال بدست اعتقاد از

چوب خشک اشجار کام جنیده اند و در ظل ظلیل نفر اقبال و رفاه حال غنوده و آرمیده لهذا

بنا بحسن خدمات و [illegible] آبا و اجداد فلان **دیباچه رقمی بنام سلطان**

حاکم بحرین از در دریکه گوهر آبدار خلافت و بختیاری و در آفتاب فروغ سلطنت

و جهانداری که سحاب عنایت بیغایتش در مشیمه سعادت پرورده و صدف میمنت بار آورده

زیب افسر امتیاز فرما نروائی نواب همایون ما گشته چنانچه منظور نظر والا و مطلع ضمیر آفتاب نظیر

معلّا است که جمعی از بندگان درگاه خلافت پناه که آفتاب عنایت کامله و عدالت شامله

بر ساحت احوال ایشان تافته متصف بصفت صداقت و خوش سلوکی شده باشند ایشان را منظور

انظار عنایات فرموده زمام مهام جمعی از عباد الله را که بصفت تشیع و صلاح و دینداری اتصاف

داشته باشند در قبضه کفایت و حسن درایت ایشان گذاریم لهذا **دیباچه رقمی** [illegible]

ذات کامل السجیات نواب همایون ما که بسمو نسب و علو حسب و اجتوای صدق انتمای [illegible]

ملتفتان از سایر سلاطین [illegible] ایشان امتیاز تمام دارد و بمقتضای [illegible] گوهر قابلیت خانه زادان

اصناف خلوص نیت و صفای طویت الفنون القابات و صنوف [illegible]

که [illegible] خواتیم [illegible] و ثغور ممالک [illegible] توانند نمود و صورت [illegible] اسبیه احوال [illegible]

[illegible] دارد که از نسبت بندگی ابوین و خانه زادی [illegible] انوار عنایات

گردیده بمنظور بودن انظار عنایت رسید لهذا **دیباچه رقمی در نظارت**

[illegible] ازبد و طلوع نیر سلطنت و ران عدیت که ناظر کارخانه امکان و منظور جهان

و جهانیان [illegible] جناب مقدس حضرت رحمان گلشن [illegible] ایران که [illegible]

محل آفتابی [illegible] اقبال نواب همایون با بها و ضیا کرامت فرموده همواره همت والا [illegible]

معلی مصروف و معطوف بر آن است که مساکن اهل الله و منازل سالکان [illegible] معماری عنایت شامله

چون سرای [illegible] ایشان معمور باشد لهذا **دیباچه رقمی در صدارت میرزا**

ابوصالح صدر ممالک صدرنشین بساط قرب قاب قوسین او ادنی و راهنمای صراط

مستقیم فان الجنة هی المأوی که وزرات کاینات [illegible] آفتاب جمالش [illegible] و

افلاک [illegible] پروانگی شمع عارضش [illegible] بزلال [illegible] آیات باهرات قرآنی

ارض موات قلوب دل مردگان ادیان مختلفه را بمجوای الله انزل من السماء ماء فاحیا
به الارض بعد موتها احیا فرموده وازهر آیتی ینبوع حکمتی و چشمهٔ معرفتی بحدائق قلوب ارباب
عرفان گشوده و حراست و پاسبانی این گلستان جنت اثمار شریعت نعمان را بمقتضای حدیث
انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی اهل بیتی بآل اطهار و فرقان مجید که معدن اسرار است مفوض
و از انجا که نواب کامیاب همایون ما نوران آفتاب و پرتو آن چراغ اند و امروز حراست و حفاظت
بیضة الاسلام ملت بیضا و دار الامان شریعت غرا مانند ماه انور که بنیابت آفتاب جهانتاب
عالم افروزی مینماید به نواب همایون ما تعلق دارد و همواره مطمح نظر حق شناس و مطرح آفتاب ضمیر منیر
… اینست که دار الملک شیراز … از دست اندازان مخالفت و فساد …
… و حصول این متمنی موقوف باینست که جمعی از متدینان
شریعت شعار که نهال وجودشان از آن روح و … آب و هوای شریعت پروری
نشو و نما یافته آثار کاردانی و حقیقت شناسی ایشان … بمحک امتحان رسیده
باشند جهت ضبط قوانین شریعت غرا و ملت بیضا تعیین فرمائیم که به نیروی قوت خداشناسی
… اوقات خود را وقف … مهام … مصداق …
رفعتی پناه … میرزا محمد حسن طبیب خان … حکیم حاکم علی الاطلاق و پادشاه و دانا
باستحقاق که هر برگی را صدف گوهر حکمتی و هر شاخی را … قافلهٔ … ساخته پرده های دیده
بینایان را جهت پاکی چشم بشکاب تطهیر نموده و ابهامی چشم بینندگان را از هفت پرده پالوده بایه حکمت
کامله … اعتدال مزاج عالمگیر را در ایجاد و تکوین انسان که عالم صغیرست بدین نوع
گرامی را از سایر انواع موجودات اصناف کائنات بتاج امتیاز متوج ساخته و … جان بخش و
نفحات … نواخته اجزای پریشان کتاب صنعت را شیرازهٔ تالیف از رشتهٔ حکمت عملی سلاطین
ذیشان نموده ابواب گلزار آسایش همیشه بهار تمدن را بر چهرهٔ ایشان گشوده و از … صباح
یقین و سلاطین حقیقت بین بشکرانه این موهبت عظمی پیوسته بهوشداری عنایت کامله اصلاح
سوء المزاج احتیاج کافهٔ انام مینمایند و در حفظ صحت اعتقاد اخلاص نشان بذل جهد میفرمایند
و بحمد الله والمنه که نواب همایون ما نیز از آغاز طلوع تباشیر خورشید دولت … انفاس عیسوی

خواص صبح سلطنت تریاق اکبر عنایت ازالهٔ سموم هموم از قلوب خواص و عوام میفرمایند و ازین

قانون حکمت پیوسته ملاحظهٔ النسخ بر الساعة الطاف و احسان میفرمایند لهذا **دیباچه رقعی**

جلوس ثانی فلان بتوجهات شاهانه مفتخر گشته بداند چون سنت سنیه و طریقهٔ مرضیهٔ

سلاطین جم آیین عظیم الشان ممالک آن بود که در حین جلوس بر اورنگ سلطنت والا و اتکا بر چار بالش

خلافت کبری که در حقیقت نوروز فیروز عالمیان و بهار عالم افروز پیر و جوان است لباس نام نامی

و اسم سامی را مانند رخت نوروزی تجدید میفرموده اند این معنی در خاطر والا و ضمیر منیر آسمان

ساعر کوکب بود تا درین هنگام که آفتاب جهانتاب برج حمل تحویل نموده ابواب شگفتی و انبساط بر روی

خلوت نشینان الکنان واکمام گشوده زمین و آسمان شگفته و خندان و ایام به هزاران وجوه البهجت و

معهذا قران السعدین نیز اتفاق افتاده این اراده ما تدا شمار علی مار که تدریج قدم تجدد الق بروز و ظهور

گذاشته جلوه وقوع نموده پیرایه نام نامی بطرز سلیمانی سطر گردیده و روش هنابر نمونه تا بر این نام نامی بی

و بها یافت و رسانیدن این نوید جانفزا بعهدهٔ اهتمام فلان شد **دیباچه رقعه**

عبدالرحمن فارسی نوشته اصطرلاب دیدهٔ بینا که تسبیح عنکبوتی خطوط اشتغال

شباک طائر آسمان پرواز نسرین دوام راه گیر ارتفاع نیرین ست از غوغای صدای ذکر خفی صور تماشای

این کاخ مور گنا که نوای سبوح قدوس در قفس اند در تقبه نوازی حیرت خزیده و مردمک جهان

نوررشش که در میدان مسابقت عرش تازی باشد مانند فرس اصطرلاب زمین گیر گردیده ام

دماغ که بد اهنه توام زادن افکار و نگارش بلکه بود برزادن هر هم مضمون که قابل تحریر ست

صحیفه گستری نواند بود شترد آن در السن لسن که اقتضاد مقال و تشهیر پرواز قفس زادگان لی

البال بود چون عضادهٔ اصطرلاب الکن و بی سخن ست فرس طبع جواد در میدان فصیح
التی در اصطرلاب است ۱۲

بیانی از و هنت ادای حمد یزدان بیچون و خورشید و ماه عقل و خرد در ادر شبستان جهل مرکب

نمود کرم شب افروز عقل تا به مقام را برفت از کرسی خیال تا بن در از دستی پنجهٔ اقتدار چیدن
کنایه از عدم تحریر ۱۲

گلهای ثناگر شایستهٔ سخن کتاب باشد کوتاه و بی قوت و در وهم دین مقیاس آسمان پیمای اندیشه

چون شفیه لبه بخواب گران بها پهلوی نگاه حیرت عرش اعظم را در مقام قصور و تهی علت

ذات الکتب از مطلوب ذات الکرسی حاصل دیگران اسمان آشیان و حیاء صراط مستقیم باز پروازی

از صدای رعا طنطنهٔ عظمت و جلال حیّ لایزال فاسد و باطل ست جوزا را گوهر شب چراغ کریائی

چون جوز پوچ کودکان بازیچهٔ بی اعتباری و عقد را از شرم احتجاب انکار پردهٔ نفیسش جبین شرم

ناک عرق ریز رسوائی و ناخوش عذاری حمال دل قوی خیال که قماش بی اندازه نالیش کو با

ریسمان بال شتر چون حائل رأس الغول باسر گردانی همجاده و مغز خرد که پرگار و در فن دقیقه یابی

پر زبانید گمان قصب السبق مسلم الثبوتی سوار ست در بازار سودای این شاهد یوسف جمال چون

دستار سگیساران تنگ حوصله کلاده است خورشید که سر زرکش را از شب کلاه اطلس گلدوز

فلک تنگ و پیرجامهٔ زربفت فراخ دامن غرور غش لیطانه سطح ظاهر کرده خاک بد قماش شکست مربع

مسکون را بدیدهٔ شیر چشمی استغنا قبضهٔ تصرف اسکندر و دارا چون خمشت قمار در دست قمار باز

باختهٔ می شنید و گلهای گلشن سپهر را که از آب خود سیرت بدامن افشانی بی نیازی از بار یکیه پست

خواهش نمی چیند در مجلس بار و دربار عرض نیاز و گفتار بحر انگه جبین نورانی بر خاک مذلت مالد حر

برلب نمی آرد و از مهابت قهرمان قدرت مجال سربالا کردن ندارد و قهقههٔ خندهٔ صبح که در حقیقت

صدای سفیدهٔ مهرهٔ آفتاب گیهان نوردست چون ناله درای پنبه آلکنده از لب بر نمی آید

و کف الخضیب از بیم آنکه در اثنای ادای حمد و توقع تحسین بحربه دزدی حنای رنگین ما خو گرد و حنا

از دست نمی گشاید شیر گردون از شرم زنجیر چون کلب عوا پیوسته در بیم و شرمندگان نو عقب

انجم را که بالا نشینان بزم برزی اند چیرهٔ دستی حسن معشوق ازل چون مجره سر در زیر دارد

هرگاه زمینیان و آسمانیان را از دهشت دشواری هجرت سکالی و صعوبت راه حصول رخصت

ضعیف نانی دست و دل از کار رفته و شور دل از آتش حرمان این شغل دشوار تفته باشد در بیجان مر

قاصر بیان که در حجرهٔ مدرسهٔ تحصیل کمال و مکتب ترقی و انتقال قفل ابجد نو آموزیم مهر بر زبان

و درس نا روائی طبع حرو تمر روانست از کسی که عقده گوهر سخن میدارد و بی نردبان سطر کرا قدام

چوبین خامه آن را شاید و چگونه بر آسمان ثنای خالق انس و جان بر آیم و محفل اینکه عروس سخن

را از شیخ و زر د بی پیچ و جناس و کنگره استعاره نتوانم آراست در داستان خود ستائی مصرع اول

نمائیم طریق خود شناسی و آداب دانی انکه آب این دریای ژرف با افواه و ابسته از نون دوات

و چوب قلم نه پیمائیم و در این محیطی انتها که موجش بساحل نرسیده و مسوده سیاه خود تمام و تبدیل

خاتم رسل و متصوّل و اهل بیت اطهار آن سرور مختار خصوصاً امیر المؤمنین و امام المتقین و یعسوب الدین قاتل المشرکین و قامع الکافرین صلواة الله علیه و علیهم اجمعین الی یوم الدین توسل جویم و باقدام عذر لنگ راه اطناب نپویم و بعد بر ضمیر منیر رصدبندان فلک دانش و مجسطی گشایان صور سنین مخفی و مستور نماند که صور بیجان مجلس آراسته عبدالرحمان را دربست و گشاد و حل و عقد و بسط و قبض سرای محکم بنای امکان و قصر مربع اساس خشتجان و بنابر اذعان پسندیدگان و پسندیده سکل بیندان و خلق تمام میابد آب زندگانی اخبار از چاهسار عدم بدلوش که بر چرخ افلاک بسته بر می آید و گوهی که از گرد چشم بدبین نگاه می افتد بناخن تشحیرش که آویزه این مشکل است می گشاید مشت پسندیده که ابدر آن بهجت و فرح اساسات تقفیر الکمال می شود و بعضان اری ممسک الاعتناش بدون او چون اسپ خوش عنان بلگام هر کس میشود و تفتیش پاسبان گنج مطالب کل نیست نزد دارش حارس ناربست کشیدن دامن وصل گران بها در کف کفر میرانش بهاده بنابراش بدهقان این کشت زار خرمن عاقل و داده طالع مرومان را از تاثیر نفس قنادها صل و باستمرار و تاثیرات این مونث لنگ پس از چهره آینه مراد از آن است افزا باشد و قصد و ستخ از سیل ارج این ازباج و رنگ است و اهم دامان اجتماع و برسیان و اقوار و طلب تحقیق از تحول اهل زمان نباید که مشکل نجوم را بنگاه و دید مستقیم باشد نباید بناخن بیان گره از عقد مشکلات نشاید اسجد کاشاید و فهم مقبول مامول در همین کل مطلوب بنیة الطوی بیا جه که بر سم الخط قرآن نوشته شده

الحمد لله الذي جعل للخط في كل خط حظا وافرا

جمیع حمد ثابت است برای خدائیکه گردانید برای خط در هر زمین بهره بسیار

وخلقه في الاوطان الكراسي والصحف مجاورا ومسافرا

وآفرید او را در وطنهاست کتابها و خطوط همسایه اقامت و سفر کننده

وصيره منظور العيون الاعيان حين ماكان ناظرا وعب

نگردانید پسندیده برای چشمهاست سروران وقتیکه شده بیننده آنخط دیر کرد

عباب تياره متلاطما وزاخرا واوجب له من ديوان العطايا

دریای موج انخط را در حالیکه طپانچه زن لبالب و ست و واجب برای انخط از دفتر بخششها

مُولِجًا وَمَرْسُومًا وَأَنْبَتَ وُرُودَ مَوَارِدِ بَسَاتِينِهِ مُذَوَّقًا وَمَشْمُومًا
شامه و در روزینه درو یابند گلهای چمن های باغهای آن مزه دار و بوی دار
إِذَا تَكَلَّمَ تَكَلَّمَ وَبَلَغَ فِي كَلَامِهِ غَايَةَ الْقُصْوَى وَإِذَا سَكَتَ
هرگاه که کلام کرد کلام کرد و رسید در گفتار خود نهایت نهایت را و هرگاه که خاموش شد
صَمَتَ وَمَنْ صَمَتَ بِخَاطِرَاتٍ مُتَحَرِّكَاتٍ مِنْ اهْتِزَازِ الْعِشْقِ
خاموش شد و هر که خموش شد نجات یافت جنبشهای حرکت کننده آن از جنبش عشق
مُخْفِيَةٌ مِنْ عُيُونِ الْأَغْيَارِ وَالْمَعْنَى الْعُرْيَانُ فِي لِبَاسِ اسْتِتَارِهِ
پنهان از چشمهای اغیار و معنی برهنه در لباس پرده های
الْكُحْلِيَّةِ مَحْجُوبٌ مِنْ رُؤْيَةِ ذَوِي الْأَبْصَارِ جَعَلَ مِنْ صَامِتٍ أَفْحَمَ مَصَاقِعَ الْخُطَبَاءِ بِلِسَانِهِ
سیاه پوشیده از دیدن صاحب بینائی ها زهی خاموش که خاموش کرد بلیغان خطیبان را بزبان خود
نَاطِقًا وَتَبَارَكَ اللهُ مِنْ نَاطِقٍ أَعْجَزَ بِسِيرَةٍ مُعْجِزٍ مَنْ كَانَ فِي مِضْمَارِ الْبَيَانِ
درحالیکه گویاست و زهی که عاجز کرد بسیر خود اسپ دست و پاشکسته آنکس که بود در میدان بیان
سَابِقًا عَلَّمَهُ اللهُ بِالْقَلَمِ عِنْدَ كَوْنِهِ قَارِيًا لِلْإِيجَادِ مَا لَا يَعْلَمُهُ
پیشی کننده آموخت آنرا خدا به قلم وقت بودن خود خواننده برای آفرینش آنچه نمیدانستند آنرا
الْأَفَاضِلُ وَرَشَّحَ لَهُ مِنَ الْبَيَانِ مَا قَصَرَ عَنْ نَيْلِهِ بَاعُ إِدْرَاكِ
فضلا و نقش کرد برای آن از بیان آنچه کوتاه شد از یافتن آن دست دریافت
الْأَوَاخِرِ وَالْأَوَائِلِ صَارَ بَرِيدَ الْأَخْدَانِ وَمَخْزَنَ رُمُوزَاتِ الْقُرْآنِ
متاخرین و متقدمین شد قاصد دوستان و جای خزانه برای اشارات قرآن مجید
يَسْجُدُ لَهُ أَنْظَارُ الْآبِيَةِ الْجَامِحَةِ وَيَنْزِلُ لَهُ شَوَارِدُ الْمَعَانِي الطَّامِحَةِ
و سجده میکنند برای آن نظرهای انکار کننده سرکش و فرود می آید برای آن وحشیان معانی سرکش
سبحان الله به سلسبیل ابر نیسان یعنی در غلطان را در حلقه صحبت جوهر زهره جبینان این
ذوونه گلهای سرخ حنائی محیای مشتری طلعتان ادر حدیقه چشم دیده وران این رنگ بوسکه
صورت زند در سکه خانه اعتبار از وتمام ولآلی کلام سماوی از مصنع کاری احسن نظام ست در

علمای اولین و آخرین ۱۲
۸ سجده میکنند انظار
آرزو برای انظار نظرهای منکره و سرکش ۱۲
۹ و منزل له شوارد المعانی الخ
و فرود می آید برای آن خط وحشیانه معانی سرکش ۱۲
۱۰ سلسبیل بروزن قندیل بمعنی ... ۱۲
۱۱ محیا بالضم و تشدید یای تحتانی بمعنی روی ... الصراح ۱۲

ملفاظ ذو الفاظ … نام پادشاه … شاهنشاهی … پادشاهان … انطباق کردن … نقابکاری … اهتمام

دار الضرب نفاذ فرمان تن لطعن و ضرب تیتک و سندان سپرده در الفاظ ذال الفاظ و ادای کلمهٔ شهادت
بسخت روی پای ثبات فشرده گاهی در دولتسرای فرمان شاهان کره جهان گردیده و زمانی
در خرابهٔ … شکستهٔ حاجتمندان خزیده هم در کوی غزلیات نوغزالان هزار و نزار و پاشکسته و هم در قطاع
قطعه‌های جریدهٔ دولتمندان بر مسند تسجیع فرقتی و تعلیق علاقهٔ خودنمائی درست نشسته طرهٔ
لامش را جا بر سر لعبتان فرنگست دم عشوه نوازنش چون ماهی ذوالنون جا در میان دریای تنگ
سواد کشور علم و شهرستان دانائی با معمور و رازهای نهان و آشکارا در پردهٔ ته تمامی او مستور ست
در بوستان سخن آن فرقان بنفشه‌اش در لباس ریحان بوی اعجاز فروخته و در تعلیم ابجد و تدریس الف
با افلاطون و ارسطو حکمت مبدأ و معاد آموخته و در هنگام زادن از مادر چون مسیح فصیح سخن سرا گردیده
و گوهرهای معانی ترکی ترجمان شنیدن در رشتهٔ بیان کشیده در باغ ادب صاحب منصب هزاری
غنیش بعد از احدی الف نشسته و در محفل شاهیش چون شین ولها دارنده و نادارنده هم پیوسته نتیجهٔ اشکال
اربعه امهات اسطقسات را که از ضروب منتجه بر ترتیب آبای سبعه علوی حاصل شده و بحروف بسیط
هشتگانه تهجی موسوم ست چون دایهٔ مهربان در آغوش کشیده و در خلوت یگانگی و اتحاد که جدا
پیوسته محرومانه بر در دو چشم حسرت بیگانگی تا محرمانه بر منتظر ست ثانی اثنین الفاظ گردیده چون
میوه‌های ثمرش و شیرین مزه و قند معانی مکروه و مرغوبش قرهٔ دیدهٔ بینائی را چشم شب‌چشمه احسنت
دلداران تیخنه و نقاط فوقانی حروف منقوطه‌اش چون گره هر گوشهٔ ابروی خوبان دلخواه و خاطر
پسند هم در صورت لیلی و مجنون جلوهٔ ظهور نما و هم در پردهٔ ستر لیل ظلمانی دوری نغمه‌سرای
دلهای بسته را چون قفل ابجد از کلید گشاده و ابیات بیدرو نیدش مخازن جواهر مراد
عجمیان حروف معجمه‌اش ترجمان عرب و عجم و مهملاتش چون لات و منات مسجود مردمان دیدهٔ
بنی آدم اگر دال دلالتش پشت خم نساختی عارجان معارج مضامین قرآنی را صعود بر مصاعد
ادراک آن میسر بودی … بسینش کلید کشاد نگشتی کلید و از زبان گویندگان راه گفتگو بر بودی
آشنا و بیگانه نگشودی پیوندشان چون عهد دست اندیشان سرشته بر همی نبسته و نقش رواج و رونق شماره
چون سکه بر زر هرگز سیمانه نشسته گاهی چون کاکل دلبران سر مشق کشیدن مد آه و زمانی بر بیاض چهره
بتان توبه‌نامهٔ گناه گنبد مکتوبات … لوح قرآنی سی او لباش بقدرت تلاش کیسی فتحه

دو ورست که معشوقان بعرفت بر آمدن خط از گناه توبه کنند نوشتهای لوح قرآنی او مانند قوم مغل … کلاه با … ۱۲

مقارن وسیاه سیاه‌پوش عباسی اولوری مصحف که ائتلاف ذوی پیرزنه ناصر ومعاون
نزدیک است وسیاه سیاه‌پوش عباسی او در معرکه الفت از یک یک همه گرد عگار
عیون عینای میدان سباق طی قلوب مثل الف الوف تحتنده نقطه استقرار ایله
چشمها حروف عین الخط در میدان سبقت بکر ولی پیچیدن وسخت گردیدن دلها مانند الف هزاران
با قلمش واحیاد حیادی تنک اوساط افخاذی میم اهتمام زیرله واغلمش
با استقرار واطمینان دیده شده وگردنهای اسپان الخط که صحایف باشد در میان انهای آن تا میم ابتیاز
مراکب طویل الاعناق الفاتی سپاه حروف انجره اعلام فتح سلاطین گبی بلند
وپیدایش از گردن الفهای الخط در میان حروف مانند نیزه‌های فتح پادشاهان سربلند
وحلقه دوائری عرض سطور طولنده طرف طرایف حروف اوزره کمند حلقه لرنه مانند
وحلقه دائره‌های الخط در پهنای سطرهای دراز بر مستوفات یا در حروف مانند کمند با حلقها
ناهدایی گوز اچوب بیزنا ینها چمش تا آخر کار الکی منظور ایتمش وصحیفه عاقبت
ناهی هدایت آن چشم کشاده هر طرف دیده تا آخر کار را ابتدا وپسند گردد وخط عاقبت
بخیر الدو الدوی مهردار حصول وقبول ختمه تمتش خمیس جیش عالم ستانه
بخیر شد ان او دارنده مهر حصول وقبول است رسیده تا شکر عالم گیری
وعزم جهانبانی سی ربع مسکونی فتح ایدوب جنات ثمانیه گبی سکز بلوک اتوب ابجد
بسیار فوج‌های الخط ربع مسکون را فتح کرده مانند هشت بهشت هشت شهر گذشته ابجد را
سردار ایدوب اعداد لاتناهی لشکرینک تحت تصرفنه گتورمش ومضامین فراین
سردار کرده عدد نابیشمار لشکر او در زیر تصرف آورده ومضمون‌های فرمانهای
والای فرقانی یی که گوکده ایکن دورادنیک شانه آتمش پره یوربن قواعد نحوا
بلند قرانی را که در آسمان بوده است آنها یا شان فرود آمده زمین را رسانید الخط
پیوسته منتظم ومضبوط وقلوب احادی افرادی بریرلرنه متعلق ومربوط سرمه سلیما
یکیک افراد وایک یک همه ۱۲
سندن چشم سواد روش وآب نهانی ظلماتیدن حدیقه لقای خضر سبزپوش معانی گلشن
... خوردن وآز آب حیات ... باغ هستی فصاحت ... است ۱۲

فروزمدامی مدات اعمارکبی مقصود و مروجوان و دواری دلربا اولقده نرکس چشم بتان
قوشلیق چشمک رعایت مدت مخارج سرای و والان خانه لری ابرادلان حریف لرکبی
توتیا فلا سوب جامه و بچو ولیسنده بیر کوکلکده با مشلر و سمع مستمعانده اوغوشناق
بغل گیری کرده شده در پس جامه پیچیده در یک پیرهن خوابیده اند و در سماع
چاقشده استماع کوچه سندان داخل الوب کنده وزلرن شمارسیاهنه قاتشلر
ازراه شنیدن داخل شده بسیار روز و بشمار سیاه آمیخته اند ای آن دوات را
تشدیدی که خر طنبور کبی حامل بارگران غنه و سیاهی نی کبی که مرکبی کریه
آن تشدید که مانند خر طنبور بر برداریده بار گران غنه سرودست مانند زین آن سیاهی مرکب آن در پیشه
سقوطله مسقط اولمش اوله از غالبه تا غلطلر و اشباع مدات ایله قدرات
افتادن بلاک شده باشد با پشتها بسته انا باد دراز سے مدات
مصافنده الفات واجبه علملر باقلمشلر موائد غذای روحانی سی مداتدن
در مصاف قرارت الفهای تیره بای خوش آمده اند خوانهای طعام روحانی الخ از مدات
چکلمش ظروف دوائری صف صف خوان سطوره دورلمش عین قتان چشم صادی
کشیده شده و ظرف های دائره های الخ قطار قطار در خوان سطر آراسته چشم شوخ چشم صاد الخ
دلربا اولقده پیرادو در قلوب صیادنه لرن چشم بصیر تنده قدرو ابلق طبر یقنده
در دلربائی پیراست و با دلهای شکار یان در چشم بینائی و در طریق قدر دانی همزادای در قدر
همزاد و صاحب سواد که مردم دیده سی محک عیار حسن خطوط اولمش خطے
برابر دلهای صیادنست و صاحب قوت خواندن که مردم دیده او یعنی صاحب سواد کسوت خالص خطها شده
سیاه پوشلر حکایتی تنگ تعبیری کورد و بو خواب پریشانی اول حکایت
سیاه پوشان حکایت آنرا معبری بیند ای الصاحب سواد و این خواب پریشان الخ الحکایت
مجهول الخاتمه والعنوانه یوررالّلهُمَّ نُوَاجِیُ حَمْدَكَ اَوْسَعَ مِنْ اَنْ
که ابتدای و انتهای آن معلوم نیست اعنی کلام نفسی تعبیر میکنند ای خدای من اطراف حمد تو کشاده تر است از انکه
نَسْلُكَهُ بِسُوطِ اَقْدَامِ الْقَلَمِ وَنَكُونَ بِلِسَانِنَا الْكَالِّ
سلوک کنیم آنرا بیک پا های قلم و باشیم بزبان خود که کندست

مُحْصِيًا لِلْبَعْضِ مِنْ تِلْكَ النِّعَمِ اُعْفُ عَنَّا وَارْحَمْ عَلَيْنَا مِنْ
احاطه کننده برای بعض و اندکی از این نعمتها ببخش از ما گناه و رحم کن بر ما از
الْاِتْيَانِ بِعَثَرٍ مِنْ اَعْثَارِ هٰذَا الشَّأْنِ وَصَلِّ عَلٰى نَبِيِّكَ
آمدن بلغزشی از لغزشهای این کار و درود بفرست بر نبی تو باد
هَادِي الْاِنْسِ وَالْجَانِّ وَعَلٰى اٰلِهٖ وَاَصْحَابِهِ الَّذِيْنَ وِلَائُهُمْ لِلْعِبَادِ
که رهنمای انسان و پریان است و بر اولاد او و یاران او آنانکه دوستی آنها برای بندگان است
خَطُّ الْاَمَانِ خُصُوْصًا عَلٰى اَخِيْهِ وَابْنِ عَمِّهٖ وَقَاضِيْ دَيْنِهٖ وَضَوْءِ
خط حصار پناه خاص بر برادر او و پسر برادر پدر او و ادا کننده قرض آنحضرت و روشنی
عَيْنِهٖ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ وَاِمَامِ الْمُتَّقِيْنَ وَيَعْسُوْبِ الدِّيْنِ
چشم آنحضرت سردار مومنان و پیشوای پرهیزگاران و رئیس دین
عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ اکنون معروض رای رزین و ضمیر منیر دوربینان
بر آن درود و سلام باد
میگرداند که از چهار صفت وجودات اربعه که عبارت از وجود فی نفسه و ذهنی و لفظی و خطی بوده باشد
صفت وجود خطی را صورت دوام کتابه غرفه و رواق و حکایت بقا و ثبات رودبان طاق است
آینکه حال گذشتگان را بعد از آنکه استخوان شان توتیای دیدهٔ اعتبار و خاک شان بازیگاه
کودکان حوادث لیل و نهار شده بدنباله داران این قافله که در حقیقت بمقتضای فرد
هرکس قفا آمده و در پیش روان است این قافله چون سحر پس و پیش ندارد پیش آهنگ
طائفه دیگر اند رسانیدن خطی است که مرغان سبک پرواز وجود الفاظ را که مانند جستن
شرار و درخشیدن برق زود گذار و کم بقا اند در دوام قید ضبط ولو روده بتازه روئی
ناگوزهای بهاری بنظر بینندگان در می آرد و از در روهٔ جلد و بر بیان تا حضیض نهال بهتان
گوناگون سخنان را چون نگار چه که تموج و حبق منابست اق تماشای هر کس نگاه
میدارد و از انجمله بر بزا و اولی آنچه سر آیا یه نگاریکه عقل ساونیش حیران باشد و کلام معجز
نظام جناب مقدس کبریاست که موج احسان آن دریای بیپایان چون گوهرهای غلطاس

نظام جناب مقدس کبریاست که موجهٔ احسان آن دریای بیپایان چون گوهرهای نعلها الس ... بجیب
و دامان استحقاق بینوایان کوی امکان ریخته پس ستایاران این بوستان و بلبلان این گلستان
را آگاهی از رسم و راه و صرف و ناچاره و صرف نقد عمر عزیز در تحصیل آن لازم و در کارست و امذا رقم
حروف جهت اخوان روحانی و یاران روحانی در تنقیح و تشخیص آن بذل جهد نمود و دیباچه
کتاب علم صرف نوشته

اند بسم الله و بالله و الحمد لله بانی بنای
والای سخن را ثنا و ستایش در خورست که بدو خشت از زین بناکه عبارت از کاف و نون است
شش افلاک و هفت خاک و شش جهات و رواش ثوابت و سیارات را ساخته و
قبب او بر لوکرات را بید کاری عمد و اسطوانات بر عرش برین افراخته و ذکر حمایش جان در
تن سخن کرده و فکرش خواب از دیدهٔ بیداران سر در گریبان الفاظ و کلمات برده در بزم لطفش
قدم زادگان اسما ... افعال ... ثانی ثالث و بعضی رباعی خوان و کلام و کلمات در بزمگاه
افواه و محافل اندیشه و خیال با صول مخمس در رقص و جولاند حرف هر قسم درین محفل انبساط
چون پای کوبی نشاط بحرکت شده بخیال وصال بدوام در آغوش همبستر خزیده و معانی رنگین بر قامت
الفاظ محرم تا جامهٔ الفت شاهد منظوم و منثور گردیده الف که باستقامت علم در انگشت نماست
در کعبهٔ کوی قبل همزاوی سکون و حرکت را از نارسائی راحله سعی دل پر از خون است افعال
را بی حاصلی افعال در تکاپوی طلب معلوم و مجهول در مقام ادای لم و لا بی گفتگو محکوم و مجزوم
حروف هجی در بوستان حمدش بعضی چون بلبل گرم صفیر و طائفه را زلال همس و خاموشی
چون گل در تجمیت مهموسه المنطقه لا تجروا زبان در سرمهٔ مداد خوابانیده و مستعلیات
را الهام لا تعلوا بر خاک مذلت نشانیده عین را از بیم روی بینایی چشمهٔ امید پیوسته
از جداول زبان در فوران و نون چون ماهی بر خشک افتاده در شیاک خیاشیم طیان
است این سوداگران ظلمات دوات را که بضاعت آب حیات است هر چند
بر مرکب با جولان زبان جلوه شمار و درخشش است لیکن در محفل خطوط بی آنکه سبب
اتفاق سرمایه را نقصانی رسد تا نقش است تحقیق است سبحان الله چه بوالعجب
شیوکانند که گاهی از غایت ائتلاف لباس بیکدیگر پیوسته‌اند و گاهی با فنای وجود

خویش در القای غیر سکوت نموده و ناتش با نهایت بیلاقتگی در قید تقطیع و با کمال تیزی
و سر در هوائی رسید تجمیع اندلفاظ در شان همدستیست که زبان شان بچشم
شنیدنی و جمال شان بمرتبه که دیدهٔ بصیرت دیدنی ست دلها را از موقوفات
کلماتش وظیفه استفاده مهیا و زبان را از خامه خانه شاق شاد روان همه وضیت سخنوری
بجا است آمیزش شنیده و در خوده گوش چون سکنجبیر صفرای جهل مرکب شکسته و
سبا واذات امالهاش متواضعانه به دو سطالب نشسته زهی شگرف بنای الهی که مسکن
شاهپدان معانی و موطن تجرد نژادان کلام ربانی و وحی آسمانسبت گاهی از خرابی
صورت ابادی شگرف پذیرا ند و زمانی از بیجرگی قوت و شدت گیرند کار گزار استند که اختیار
ورقه ماهی از نیشان اگر نیست و گدایان درگاه حق را وسیلهٔ اظهار ما فی الضمیر حرفی
گرانبار کاروان سخن و در هر جا هر یکی ترجمان زبان نکته پردازان هر فن ست هم شاهد زیبا
نظرازست و هم گلگونه چهرهٔ صدنشین جمال ضمیرست و هم پرده گشای اسرار الله اکبر این چه
قدرتست که از یک چشمهٔ کارسیش چندین بحر بیکران جوشیده و این چه کرمست که جهانی را خلعت
کشف ما فی الضمیر پوشیده عقل دور اندیش همین در کار گردش دائرهٔ آسمان حیرانست
بلکه در دریافت نقطهٔ سویدای زمین نیز سرگردان است اگر مستغرقان دریای عطایای نهایی
در صد دادای محمدت در اینده لمن را کاسه دریوزهٔ عطیه مهد نموده باشند و زبان بسوال لقای
نازنگاره قدرت مکالمش دراز کشوده از این احسان بیپایان چه توان گفت که با نهایت
بیدائی و کمال سویدائی که شیر حقا را در پرتو خورشید ظهورش یارای پر افشانی نیست بنور
معجزات انبیا و رسل چراغ هدایت افروخته و طریق سلوک مسالک نجاح و فلاح باحساد
عباد آموخته خاکیان را باشراق انوار معجزات دُر دزان گوهر معدن ابتهاج بشر و مهین
آیت ام الکتاب قضا و قدر رایض رسول ثقلین و نتیجهٔ صغرا و کبرای نشائتین انگشت نمای
مقربان درگاه قدسش و مشارالیه محرمان خلوت انس ساخته ماه تمام را از فروغ هلال ناخن
اعجاز کاملش شکست در کار انداخته و پردهٔ خلاف ملل و ادیان را بقوت بازوی دین متین
یکسو انداخته صلی الله علیه و آله و سلم خصوصاً علی ابن عمه کاشف غمه و مروج دینه و فاتح فتوحه

علینا اسد الله الغالب مظهر العجائب و مفرق الکتائب رأس الاعاظم و الید الاکرم در بیان السلام
و آله الطیبین الطاهرین اما بعد چنین گوید راقم حروف پریشان الراجی رحمت ربه المجید اللطیف محمد
الطاهر وحید الشریف که چون علم صرف اساس علوم و منشأ قواعد رسوم [illegible] بنای هر علمی بان مشید
و در یافت خبایای فرقانی باسباب آن موید است لهذا پیشینیان که اهتمام شان در فهم آن بیش
و جد و جهد و عزم شان در سیاق بحث و تفحص بیش بوده معادن ابنیه را شگافته و گوهرهای انهار
رموز یافته درین علم شریف تصانیف معتبره ساخته و عرصه آن را از غبار تفرقه و تشویش
پرداخته اند لیکن محصلان این عهده را بنابر اشتغال علوم عقلیه از توجه این علم شریف
غفلت حاصل و شاهد این فن از حلیه رواج عاطل گشته عفت الدیار محلها و مقامها
و با وجود آن بعضی را نیز از راه صعوبت مسالک و عورت مناهج از ارتقای شواهق این و[illegible]
و لهذا جنیبت این متاع گرامی کم خریدار است چنان در [illegible] بعضی از خلان
و اصحاب ایمان را که حسن اعتقاد با این غریب دیار دانش بود داعی دریافت بران داشت
که دوشیزگان این فن را که در ستار نقاب عربی از دیده اکثری پنهان اند بحلی و حلل زبان
فارسی آراید و این نقاب حجاب از چهره کشاید بنابر انجاح این مسئول و اسعاف این مامول
بالکمال تعریج بال و تشتت حال از [illegible] الابدان قیام نموده بتاریخ چهارم ذی حجه الحرام سنه [illegible] هجری
پیرایه تمام پوشیده چشم داشت از ناظرین آنکه اگر خطائی وقوف یابند در اصلاح آن کوشند و ذیل
اغماض بران پوشند دیباچه رساله که بزبان سلطان در آداب تعلیم
جوارح تالیف نموده دانای غیب و حضور و سخن آموز زبان بستگان طوطی که بلبل مست
از روائح گلهای حمدش بال افشان نشاط و سرور و مگس عسل از چاشنی شهد ثنای او در شورست
و واقع است که قشر الفاظ را به لب معانی نسبت پیمانه بباده ارغوانی میباشد و چنانکه اختلاف
ظروف زرین و سیمین و سفالین را در لسان نشاء باده رنگین دخلی نیست همچنین لغات گوناگون را در
ادای حمد حضرت چون پایه [illegible] نسبت تساوی است تازی بلفظ [illegible] بلسان [illegible] سولست و
پارسی العبارت بخشاینده انس و جان طالب [illegible] که در خلوتکده عرض حال عاجز و بیرایه
یاربست سر [illegible] و در لباس [illegible] و صفحه اظهار می رسانیدن ارباب [illegible]

سیاق بالکسر رفتار [illegible]
روانگی [illegible]
کاوش کردن و [illegible]
جمع منازل [illegible] از کلمات و الفاظ
عفت الدیار [illegible]
شهرها و محلها و مقامهای آن [illegible]
[illegible]
جمع حلیه [illegible]

وترانهٔ مرغ شب آهنگ زمزمهٔ یاد و ستار جدول زبان عارف سبزهٔ حق میروید و طایر [illegible]
سر خط میگوید درویش ژولیده مو که زبانش از وصف ستائش بست به تکلیف احتیاج
حرف شانه بر زبان می آرد و به دید تحیر و شعار تحیر موی سرشانه لمی دارد ز باندانان یار دانش
که زاده و پرورده شهرستان بینش اند میدانند که ندای اعجاز انتمای قرآن من یتق محک عیار
این دعوی و بوتهٔ اخلاص این معنی است و از اینجاست که جان عارف هم از ذکر خفی خاموشی جاوید
در جوش هم از شور عیان فریاد مرغان خوش نوا در خروش میباشد ناله زار که شیرازهٔ حلقه
صوفیان صاحب حال تواند بود از دائرهٔ طوق قمری خارج نیست و اشک سرشار که تکلیفی حمد این چمن
گل تواند شد از ظرف پیمانهٔ دل عندلیب آمد نه سحر خیزان گواهند که شعلهٔ شوقی که از دل بلبل با
مسکت بقمری تسبیح زاهدان هرگز گردان نگردیده و صیت اسلام تسلیم خاموشان پارسا
زبانی بگوش نکته سنجان دبستان عرفان نرسیده از بیقرار در مقام سکالش حمد ایزدی این تنگ
نالد که از دیوار در که و مکین نشستگان ارباب نطق از کنایه خارج ادای نشستند و بساط سخن را
[illegible] کدام [illegible] از [illegible] صدف گوهر در دهان دارد و [illegible] است [illegible]
اوج سعادت ستایش ایزدی آشیان از آن والاترست که صید دام حروف و صوت سخن
شود و پروازگاه عقاب انجیال از آن بالاترست که شاهین چشم بسته اذهان بنی نوع انسان
باندازان پر و زبان طوطی مقالان را درین مقام به خم فندان ندامت سینه باز می سازد
و طایر شوق که شعله پروازی مشکل ست از دهشت این مطلب پر می اندازد و اگر بدانی که زنگها
پریده صید کدام تیر شکارست سر از آشیان طوق گریبان برنیاری و اگر ببینی که نشانی پا
طاوس اشک رنگین را چه قدر و اعتبارست جواهر ثمین عبارات را در اعداد خرف ریزه شماری علم
نکت خانه زباندانی که پیش زنبور انگبین [illegible] مانده کلام فی سکت و بنوای لا احصی نکته
پرست مگر چگونه صیاد بی سبیل تعریف حرفانه المعجزه و عجز و تسلیم را [illegible]
ببوی گلهای محمدی نعت سید بشیر عندلیبان طلقه نوا طراز بهوای پرواز این چمن پر فشان نغمه
پرواز گردد [illegible] شکار صیدگاه امکان که [illegible] جبریل امین [illegible] معلم از
اوج آسمان وحی [illegible] می آرد [illegible]

و صید لاغر بیشمار و جمیع انسان شکار شیطان را بدست عجز تا از جان شیرین سیر نموده و باز
مردم خوار حرص و آز و در کاه تقلیلش چشم خواهش نگشوده مرغ دلهای کافران نا صیادی
ایمان نا شنیده بدان آن داغ فتیله خوزانده و دیدهٔ مومنان در شبهای دراز مانند شاهباز
بیدار و شب زن را پنجهٔ ظلم و تعدی از فرمان شیر عشق چون بیلذلی نیرو و دست عدل و احسان
مانند نشیمن آئین مرغان قوی بازو دست قزل قوش باده نمک شیر تعیش رام و فرمان
پذیر و آهوی شکاری چشم خوبان بدام حیا گرفتار و اسیر است نه تنها حامل و جیش در مرغزار
تسلط مرغ عدو شکار است بلکه بالا دست ترین شاهبازان این کارخانهٔ اعجاز طراز حضرت حیدر
کرار است بلی خود را مدام از آن گرسنه میداشت که شکار کفارش در نظر بود و با وجود در سیر
نهایت رموز چون مرغان شکاری نو آموز شب تا بروز نمی غنود و حیدر اشاهباز یکه چشم از ما
سوای دوخته و طریق اطاعت و فرمان برداری آموخته است چنین بازی از بیضهٔ اسلام
بر نیامده و همای بدین همایونی در قلهٔ قاف امکان بال همت نگشاده صلوة الله
علیه و آله اجمعین الطیبین الطاهرین الی یوم الدین
و بعد بر ضمیر صیادان معانی و سیر نگاران نگارستان نکته دانی که بال اذهان براوج آسمان
طیران دارند منطبع میگرداند که غواص درمعرفت در هیچ قطره فرو نرفته که سر از دریای بیپایان
بر نیارد و جویای گوهر شبچراغ حقیقت ذرهٔ ندیده که چراغی در پیش ارش ندارد و سوخته و برشته
آتش شوق میداند که هر شراری سرمایه چراغانی و لب تشنه چشمه سار ذوق می بیند که آب گوهر سیع
دریای عمانیست حضرت مولوی را پای تعقل بر رشتهٔ سطور کتاب سبعه و طایر تخلیش بر شاخ لرزان
لم و لا نسلم نشسته است وگرنه در چمن هرکاری لاله رنگارنگ صنع بیچون در یکدیگر شگفته و در
معدن هر شکلی گوهرهای گران بهای معرفت نهفته است و جواهر گران دران کانست که تیشهٔ نقابان
اذهان بدان نرسیده و طراوت سایه پروردگی در جمال شاهدی که دست مشاطگان پرده
از جمالش نکشیده بهزار دستان از گلهای گلاب کشیده چه متمتع تواند یافت و میوهٔ کدام
آشنائی بچیم و بستان شیر تواند تفت نه انگبین فشرده مردم دام پرداز داند شهدا زخفته
سپهر ثانی طوماری در ازهنت باهله کنجهای ... که تیشه در یافت نقابان اندیشه

بسر وقت آن نرسیده و بدیده ضیرفی رموز بروانی آن نقدی ندیده شغل مینکاری و جواسح وانیست که اگر بنظر حقیقت بین دیده شود سیاه چشمانش را کلاه ادهمی بر سر دوزد و چشمانش را کرشمه پیکش شهلا در نظر است بخوردن غذای خام از منت طبخ آتش فارغ نشسته و بتسلیم توکل چشم از همه چیز در نظر آید بسته اند شبیکه تنگ تعلیم معلم شان شکنجه بیخوابی دهد روز شان در صبای مبرع تر و پذیرائی فرمان مطیع شهرند از آزادگی چون سر لباس زمستانی و تابستانی شان بی اتفاق و کشت زار تجرد و قناعت شان بی آفت ست چونکه کل دام صیادان در خاک نشسته بشک نقش و نگار اوست با آنکه بی نیازی و تندخوئی مثل است در مکتب تعلیم همه تن چشم حیا ریاان شکار همعنان باد صباست در عرصگاه سیاه شعور با انسان که خلاصه جهان است ... هم نوش نگاهی رعنا غزالان غالب حریف است و چون ابنای نوع در اخفای این جنس علم اکثر ... زبانی ساخته و بطریق سایر علوم دران باب بکتب و رسائل پرداخته اند و تکلیف تعارف زبان که بیشتری از کارگزاران این امر جلیل ترکان می باشند بدانچه از یک دیگر تعلیم گرفته باشند اکتفا نموده و طریق تالیف و تدوین نپیموده اند با وجود غموض و کمال ظرافت این علم ادقی تا غایت بغیر از قدر زبان مشتغلان آن نبوده و تصنیفی که مناط اعتماد تواند بود از مشتغلان کتب نشنوده ام در عروس این شغل گرامی به پیرایه وقت فلان همت تمامی دارد بر مراجه ضمیر منیر شان از اشراقات غیبی چنان پرتو داده که درین فن کتابی مرتب گردد که دیبچ وران را شرح این اسم و لوح طلسم تواند بود و چون بنده را نسبت ارتباط با آن جناب حاصل و باعتقاد شریف شان این غریب دیار کمال نگارش چنین منشور الاذان را قابل بوده مامور داشتند که درین باب رساله مرتب ساخته آنچه ازین علم با ... ان والاشان بلند مکان را بممارست و تجربه معلوم شده باشد در سلک بیان کشد بمضمون الامور مرهونة بأوقاتها بسیج اینکار را که اطاعت بر میان استوار گردانید التماس از دقیقه شناسان موشکاف آنکه اگر بر خطای وقوف یابند بمهربانی محابا سازند و بار اعتراض بیرون سعی نیفرازند و باصلاح آن پردازند والله الموفق والمستعان

تاریخچه وقایع خاقان صاحبقران و سلاطین صفویه

محمدت سگال از کلمات رنگین کسوت طاوسی در بر کرده که در فضای حدائق سخن پر و بال
فصاحت گشاید و دل معرفت سرشت را بمقتضای قدرت جلای آینه گیتی نمای اوده که شاهد رضا و
تسلیم رموزات الهی جلوه ظهور نماید و بساط احتیاج امکان را بدست بی نیازی در هم پیچیده فلک
کرسی را از اطلس غاشیه بر رو کشیده از خطوط شعاعی خورشید عالمتاب طنابهای کوه قاف کشیده
که بیک نگاه شوخ چشمان از ان رهگذر و کواکب سیارش ریگ روان بادیه جاه و جلال صحایف
لیالی و ایامش یک ورق از دیوان عظمت و اجلال **مثنوی** زهی جاه و زهی شان زهی فر تعالی
شانه الله اکبر * زبان بلغای فصیح بیان در توصیفش از پیچ و تاب کمند انفاس نارسا چون ماهی
در دام مانده و دلهای تحیر و منشان لامکان سیر را چون دانه درین دام افشانده چمن پیرای الفتش با قوت نامیه
آب آتش کسوت گل رعنا پوشیده خاصیت مشغولی ذکرش زبان سوسن را بر سر تاج اعتبار کشیده چو آب
بلبلان را از دیده بیدار بشوق تماشای گلزار در گریبان چمن ریخته و به نیرنگ صنائع قدرتش سبزه و
آب بیداری و خواب را در هم آمیخته دست قدرتش لن ترانی بر فراخته تیغ عاشق نوازی کشیده
کیش بر روشن بمکافات جامه صبر عندلیبان جیب گلهای چمن بر هم دریده **مثنوی**
ساخته از لطف پی خاکیان * چار حد پنجه کن فکان * دیده ام پر از رنگ و بو *
یک گل رعناست شب روز او * چون قدمش بست محمل به راه * اول از او مانده
بهر سنگها * یک ورق از دفتر او روزگار * یک گل خود رسته ز باغش بهار * قدرتش آورد
برون بی تعب * یوسف زر از چه تاریک شب * کوه چو سر بر خط فرمان نهاد * از رگ
کانش که لعل داد * گل بر فراز منبر شاخ از نسیم عنبرآگین بطیب خلق او لب گشوده مهر آسمان
مانند طلبکاران ماه نو از پشت بام گردون جمال جهان آرای او را با انگشت خطوط شعاعی
بمردم نموده خواب را عینک دوربین نمای بیدار دلان ساخته که بان جزئیات اقلیم افتادگی و تسلیم
توانند دید و ازین گلستان نمودی بود گلهای بی اعتباری توانند چید شاهد ... کالبد
انسان را ستون استخوان و طناب نفس برافراشته و از سراپای تجلیات ظهور نقاب حجاب
و پیش چهره جهان آرا داشته یکی را از شعله شوق چون داغ لاله بتخت بلند پایه عزت خاکستر
نشین بلبیا زده و دیگری را مانند حبابهای داغ از دیده اعتباری انداز و بیخیال اگر خامه قاصر

بیان بازبان چو من درمعرض مدیح سگالی دیدایم عیوب پوشیدهٔ خود را بانگشت بکرم لمودهٔ باشد
و زنگار عیب پوشی را ازین آئینه نقص نما تمام بصقل سعی زدوده بدرگاه عظمت که مرات حقیقت
نمای اشیاست از نفائس محمدت چه تحفه برم که چون نگاه از آئینه باز پس رو نشود بیت
ای حسرت صفات تو بند زبان ما انگشت حیرت است زبان در دهان ما باشوق
دل چه سازم که با آنکه چون حباب زبانم را آب کرده بازم سر گشته شگرف این آرزو
میسازد بیت درزبانم وصف او چون بوی در برگ گل است میتوان از شنیدن
نام جانان بی سخن زهی ولی نعمت حقیقی که پیوسته از روز و شب سفرهٔ الوان گستر انیده
و قسمت دور و نزدیک از مائدهٔ احسان بیک نسبت رسانیده خاک را در حله خامه
اکرام آدم بیک اثر لطف صبغة الله مظهر غرائب اسرار و بدائع آثار گردانید و از پایهٔ مذلت و
خاکساری باوج سعادت صاحب اعتباری رسانیده اجزای پریشان آن غبار را بعد ود را
از رگ ابر رحمت شیرازهٔ جمعیت بست و باشارهٔ انگشت قلم صنع اوراق حواس او بیکدیگر پیوست
آن طفل جهان پرورده که دست و دیدهٔ قدرت او بود از خطاب انسانیت تاج افتخار بر سر نهاده و بر منصب
خلافت عظمی از عناصر اربعه و در وی پوشیده زلال نبوت و رسالت که از ینبوع حکمت الهی
بجوش آمده بود در جداول عروق و اعصاب انبیای مرسلین جاری ساخت چون نوبت جریان
این زلال حیوان در گلزار وجود انسان بدیار عرب الابطحی ابی القاسم رسید شعب مختلفه اش
در هم پیوسته صورت وحدانیت پذیرفت و از حوضهٔ قلب مطلبی سر بر آورده و از ین حوض
سرشار از دو جانب بیک محیط یعنی وجود گرامی آنحضرت و دیدهٔ باریک بین و دراک ما
صدق معنی لولاک لما خلقت الافلاک چمن طراز گلشن علت غائی ایجاد مفتاح ابواب
مسدودهٔ قلاع سبع شداد طائر بلند پرواز سدرة المنتهای بالا و پستی خمیرمایهٔ سرشت
وجود بلندی و پستی آفتاب وجودش پیش از دمیدن صبح ایجاد و تکوین مطلع شریعت مقدسه
اش سرچشمهٔ نهار ینبوعه اصول و فروع شب معراجش ماه بانند خسروان از صبح علم آفتاب بیکر
بر سر و از نجوم درخشان درع گوهر نگار فتح و فیروزی در بر گرفته از تنگنای حوادث الوسعت
آباد خلق خویش دلیل در سفر لامکان خیال همتش باز مانده تر از جناح جبرئیل بیت آنکه

چون سه ویدنور خورشید جهان آرای او گشت احول در تماشای ید بیضای او چشم ماه شب گرد را که جز نقد فروغ خورشید جهان افروز نیست باشارت باشارت انگشت عدالت آئین

چنان ترسانیده که هنوز رنگ مهتابش از جبین میریزد و بسمله معرفات یقینش تحریر منشور رسالت

کُنْتُ نَبِیًّا وَآدَمُ بَیْنَ الْمَاءِ وَالطِّیْنِ بخطاب شورانگیز اَنَا اَفْصَحُ تکمیلش

مانده امتیاز نتیجه صغرا و کبرای انجام و آغاز حضرت محمد صیقل مرآت بینش نظر برای چشم

آفرینش صلوات الله وسلامه علیه و سرلوح مجموعه ولایت و امامت نقد کامل العیار گنجینه

شجاعت و شهامت یکه تاز مضمار فسیح الفضای لافتی خلوت نشین بیت المعمور اَنَا مَدِیْنَةُ

الْعِلْمِ وَعَلِیٌّ بَابُهَا گوهر تیغ خصم افگنی و عدو گدازی شمع هنر فروغ لگن مجلس افروز

و بزم طرازی قیمتی گوهر دریای بی‌همتای وجود عالم خیابای اسرار شهود آزاده سرو

چمن اَنْتَ مِنِّیْ بِمَنْزِلَةِ هَارُوْنَ مِنْ مُوْسٰی سدرة المنتهای خلد برین اجتبا و اصطفا

کریمهٔ یَدُ اللهِ فَوْقَ اَیْدِیْهِمْ را تفسیر شهریار بی‌سهیم ملک نبوت را مشیر و وزیر

دهقان مزارع آمال خلائق منظور انظار الطاف خالق ضرغام آجام فتح و ظفر نبوع

زلال وجود شبیر و شبر هادی گم‌گشتگان سبل مصلحت منبع دقائق صالح کل اَسَدُ اللهِ

الْغَالِبِ غَالِبُ کُلِّ غَالِبٍ مَطْلُوْبُ کُلِّ طَالِبٍ مُظْهِرُ

الْغَرَائِبِ وَمُظْهِرُ الْعَجَائِبِ مثنوی علی آنکه یزدان علیم وی است

دو عالم دو کف کریم وی است ؛ وَاَوْلَادُهُ الْاَطْهَارُ عَلَیْهِمُ الصَّلٰوةُ

مِنَ الْمَلِکِ الْغَفَّارِ بفحوای صدق انتمای اَنَا وَعَلِیٌّ مِنْ نُوْرٍ وَّاحِدٍ

متصل گردیده و ریاض ایمان اصناف امم و کافهٔ بنی آدم ازین مای معین

سرسبز و ریان باشد امید که این گم‌گشتهٔ تیه بی‌حاصلی و اسیر سلسلهٔ بادرگلی را

نیز ازین سلسبیل فیضی و ازین چشمهٔ سار فیضی نصیب گردد بمحمد و علی و آلهما الطیبین الطاهرین

و بعد بر مرآت خاطر مساحان جداول باریک‌بینی و رصدبندان فلک سخن آفرینی که بتوسط

مصاقیل انوار تجلیات شایستهٔ قبول تماثیل مختلفه گردیده نقوش منطبع میگردانند چون بمقتضای

انتظام سلسلهٔ آفرینش افراد کائنات از ذره تا خورشید دست احتیاج در دامان ارتباط یکدیگر زده‌اند

مستحکم است برهان اقبال و سبب اقتبال آنکه چشمهای صغیر راسیس توسل با نهار عظیمه رود ها

بزرگ جوید من وصول محیط پیوسته درکشاکش بیقراری دارد چمن پیرای این نهیبت آبا داعی

سیلی خور امواج بحر فنای بیم وامید مجمع ظاهر وجید پیوسته در آرزوی آن بود که دامان

دولت صاحب شوکتی تشبث نماید که همت معفور خاک ره‌تش را کحل الجواهر دیدهٔ اعتبار و

شمشیر جهانگیر آنش را سرمایهٔ افتخار دانسته سالک مسالک آبا و اقتاع نتواند شد بهانا در هنگام

سنگ انشان این مرام دیده بخت بیدار واختر درگذار بود که دعا را اجابت در آغوش نهال الامال

اتمام حصول مطلب را پرورش کشیده واعلیحضرت خدیو زمان فرمانفرما ممالک ارواح وابدان

گوهر بحر حقیقت یابی واگاهی درة التاج سلطنت و بادشاهی همای اوج سعادت آسمان بلند

عارج معارج برتری دارجمند گل همیشه بهار گلشن خلافت عظمی نهال برومند حدیقه دولت

آبروی گوهر مردی ومردی چوهر شمشیر آبداری و شجاعت نور دیدهٔ بینائی قوت بازو توانا معلم

خوانان علوم و آداب طرز دانی حجت قاطع و برهان ساطع صاحبقرانی گیرائی دست ظفر و نصرت

روشنائی دیده فتح و صف شکنی خورشید جهان کشائی پیرایهٔ عرائس دانش بخشی و ملک آرائی

تحیوان زنجیر عدالتش شهرت نوشیروانی کمترین شیوه خاک راهش مکار سر سلیمانی برتری

ترین پایهٔ مرتبه بلندش بر تر اولین پلهٔ معراج قدر ارجمندش بمعلمی فطرت ذاتی سواد خوان

صحائف غیب وشهود بکنجکاوی اندیشه عالم خبایای اسرار وجود عینک دور نمائی ضمیرش

آینده‌گان اقلیم وجود را پیش از وصول بشهرپناه امکان در راه دیده فطانت گوش هوش آواز

صدای طفلان حوادث را از مشیمهٔ عدم شنیده مکامن غیبش مرایای تجلیات ظهور اسرار

پوشیده‌اش بزم آرای محفل حضور گوهر صدف ولایت مرشد مناهج هدایت برگزیده داور

آسمان وزمین حاکم مطلق العنان وسعت آباد ماء و طین مفخر تاج و دیهیم صاحب طبع رسا

وعقل مستقیم قوت بال طائر بلند پرواز فتح ربع مسکون سایهٔ رحمت خالق بیچون دم جان بخش

مسیح روح پرور ید بیضای موسی اعجاز گستری بساط شطرنج کردن راشاه فرزین هنر نوای

عظمت و اقبال رایت فتح و ظفر مجمع البحرین شجاعت و کرم مظهر السعادت تن تازه و نغم خرد سال

بزرگ فطرت دوربین پرورده الایت نفس صبح صادق آگاهی حیات جاودان قالب

پادشاهی که اشعر الویه سعادتمندی عارج معارج پایه بلندی متکئ وسادهٔ متعالی سایه پرور عنایت
لایزالی سویدای دل مقبلی آبروی مرآت روشندلی سحاب گوهرپاش همت موجهٔ دریای مبرات عهد
بخش مزاج ایام مدار گردش افلاک تیزگرد خوش‌خرام حامل کمیت علت الف طرازی مائل و ادرسی مظلوم نوازی
شهپر شاهین تیزبال خصم اندازی صدای کوس بلند آوازه سرفرازی فروغ متین سبب ملت فهم
مصقول دین و دولت شیرازهٔ الفت قلوب پریشان نقاوهٔ بیت صحیفه سفینهٔ امکان غضنفر که بود مسند گیتیش
در نظر فاخته پیرزن کشد از طوق سر دیده خورشید نگهبان است گل چمن غالیه گردان او
آنکه کند حرف سخاییش رقم روید ش از پنجه چو ناخن درم گیرد اگرنه پی لوایش قرار سایه ز خورشید بجوید
فرار حفظش اگر عود بر آتش نهد دود چو زنجیر زهم نگسلد بسکه بود عارض و نور فام پای بهر
جا که نهد در خرام از پی نظاره جان در بدن عینک از آن خاک توان ساختن
عدل او از بسکه کند باز خواست نسبت نجبنی ظالم خطاست گر شکند شیشه چمن
رنگ پرد از رخ سنگ یمن سنگ که نرمی نبود در گلش شیشه شود بسکه گداز در
خسرو فیروز فلک دستگاه شاه فلک‌رتبه عباس شاه که به بشتوالی اندیشه او شادی
فطرت علم اشتهار برافراشته اند قامت قابلیت و دستور العمل آداب و ارکان
قافله‌سالار سالکان طریق ایقان انتخاب مجموعهٔ انفس و آفاق پاسبان مجالس اجتهاد و
ارتضا از روی استحقاق دانای علوم کون و ظهور ماقفت فائق ظلمت نور حدیقه
دانش دیو ر حدیقه بینش قوت بازوی علم و عمل اکسیر کامل عیار دین و دل روشن گلشن
شگفته زولی ارد وی بهشت از بهار همیشه بهار تازه گوی حامی سید ست و پایان بقوت دار
ناهی نقوش بیگانه دین بستن کزلک خداشناسی بدیع پیرنگاری سر انگشت خامه اش
گره کشای عقده در هم و براحیای رسوم و آداب تبرّی سحر طراز عیسی دم پاسبان حرمش
بعصای خامهٔ علی میلاد ظلم از بزم امکان بیرون انداخته بزم آرای عقیدتش سر چابوس هم
راه تردد مسدود ساخته خامه را از انامل سر افتخار بلند مرغوله‌دار حسن خطش چین پیچ و تاب
زلف خوبان پسند شیشه قلوب ارباب ظلم از بیم سنگ سیاستش از طپیدن باز نقش و ماند از
شکستن حبل المتین جابران از تیزی تیغ سیاستش خود بخود چون شته نفس در گلو بستن نقد اعلای از

کیمیای اعتقادش کامل عیار و تحصیل دعای خیر روز و شب مانند دل ارباب دل شوق بمقدار تمام دارد
فقر را بمقتضای الفقر فخری از لباس دولت نقاب بر چهره پوشیده و پیوسته در کتمان سر الهی
سبحان کوشیده با آنکه غبار موکبش پرده پوش ماه و خورشید است بر دامان تجردش گرد تعلق نشسته
هر چند بست و گشاد امور موقوف بتحریک مفتاح خامه اوست بحر لطف الهی و ولای حضرت شاهنشاهی
دل از هر چیزی بسته تا بدر در نیستی از بیم کم اصلی در بوته گداز خامه اش از فیض راستی بر بساط عالم
مست معنی گره در چشم انگشت افلاکش را چون نگاه آن خاتمیت جانستانی و در روشنگری دیده دوستان
سلیمانی **مثنوی** قدرت او چون گشاید قلم بر ورق شعله نگار و قسیم گر نبود خامه‌اش و تنگ شود
نشسته شود از معانی ورق بالانشین کرسی چهار پایه ابتهاجان مردمک دیده مینای گردون گردان
غلام قدیم آستان خلافت نشان سلطان العلمای اعتماد الدوله العلیه العالیه الخاقانیه خلیفه سلطان
را بحمد الله بپیرایه وزارت عظمی آراسته چنانچه از افراد ناس امتیاز معنوی داشتند بمقتضای تطابق
لفظ و معنی بحسب ظاهر نیز ممتاز فرمودند این مشتاق بمقدار رفیع منگاری در سلک چاکران سده
سنیه آنحضرت انتظام یافته بلکه ناقص عیار بکیمیا و قطره بدریا رسید و مانند سنگ بی قیمت که از
حسن انظار خورشید کسوت لعل بدخشان و یاقوت رمان میپوشد از یمن اخلاص منظور عین عنایت و
الطاف شد و از حضیض صف نعال که در حقیقت فرده فلک جاه و جلال است باوج مجلس قرب
پرواز نموده رفته رفته از جانب اخلاص از الطاف التفات در ترقی و تزاید بود تا گنجور نقود
سرایر اکتفا از امتیاز یافت پیوسته قلم شکسته رقم این محبوس سلسله وجود و عدم بپیشکاری خامه
عنبرین ختامه آن برگزیده او و الدوران مضمار قرطاس جولان مینمود و تلفیق استعارات و تنسیق
عبارات با وجود رتبه بلندی بی‌نعمتی و خداوندگاری بمقتضای کوچک پروری بنده نوازی دکان طبیعت را
بپیرایه اصلاح می‌پوشیدند مرا خود بیگمان از عهده شکرگزاری افلاک و انجم بیرون آمدن متعذر است
که این گردش شایسته امر مینمت ثنا مدامی کاش در آغاز حال که زمانه بر وفق مامول و مراد میبود
جهانیان از شکایت لبریز نگردانید و راه صلحی میسکند اشتم که از ابتدا اکنون امکان بازگشت میبود
مگر پای بر وفق المخدوم اجل رقم عفو بر زلات و جرایم گذشته گشت سبحان الله تو بجا مه که بندهای
مانع سیر او از وطن نمی‌گردد چه غایت سرکشی و سبک خرامی است که عنان سخن از دست این سالک بقرار

مطلب نگاری گرفته باین چرای همنهای رسانیدن آن بکرۀ سپهر تائید الهی عطف عنان بیابان دوری
نخست بخاید الحاصل این بنده نیز بازای تفقدات و نوازشات که از انتخاب ملحوظ میگردید مانند
سایه که عدم انفکاک آن از نور امریست لازم بتصنیف تحفۀ خدمت شبانروزی را بر خود از
واجبات دانسته همه وقت در بندگی می بود از انجاکه حضرت ایران مدار خداوندگاری از کلیات
و جزئیات امور ارتکاب آمر بی معروض علیحضرت ظل الهی می نمودند پیوسته در درگاه
اقبال که مرجع پادشاهان هفت اقلیم و موطن صاحبان تاج و نگین است می بودند و چنانچه
اشتعال را بتوسط مرآت صافی روشنائی مردم دیده حاصل میگردد بمیانجی خدمت آن والاثبت
صافی طینت مطرح اشعۀ انظار کیمیا آثار حضرت ظل الهی گردید چون همواره خاطر اشرف بمطالعه
کتب سیر و تتبع آثار سلف متعلق و خواهش آن داشتند که لآلی واقعات زمان ابد توامان برشته
اتساق و انتظام درآید امر واجب الاذعان و فرمان قضا جریان نفاذ یافت که این ذره
بیمقدار که از بدو طلوع نیر عظمت و کامگاری حضرت ماشال دیده بینش را اصطرلاب کیفیت ارتفاع
این آفتاب عالمتاب نموده از هر جزئی از جزئیات اطلاع تمام دارد در سلک تحریر آورد از این تحفه
اعجاز اثر مژگان بر اطراف دیده بانگشت قبول گردید قطره بودم دریا شدم ذره بودم آفتاب
گشتم عندلیب ناطقه را قفل سکوت از زبان سخن سرا گشایش یافت ساربان آرزو در
کاخ دل بر تخت مراد نشست زنگ تفرقه از آئینۀ خاطر بخاصیت نهال آمال را از ارتفاع
و دلکش آغوش باثمار مقصود بارور شد از جداول خامه آب معانی بگلشن صحایف جریان یافت
شاهدان الفاظ در بزم یکتا دلی معانی دوش بدوش نشستند کاروان آرزو در منزل
مقصود بار اقامت گشوده و آوازۀ شهرت گرسنه چشمان سخن را بمائدۀ ایوان معانی صلا در داده
تا سامان نگارش اوصاف جمیله بیرون از اندازۀ شاهنشاهی حاصل شود رفعت آسمان شکوه
تمکین کوه فروغ خورشید بیدار دلی ناهید گویائی آب روکردی خواب بیش بینی حزم در
بخرم سرعت پرواز رنگ ثبات قدم و رنگ عرق نشای درعروق رسیدن دعا مستجاب یقین
راست گوئی میزان استعداد بقاء و ارزان مبدء فیاض تشخص فکرت و خیال خیالم انعام پدید
و گنج معانی را گشادم زبان تا دل بمعنی غوطه دادم * چون امتثال فرمان لازم

سرشت اخلاص کیشان میباشند با وجود بیگانگی و فرومایگی پذیرائی این امر شایسته شد
اکنون امری که جهت انکشاف این امر تبیین آن ناگزیر مینماید آنست که چون پرده داران
ازان مانعست که بسر انگشت خامه نقاب از چهرهٔ اسامی سامی برگزیدگان بزم برترین اعنی
فرمانروایان این سلسلهٔ جلیله هر جا که تقریب سخن واجب میسازد برگیرد لهذا بر ذمت
مطلب نگار واجب است که بعبارتیکه تشنه لبان فیافی خواهش را ازان تشفی حاصل
تواند شد پرده گشای ابهام این معنی گردد

دیباچهٔ شروع القاب آباء و اجداد شاه عباس

زنگ زدای آئینهٔ حقیقت نمای ملت جعفری ناسخ آئینهٔ
چنگیزی و اسکندری غارس نهال همیشه بهار این سلطنت والا معدن گوهر خورشید فروغ
دارائی اکبری مجاهد معرکهٔ خصم اندازی سر فراز شیوهٔ گردن فرازی فاتح مدینهٔ جهانگشائی
بنیروی تیغ آبگون فروزان گوهر صدف دادواری فروغ قامع بنیان ظلم و طغیان
بدیدهٔ عدالت و احسان مهبط فیوضات حضرت رب جلیل جالس اورنگ برتری شاه
اسمعیل انار الله برهانه و نواب خاقان سلیمان شان و اطمینان بخش بحر طوفانی
ملک داری اعتضاد سلطنت و استظهار عالم مداری شبنم گلهای دولت و اقبال
ازهار چمن سعادت و اجلال کیمیای تقوی آرامش و اطمینان شاه طهماسب علیه الرحمة والرضوان
را نواب جمجاه جنت مکانی جوهر مبارک اقلیم گشائی فارس مضمار سیر گوی دولت ربائی سپیده
صبح فتح و ظفر مطلع غرائب مظهر [illegible] طراز علم صاحبکلاهی و تاجداری ممتاز شیوهٔ
خسروی و جهانداری صدر نشین صفهٔ حق طلبی طغرای منشور بزرگی و والا نسبی مردمک
دیدهٔ بیدار دولت آفتاب جهانتاب آسمان شوکت شیرازهٔ کتاب عیش و عشرت
سوادخوان رموز صحیفهٔ ملک و ملت نقش بدیع کلک بدایع نگار قضا طرح غریب [illegible]
بدایع ارض و سما جامع شوکت اسکندری و علم فلاطونی خلف الصدق قایل کلمهٔ معجز
طراز سلونی کلب آستان امیر المؤمنین حیدر مروج مذهب حق ایمهٔ اثنا عشر شهریار
دانا دل قوی دستگاه شاه عباس ماضی طاب ثراه را نواب گیتی ستان فردوس مکان
شمع بزم کمالات از حد حصر فزون چاشنی طراز نعم الوان خوان سپهر بوقلمون دایرهٔ مرکز سلطنت

کبری مرکز دایره اقبال سیاره انتها افزای اوراک ذلیفه خواران شعور رفایع مبانی مشید رفیس فجور
محی مراسم ابراهیم ادهم قسطاس عدل و انصاف و کرم و قف مورخفی و جلی شاه صفی رانواب خاقان
رضوان مکان اعلی حضرت جهانبانی متمم امور سلطنت و حاوی کمالات جامع اسباب اصناف
فضائل و انواع سعادات ثمره وصه سلطنت جهانبانی محی مراسم ملک گیری و کشورستانی اقف
اسرار غیب و شهود عالم خفایای نشور و منضود گوهر فروزان تاج سلطنت مشید مبانی ولایت معدلت
مطلع کواکب صاحبقرانی مصقل آیینه اعجاز نمای سکندر ثانی مبین نتیجه اشکال اربعه ارکان مهر بنا
ثمره حدیقه غرایب شجر آشیان طراز لباس آرائی و ولایت جبهر تیغ جرات جلادت شهامت
شاه عباس ثانی انار الله برهانه را نواب خاقان خلد آشیان صاحبقرانی و افسح مصحف جهانگیری
و کشورستانی آفتاب عالمتاب جهانداری و جهانبانی گوهر دریای شهامت و جلالت اختر آسمان
شجاعت و بسالت آبروی شخص بزرگی و برتری آخرین پایه معراج بالاتری سرور محی مراسم اسکندر
و فریدونی خاتم صدق سلسله آشریفه قائل کلمه سلونی حارس گنجینه شریعت از دست اندازی
تصرف خاص سلسلتین ظاهر و باطن تو ألف و تصوف المنتظمه بسعی مشیر پردازی اعادی بن قوت قلب
جنود و مومنین شاه بیت دیوان قضا و قدر مقدمة الجیش سپاه نصرت و ظفر حکم انداز نخچیرگاه دشمن
شکاری اورنگ نشین کرسی عرش پایه زمین اقتداری مظهر اقوال و افعال قاضی و قاعده
خضر راهنمای ره نوردان حقیقی و مجازی گوهر محیط نسیان مولد عظیم القدر ذو الاقتداری
راتبه رسان قوت روان و روح آبی و بادی بزرگ بزرگ میلاد و واقف فائق سایر
مبدا و معاد مطلع عنایات بیغایات حضرت رحمن مظهر شرافت گوهر شریعت شرع البنان جوهر
عاصف سبحان دریای اضطراب اعدا حصار استوار حصن حصین آرامش و آسایش اولیا شاه سلیمان
صفوی موسوی بهادر خان اعلی حضرت جهانبانی ظل الهی رقم زده کلک سطانگار میگرداند و بالله
التوفیق و علیه التوکل دیباچه که بر علم معانی و بیان نوشته شده

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي بَدِيعُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ أَبْدَعَ الْبَيَانَ وَ
جمله ستایش مر خدای را که پیدا کننده آسمانها و زمین است آنخدا که پیدا کرد بیان را
أَضْمَرَ الْمَعَانِيَ فِي التِّبْيَانِ وَنَصَبَ مَجَازَ الصِّرَاطِ لِلتَّحْقِيقِ
و پوشیده معانی را در بیان کردن و بر پا کرد گذرگاه و پل صراط برای اثبات

حقيقة اعمال المؤمنين واهل الخذلان جل عن المشاكلة

حقیقت علمای مومنان و گمراهان بزرگست از مشابهت با کسی

والمزاوجة والتشبيه والتمثيل وعلا عن مجانسة من

واز جفت گرفتن واز مانند شدن چیزی باو و برترست از هم جنس بودن چیزی که

تصوّره الذهن العليل العقل في ادراك ذاته بعقال

خیال کند آن را ذهن ناقص فهم در یافت ذات او بر رسن

العجز معقول والوهم في تصوّر صفاته بحبال التحيّر مجبول

عجز بسته شده و وهم در تصور صفتهای او برسنهای حیرت بسته شده

منشئ اصول الكائنات بصنعة طباق الاضداد وناظم

پیدا کننده اصلهای دنیا بکاریگری موافق کردن ضدها مراد از عناصر و پیرا ننده

كتاب وجود الانسان بجمع الصور وتفريق الاعتقاد له في

کتاب هستی آدمی بفراهم آوردن صورتها و فرق کردن عقیده برای آنخدا در

فقرة وجود كل موجود من عدمه السابق واللاحق تشابه

فقره وجود هر موجود از عدم که سابق و لاحق است مشابهت

الاطراف واليه رجوع وفود ارباب التجريد

طرفهاست و بسوی اوست بازگشت سواران ارباب آزادی

بمطايا العجز واقدام الاعتراف ابداعه متضمن

ببارگی های عجز و قدمهای اقرار پیدا کردن آنخدا متضمن است

ابقاء النوع بالمزاوجة ومراعات النظير وانشائه مشتمل على لف

برای باقی داشتن نوع بسبب باهم جفت شدن و رعایت کردن نظیر و پیدا کردن آنخدا مشتمل است بر پیچیدن

الابدان في القبور ونشرها في النشور قد بدا حسن تعليله

بدنها در گورها و پراگنده کردن آن در روز قیامت بدرستی ظاهر شد نکوئی علت کردن آنخداوند

من مرايا المعلولات وظهر جمع تفريق الابدان من مظاهر الآيات

از آئینه های علت کرده شدگان و ظاهر شد فراهم کردن پراگندگی جسمها از جای ظهور نشانیها

البَیِّنَاتِ عُنقُهُ لُطفُ کَمَا فِی صُورَةِ تَاکِیدِ المَدحِ بِمَا یُشبِهُ الذَّمَّ وَنِعمَهُ

روشن درستی آن مهربانیست چنانچه درصورت تاکید مدح بچیزیکه مشابه هجوست و نعمهای او

کَتَاکِیدِ الذَّمِّ فِی صُورَةِ المَدحِ یَکُونُ لِلمُنَافِقِینَ عِقَابٌ وَنِقَمُهُ خَامُوشی

چنانچه تاکید هجو باشد درصورت مدح برای منافقین عذاب است و عتاب

هر ذره از ذرات وراوای شهادت یکتائیش کلامی است خالی از تعقید و ضعف تالیف و

خطوط شعاعی مهرتابان هر یک زبانیست موافق مقتضای حال گویا با وضیع و شریف لباس هستی

موجودات از کارخانهٔ جودش استعاره ایست و بر جستگی کواکب و خورشید از مشتعله طور

ایجادش شراره ایست درکتاب تالیف قلوبش التیام ذکور با اناث صنعت ازدواج در صحیفه

ابداع غرائب اسلوبش اضمار خبایا اجنه در ارحام امهات نازل بمنزله اوماج با والاقی

و برتری پایه اش علویات را پستی مرتبه سفلیات و با تقدس ذات کاملش تنزیه یا تشبیه در

پله برابر و مساوات فقرات مرصعهٔ افلاک مشرقات کواکب ابجدخوانان دبستان را در بینش

بینائی و اسجاع موزونهٔ قماری و حمائم گوش برآواز آن نغمات توحیدش را دو شنوائی بحیده

غنچه و کشادگی تمیم درکتاب گلستان حکمتش هم لف و نشر و جمع و تقسیم و عریانی شاهدان از اهبه

ازثیاب اکمام طالبان شیوه بیعلاقگی را شرح تجرید و تعلیم سعادت استعداد اش سرها را

تاج اعتبار و شرف بندگیش گمنامان را سرمایهٔ اشتهار زبان سخن سرایان و ذلیق البیان

از ادای شکر بیپایانش را حل و بیان زبان آوران سحبان نشان از احصای انعامش

وامانده سرانه باقل ایجاد زندگانی این جهانرا باعث اطناب حیات جاودان عقبی ساخته و در

متشبهات نفس را وصل نعم مخلد جنان در قفا انداخته دیباچهٔ مختصر اتصال کائنات و نوشش را

شرح مطول گردش دائمی افلاک از ادای تفصیل قاصر و نارسا و بینایان دقیقه شناس را

در تماشای کنه ذاتش عینک بینائی پردهٔ تاریکی چشم اعمی چراغ لاله با وجود ستارهٔ مستغنی از نور

احسانش هاله دار و آب گوهر با وجود کمال خشکیدگی در نظر سیاحان بحر معرفتش دریائی کناره للملک

از آیات باهرهٔ سلطانیش آیتی وَإِلَیهِ المَصِیرُ از بازگشت سالکان دیار امکان بدرگاه احسانش کنایتی

سُبحَانَ اللهِ از بسی بیجان حیرانرا که قلادهٔ تمام شده سخن دست او بنیر سود بیخبری بکدام بازار آورده

و دل طفل مزاج که کلوخ چین عبارترا از بی تمیزی کاخ زر داند و سفید و خورشید میشمارد و دیگر چگونه
فریب سفالی خورده یا از پله صمت و سکوت فراتر نهادن و در معرض عرض کمال ایستادن نه کم
من بود یا رب مرا چه افتاد و پرده زبان بسر انگشت گفتگو از عیوب دل ناقابل برداشتن از طریقه
خودشناسی دور میشود ندانم چون شده چه رو داد و در معرض سکالش حمد حمد آفرین در آمدن چو
من بی‌مایه‌ئی بسفینه کاغذی از دریای آب و آتش گذشتن و گنجشک بال بسته را بتمنای نشستن بر
شاخچه سدرة المنتهی از بیل غبار انگیختن سبب و رسید انکه معنی بندان قوی بازو و سر عجز بر بالین
تسلیم نهاده دانی سخنان زبان ازین نیست و با بدنما و در مضاربکه تازان در خلاب حیرت و دهشت
مانده اند جولان بیان ازین زمین گیر ناتوان نازیباست احصای ستایش بفحوای لا
أُحْصِي از قدرت تقریر ما اسکانیان بیرون ست بلی تعالی الله عما یقولون وصلی الله
على عبده و رسوله خاتم النبیین و سید المرسلین خلاصة الماء والطین
وعلى آبائه الاولین والآخرین وعلى وصیه و ابن عمه و خلیفته من بعده
اسد الله الغالب مظهر العجائب و مظهر الغرائب و مفرق الکتائب علی بن ابی طالب
و اولاده الطاهرین الی یوم الدین ... واقفان اسرار بلاغت و مرآت خاطر
دانایان رموز فصاحت و بلاغت منطبع میسازد که سالک طریق والی ... دبستان سخندانی
محمد طاهر وحید شریف مجلس نویس بن حسین خان قزوینی عمریست که در وادی ملال سهل و جبال ...
گذران و تصاریف لیالی و ایام و زمان جبال و مرتضایا همت بتازه با خوب و زشت و بد
و نیک نرد صفای باطن باید انکه کشادی روی مهد بیازد و در آغاز عمر و اوان صبی و عنفوان
بهارستان نشو و نما که هنوز خط جور محاسن رخصت آمیزش بنای نوع نداده بود و برهنه روی
مانند تیغ عریان قطع علاقه آمیزش هر کس مینمود اقصی سیر پای تردد و تکاپو
دامن دماغ ولکشای دیده خردانان و نوشتن میبود و حسن خط استادان در نظر جلوه داشتن
ما ... داشت و خار خار طلب دم گلشتی در ریاض سینه می کاشت تا آنکه بر دوشنای
شمع سواد و آشنائی دیده بسرمه سلیمانی مداد محرم تماشای پری چهرگان معانی که
در حجال نقوش مخفی و محجب بودند گردید جمال ظاهر خط را پوست آنغز ... لب

وابسته و رقت‌های لغو بکمال ساعی و او خاطر بهر و انش را بمراقبت مراعی شلو و زبان
ایام متکفل مهام رزق مقدر این بهار گلستان سبیلا فکی که عبارت از والد ماجد ست ندای
ارجعی را امتثال نموده دامان نزهت روح مطهر از غبار آلایش ترکیب عنصری پیکر هیولانی
افشانده بهمراهی رحمت و بلندی مغفرت سفر دار الخلد جنت اختیار نمود و این نابلد طریق کسب
معاش را سامان اینکار از تحصیل کمال عاجز دو دست چاره از بستن این دام تنگ قفس
عاجز گشت و چندی نیز بعد از وقوع این فواجیه که شرح مدارش بیرون از وسعت گنجائی
عبارتست چون هنوز موی خط کلید طلسم خلوت نشینی نشده بود و بمقدمه عمر جلش علم سودا
مینمود تا هنگامیکه چهره کسوت خط پوشیده و خاطر بهانه جوی خلیع العذار گردید و در زمره
محاسبان دیوان انتظام یافت چنانچه شیوه دنیاپرستان و پیشه خودشناسان باشد
ببام خودسری رسانیده نفس بهیمی طالب تماشای گلعذاران ماه سیما گشت سگ نفس پابند انه
صید آهو چشمان در ترصد طلب گم گردید و دل خواهش بند رخت اقامت [illegible]
بیرون کشید و چون بلبل قفس شکسته که بعد از عمری [illegible]
صد چراغ شد و یا اسفا علی فوات الفرصة فی ایام الغفلة گوهر گران بهای
حیات برایگانی مال میراثی که بوارث ناخلف حوالت شده باشد تلف میگردید و
بفریاد دل مظلوم که در اوقات افاقه و رسیده شکایت بینا الیه نمیرسید در این اثنا
باحتیاط آنکه مبادا اوقات بالتمام بتاراج بطالت رود در سیاقت شعر و تلفیق انشا
سگالش بکار میرفت تا آنکه بحمد الله درین شیوه پسند طبع پسندیدگان و مقبول خاطر پیر و جوان
گشته بدین دو عینک ورنمای روشناس و رهنوستان شد رفته رفته بشرف قرب بندگی
صاحبقران زمان و مهد بساط امن و امان عیار نقد مغیض شهریاری گوهر گران بهای
دیهیم والای تاجداری نقش خاطر خواه کعبتین اقبال فال مراد مصحف کمال شمیم ازاهیر
گلشن همیشه بهار جهانگیری مرآت گیتی نمای صافی رای روشن ضمیری گرامی گلشن بندی
پسندیده طبع دشوار قبول مشکل پسندی زلال کوثر بلند اقبالی وجدان محنتی گره کشائی عقدها
سر در گم دشواری و سختی قوت بازوی قوی رائی و برومندی آخرین پایه مصلح

برتری و ارجمندی شه شاداب نخل پیوند دانش و شجاعت ترجمه آیات بینات

بسالت و جلالت مالک رقاب السلاطین مستخدم

الوُلاةِ وَالخَواقِينِ السُّلطانُ الاَعظمُ مالِكُ رِقابِ الاُمَمِ

حاکمان و خاقان پادشاه بزرگ مالک گردنهای گروه ها

مَلاذُ سَلاطِينِ العَرَبِ وَالعَجَمِ مَلجأُ صَنادِيدِ مُلوكِ

جای پناه پادشاهان عرب و عجم جای پناه سرداران پادشاهان

العالَمِ حافِظُ البِلادِ ناصِرُ العِبادِ ماحِي ظُلَمِ الظُّلمِ وَالعِنادِ رافِعُ

عالم نگهبان شهرها مددگار بندها نیست کننده تاریکی ظلم و دشمنی بلند کننده

مَنابِرِ الشَّريعَةِ النَّبَوِيَّةِ ناصِبُ راياتِ العُلومِ الدِّينِيَّةِ

منبرهای شریعت نبوی استاده کننده نشانهای علمهای دینی

خافِضُ جَناحِ الرَّحمَةِ الَّذِي سُدَّتُهُ مَلثَمُ شِفاهِ الاِقبالِ

پست کننده بازوی مهربانی آنکه آستانه او بوسیده لبهای اقبال است

مُعَوَّلُ رِحالِ الآمالِ السُّلطانُ بنُ السُّلطانِ بنِ السُّلطانِ

جای فرود آمدن شتران آرزو پادشاه پسر پادشاه پسر پادشاه

بنِ السُّلطانِ بنِ السُّلطانِ وَالخاقانُ بنُ الخاقانِ بنِ

الخاقانِ بنِ الخاقانِ بنِ الخاقانِ بنِ الخاقانِ

فر و عالم آرا سفید و سیاه ✤ شاه فلک مرتبه عباس شاه ✤

در فرح افزایی یافت و چون طفل طبیعت را در شمار دی ایام بطالت

بالکلیه فطام از تحصیل علوم نشده بود بفحوای بیت بهر رشته گر آستینم گر

نگشایم بیکار نیم گر روش کار ندانم ✤ در فرصت فراغ اشتغال کسب آن

استغال داشت بخاطر رسید که چون در علم عربیت رساله که حاوی

اکثر مسائل بوده از ایجاز مخل و اطناب ممل عاری باشد بزبان

فارسی نگارش نیافته و از آنجا که این علم شریف مفتاح کنوز اعجاز قرآنی

وهر آینه بجهان شاهدان استتار فرقانیت عموم ناس را احتیاج بدان حاصل و چون اغلب اهل
این دیار فارسی زبانند نفع آن شامل خواهد بود و لهذا این کتاب که موسوم بمرآت الاعجاز است
بمنصل خامه در سینه بیچی تیل مطابق هزار و شصت و شش هجری صفا و جلا یافت ما سول جناب
که چون مراحل اینصحائف را جواد قلم در عرض دو هفته پیموده اگر اهل دید را بر خطائی وقوف
افتد ذیل عفو بران پوشند و در اصلاح آن کوشند بالله التوفیق **دیباچه رساله که**
در علم اصول نوشته شد بحمد الله والمنه که گفتن گویندگان را بجبال نمی آرد که به سبب
ابرام لام ملکیت و لام جنسیت از زیر بار دین گران ستایش یک تحسین ترین عرب
سخن پرور و گوهر از عهده اتمام آرایش آن بر آمده باشد معاذ الله ستایش حضرت
واجب بواجبی خیال محال [illegible] از محل استدلال قا فلا احتمال است چه توفیق آن از جهد
بر نعماء بی منتهای موجب حمد جدید و دعوی ادای آن مستلزم طی سلسله لا یتناهی
هر چند لب از این سخن بستن کلید قفل باب چاره جستن و نعمت حقیقت [illegible]
اگر دیده بینش بعینک دیده و [illegible] کشتی نشین این بحار
خلاص جستن خود را در عباب بیان انتهای حدود بکنار انداختن بلکه درین کشتی طوفانی زار
خود را باختیار باختن است درینحال چه بر زبان توان آورد که شنوندگان پسندند چه اختیار
سکوت غریق این بحرین را تن بمردن سپردن و سخن گفتن مانند دست و پا زدن
کشتی شکستگان هنگام مردنست چون شاهدست و کشاد و قبض و بسط
این سخن را پیرایه یکرنگی در بر است پس تسلیم که اسلم و متاع فهمیدگان افتاده
در خورست **دیباچه که جهت میرزا محمد طیب خاصه شریفه**
نوشته اند سپاسداری و شکر گذاری شاعر ضمائر موجودات و منشی فقرات هستی کائنات
حد بیان که از زبان نیست چه ادای هر شکری مستلزم شکری جدید و راه ذهاب بسلسله
لا یتناهی به براهین عقلی منسد است پس مناسب شیمه اندازه دانی و حد خودشناسی آنست که از
مقام والا که پروازش از حوصله بال طائران ملا اعلی افزونست فرو تر آمده فراخور طاقت
سخن گوید و راه قریب الفهم عجز و ناتوانی پوید سبحان الله چه میگویم منکه عمرها از طلسم خطه که

در دست بدام نظارهٔ شکار زلف نیکویان میماند با قدام توصیف بیرون نمی آیم حیران بازی

قوله تر ازان بپردازم و مطلعی شوار تر وجه همت سازم زهی سواد اعظم که ساکنانش با کمال

خاموشی سخن سرا و شاهدانش با وجود پوشیده روی دلربایند در مجمع سخن طرازی این

حریفان حرفان چشم دیده وران گوش و زبان بیان از ادای مقال خاموش میباشد

ترخط صیادیست که مانند چشم نکویان حلقهٔ دامش بگرد سر مه پنهان و از لباس تماشای

کحلی فامش جمال معانی چون کواکب در شب تار نمایانست گلزار همیشه بهاریست

که آتش معانی بجدول قلم از سرچشمهٔ حیوان جاری و گردش بر دائره و تیکیچ هر حرفی پریویان

معانی را بمنزلهٔ عماریست سواد این شبستان کسی را میسر است که از سوختن دماغ شمع سواد

روشن کرده بفروغ آن شمع بینش درین ظلمات راه بچشمهٔ سار معانی برده گلزاریست

که خسروان سلیمان شان بتماشای آن می آیند و مانند چمن پیرایان دست نوازش

بآبیاری آن میکشایند شاهد حال آنکه ریحان خطی که از زمین بیاض این سفینه دمیده

نتیجهٔ دست بادشاه گردون سریر و نهال حروف نقوشش دست نشان صاحبقرانی

بی شبیه و نظیر است زهی نیر و بلند مکان که کرسی خطش از شرف کتابه بر زبر

مقام بینش طاق فلک رایت میداند و ده قدرش از دو دمان تارنجلی و معانی را

در شیوهٔ اعجاز ید بیضای حضرت موسویست هر بیتی چون خانهٔ کعبه بندگان را از حوادث

بیت الامان و هر سطری خط آزادی عموما غلامان فدویت نشانست خط شریف این

اعظم سلاطین فیض نشان و باغ امکان نمونه ایست از شاخ طوبی در روضهٔ جنان که اوان

اشعارش از شمار افزون و از حیز تعداد بیرونست تخت ازین آیینه هنرنما بینماید که این خسرو

بی همال با وجود اشتغال شغال اقلیم کمالات را یک قلم مسخر ساخته و مرکب بینشی

از سائر سلاطین پیش تاخته و دیگری آنکه عیار بندگی هر یک از غلامان را تا چه غایت شناخته

است اگر بازای این منشور امتیاز و افتخار که علی مر اللیل و النهار باعث سرافرازی

این خاکسارست بعدد انفاس نقد حیات نثار سازد همان رهین این شکر

گزاری و مشغول الذمه دوام سپاس واریست اگر نه هنر خود گوید

بودی من قاصر بیان بچه زبان تعریف و توصیف آن می نمودم و این نگاه دور و
دراز را با قدام کدام بیان می پیمودم توفیق تماشا یافتگان را چشم روشن و ناخن خاطر
گلشن که غریب سبزه از گلزار صحیفه دمیده عجب گلی از جویبار خامه سر بالا کشیده نقوشش را رتبه
شب قدر از جبهه عیان و معانی را فروغ مه بدر از جبین تابان بهشت نیدانم از جا کردن یک عالم
مطلب در قالب این حروف تعجب نمایم یا از گنجیدن الفاظ خود باین خوشی در پوست حیرت بر حیرت افزایم
یکدل از زبانش شکر گزاری در جوش و زبان بیان بمقتضای عجز از ادای آن خاموش هیبت
بیکجهان جان خواهم و چندان امان از روزگار که این جهان جان آن جان جهان سازم نثار و
آرزو بحصول موصول باد **دیباچه که حسب الامر اعلی بر اشعار سلاطین**
نوشته شده رنگینی مجلس سخن از اسم بزرگی قواعد بود که بزم امکان را چون چهره
حوران بهشتی بمشاطگی دو حرف کن آراسته و این حدیقه غریبة الازهار را از سبزه بیگانه
نقصان ناتمامی پیراسته عناصر و موالید را بانتظام این بزم دلپذیر و بوستان خلد نظیر
چون پیشکاران چابک دست برپا داشته و سایبان اطلس افلاک بدست فراش قدرت بر فراز
سماکان این محفل والا افراشته از بار همیشه بهار این گلستان را از چشمه خورشید درخشان
و ماه تابان آب داده و از رزق مقدر خوان نعم الوان در پیش تماشائیان این گلزار
بنجزان نهاده و صدر این مجلس را بوجود ذوالجود خلاصه آفرینش و مقصود تماشای اهل
بینش علت غائی ایجاد نتیجه صغرا و کبرای مبدا و معاد بهین ثمر و جه امکان فائده ترکیب
مفرح اخشیجان منتخب کتاب نبوت بیت القصیده دیوان رسالت فص خاتم پیغمبری
خاتم سلیمان برگزیدگی و برتری محمد عربی صلواة الله علیه و آله و شیر اجام قدرت الهی سیف مسلول
ید اللهی قوت شرع متین خضر راهنمای طریق یقین کاسر بنای مرصوصه کتائب ناخدای کشتی
چار موجه نوائب اسد الله الغالب مظهر العجائب و الغرائب امیر المومنین و امام المتقین و یعسوب الدین
علی بن ابی طالب و اولاد اطهار سبع بهار فرخنده ساخته فرمان این بوستان جنت نشان را
تملیک ایشان فرموده و نیابت این برگزیدگان را و اتساق این بزم منتظم اجزا و تولیت
این باغ فسیح الفضای نموده بسرافرازشدگان سلسله جلیله صفویه که نوران چراغ در یاهین

این باغ را تفویض نموده لله الحمد که امروز نوبت نیابت و دورهٔ تولیت باینناه ملاذ سپاه
ظل الله منتهی گردید همواره به بینائی فطانت جنس ساز مکتوم را در سینهٔ ارباب
این بزم معلوم دارند و بانگشت اطلاع منازل از با این باغ را و شارع هر نخلی می شمارند
و همواره پیش نهاد همت خیر اساس ضمیر عدالت اقتباس آنست که ارباب اعتبار این بزم که
عینک و نمای معنی از آئینهٔ دل روشن و پیش دیدهٔ بصیرت دارند و گروهیکه بشرف هم عصری
مباهی اند همدوش صفهٔ افتخار و اعتبار و جمعیکه بسرگشتی تو من هستی مجال توقف نیافته
و هر حله پیمای حیات گشته اند محلی بزیور اشتهار باشند و چون اصناف انسان بمیزان
سخن سنجیدگی میدارد و عیار هر یک را صیرفی این محک بر طبق اظهار میگذارد و همواره خواهش
آن میدارند که جواهر زواهر کلام هر یک در گنجینهٔ صحیفهٔ مخزون گردد که جوهر شناسان از ملاحظهٔ آن اطلاع
بر کماهی آن حاصل شود و بفحوای صدق انتمای کلام الملوک ملوک الکلام بر سراچهٔ ضمیر اقدس
تابان پرتو عکس افگن گردیده که باریافتهٔ بزم بندگی محمد طاهر وحید مجلس نویس این و راق پریشان
را در سلک التیام انتظام دهد **دیباچه که بر رساله علم عروض نوشته**
شده ستایش ... و آفرین شایسته آفریننده تواند بود که بفحوای قدرت
بالغه از بحر بیکران هستی گوهر شاهوار هستی انواع موجودات و اصناف مکونات را بساحل بروده
بر کنار خوان شهود و بساط اظهار ملمود گذاشته و از ترکیب اجزای پریشان حروف تهجی علم
والای فصاحت و بلاغت که مانند شجر طوبی در ربیع قلوب هر یک از ساکنان ربع مسکون
شاخی اثیر و غصنی زنجیر دار و بر افراشته به نیروی حکمت کامله اش چندان زلال معنی که در
ظرف تقریر در نیاید و در قوالب گفتگو نگنجد و المقدار متاع اعجوبه کاری که مطایای افکار
بالغ اندیشگان قوی نیر وار کشیدن آن عاجز باشند تراز وی سلیقه و زبانه سخن سنجید چنانچه
گوهرهای [١١]منثوره استعارات را در اوصاف ارکان سبعهٔ سموات بجوهریان رشتهٔ سخن نمود و صاف
معانی رنگین را در ساغر گردان بجور [١٢]تشنه لبان رحیق دریافت نمود و قصهٔ [١٣]طویل احسان
بی پایانش بمقراض لب بستن منکران [١٤]بسیط جهالت کوتاه نگردد و دریای بدیع
الطاف بیکرانش بکفران [١٥]مستغرقان بحار نعم لا یتناهی مجزور نشود و از جواهر اهی

کفران بالضم معنی ناسپاسی از نعمت ۱۵

قوله ۱۳ طویل معنی دراز و نام بحری از بحور عروض ۱۲
قوله ۱۴ بسیط معنی گشاده و نام بحری ۱۲

فیض شامل لطف کاملش هر میزبانی را از چیز خوانی میسر و قریب و بعید را از مرایای ضمیر ال
افضالش را ابنه هر روزی سفره پوشیده رویان معانی و پردگیان مضامین از نقاب
آفتاب اظهارش با نهایت احتجاب در استتار الفاظ تو بر تو عریان و شرح و گنج
دقائق نکات با وجود بستگی باقفال اغلاق بر رو نقابات زرین سخن مفتح از نهج
خنیاگران بزم شکرش جان گوش بر آواز آن نغمات تحمیده در مسامع و آرزومندی
پایه قدر افتادگان کوی گمنامی و بلندی و ارتفاع کاهل قدمان بادیه سستی
باندازه پیشی پیش افتادگان در شتاب و رحل و برق رفتاران دشت پیما از داغ لنگی
منعش اقدام سبکپوئی در خلاب وحل هنرمندان سر آمد چون ارکاب
مقتضب دیده وران دوربین را در هنگام تماشای بستانسرای رنگینش چشم بینش در
آهنین محتجب نهالی که بآبیاری تربیتش از حدیقه دل بالا کشد محبت و برکنده هر
او بتاج اعتبار مانند حباب مسوج باشد در بزم امتیاز بر افکنده دست ارکان
قطره باصل اصلش از اجیفت و مقالات درست اندیشان حدید النظر در اخبار کنه ذاتش
دراز دستی ادراک از قبض ذیال دریافتش قاصر و شعل فروزان و الاتل لمع و الآل چون
آوارگان ظلمت آباد گمکرده راهی از تکاپوی مالاحصل خائب و خاسر دلهای تهی
از ذوق بیفریبان نا فدا مرس چون امر اجوفه از سینه محذوف و تلاش متلاشیان تحصیل
بی اعانت تکمیلش موقوف و گلفوقت خرمن های حارثان از تیغبار فضای حممش سواد ادهم
و دل محبان کوته اندیشان و هرزه درایان از نارسائی عدالتش اخرب و اکم تعالی شانه
و جل برهانه و اعظم شانه که بیت المعمور امکان را که در آراستگی چون طاق ابرو خوبان
جفت نداشت بوجود افرالجود مقصود معمای آفرینش قبله بینائی و بینش جلاوت
اثمار شاداب ایجاد نتیجه صغرا و کبرای مبدا و معاد و رسول ثقلین قمر نیرهای
خافقین خاتم الانبیا و سید الاصفیا مستزاد گردانیده نوای حیثیت بلندی داد
را بمسامع ساکنان ملاء اعلی رسانید از هر غوله شعر مشکین مرسلش تتهای
حواس ارباب مشام عنبر بو و عطر آگین و از طراوت گلهای حدیقه ملتش

بدیده چشم تماشایان گلستان شهود چون اوراق گلهای بهشتی رنگین باآنکه پایهٔ دون
شاعری را شاعری بصوب والا جاهش نسبت صاحب دیوان محشر و رجوع خلایق در
یوم النشور بحامی شفاعتش بندرجعی مخصرست زهی مبلّغ فیض ازل که در رسانیدن انعام
عام فردهٔ بندگی منت پذیر بود نه منت گزار و در تحمیل بار تکلیف امت مطلبش سبکباری
حمالان اثقال معاصی بود نه گرانی بار سبحان الله پایهٔ رعایت رعیت و مرتبهٔ غمخوار
امت ازین بالاتر نتواند بود که ذات اقدس و نفس مقدس اسد الله الغالب غالب
کل غالب مطلوب کل طالب مظهر العجائب و مظهر الغرائب و مفرق الکتائب امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب را بمضمون صدق مشحون لحمک لحمی با نفس مطهرهٔ خود پیرایهٔ اتحاد پوشید
که اطاعت پیشگاران را بپذیرفتن یک فرمان دو امر احتم مقتضی و از مین تحصیل رضای
مرتضوی نزد خدا و رسول مرضی باشد صلوات الله علیهما و آلهما الطیبین والطاهرین و بعد
بر لوح اظهار می نگارد که محتاج عنایت بی غایت رب مجید محمد طاهر وحید مجلس نویس که از آغاز
ابتسام صبح تمیز و شعور و بدایت نشو و نمای بهارستان بروز و ظهور که هنگام گرگ و میش
اشتباه و غفلت و اوان الکن بیخبری و افاقت است پیوسته خاطر از درد طلب ناتوان و
سلوک سلک بیدردان بر خاطر گران بود و از ملاحظهٔ الف ابجد بخاطر میگذشت که جریده
رو بادیهٔ وصول باشد و از سوهان شین قرشت در نظر داشت که زنگ
نادانی که چون بخار دریا لازم دلهای عموم ناکرده کاران ست از آئینهٔ ضمیر تراشد
تا پر افروختن شمع سواد و روشن شدن کلخ دماغ و بهم رسیدن پرتو شناخت
شاهد این کمال با حسن ظن خود عشقی میباخت و مرکب سعی در تلاش و وادی تشویش
و سهن هر مطلبی میتاخت بعد از آنکه چشم باطن محرم خلوتیان معانی گردید و
حجاب نابینائی از پیش دیدهٔ بصیرت برخاست چون بلبلی که در گلزار بر گل با تخمور
که در چمن بسر ال افتد هر گلی جدا دل را در چشمک زدن فریب و هر غنچه علیحده غارتگر
آرام و شکیب میبود درین چه شبهه که گلگشتان وادی قحط که و چهار خوان پرنعمت کردند
و در ترجیح هر یک دیگری اشتیه سهو در تحصیل کام و حصول مرام و ربانه خاطر اضطراب

سرشت و دل حیرت پرور خواهند بود و بعد از تأمل بسیار به تکلیف عقل عاقبت اندیش
تحصیل علوم رسمی که پایهٔ معراج ارتقای مدارج کمالات است در نظر بینش جهان یافته
نقد اوقات گرامی بدل قیمت آن جنس سامی گردید و دماغ وارسیدگی ازین نشاء بخار و بالا
رسید هرچند که دل در اشتغال این امر حسن شیوهٔ مستحسن مأمور بود اما بحکم علیکم بحسن الخط دست از
تمرین شغلی که خامه را امتیاز علم کاوبانی تواند داد بر نمیداشت و تخم ریاحین از حروف و
نقاط در حدیقهٔ صحیفه می کاشت بالجمله تا دشته ولی نوشت راه حیات و کریوه پست و
بلند حادثات پاین و بیره طی میشد و معانی کلیه که در سفر ناگزیر معین همزاد راه و هم رفیق تواند
مخزون میگردید تا آنکه کارکنان قضا تحصیل راتبهٔ مقرر را که تحت مقالید آن در دست
متکفلان مهام اولادی باشد در قبضهٔ سعی این سیاره گلستان هستیه نهاد بلی غفلا فکی
نهادند بلکه رزق بسیاری از طرمان آن مسافران دیار هستی را نیز باسم این نابلد طریق کسب
معاش برات ستمری دادند تکلیف آیینی عطف عنان از تحصیل مرام نموده در زمرهٔ
محاسبان دیوان انتظام یافته است و دلی که داشت بتاراج کم شدن رفت و
نفس بهیمی در مراتع خودسری چریدن آغاز نهاد و قوت عاقله بزار و بیمار و ساغر مطلب
روانی نفس اماره سرشار گشت رفته رفته چشم روشناس تمکین و دل خونخوار طپیدن
شد مطالعه بیاض کردن و صفحه سیما مباحثه اشارات و شعار جهان پذیرفت و
متاع کسب کمال گرد کسادی گرفت اشعار عاشقانه و ابیات دردمندانه و
سرود بلبلانه گوی سبقی از متمنیات پیشین ربود و آب تازه از تحصیل به چهره
خواهش کشور رفته رفته گرمی صحبت باده نوشگان خیال خارخار ضمیر را شعله در کرد
و زبانهٔ آتش زبانی و فصیح بیانی بکره اثیر رسانید نشئه که میکشان از بادهٔ صبوح و گم کردگان
کسوت حیات از اعادهٔ روح یابند از اشعار بلندی یافته یا و بیغیر از سیاه نشینان
معانی از هرچه در نظر می آمد روی دل بر می تافت تا درین امر توغل بجای رسید که
با وجود اشتغال شبانه روزی لحظه از فکر خالی نبود و در هنگام غنودن بر بستر آرام
و راحت دل خواهشمند از احسن معانی نمی غنود چون ارباب ثروت و اصحاب جا

جاه و مکنت که معشوق خاطرخواه را در پیرایهای مختلف بجلوه عرض نهند و از غرایب اسلوب
هر دم سپهر بهارستان تازه نمایند بعضی از خرائد و اغاعد مضامین در لباس نظم و برخی در جامهٔ
نثر این مجموعهٔ بیکاری اهل بینش را جلوهٔ ظهور می یافت بمقتضای مَنْ طَلَبَ شَیْئاً وَجَدَّ
وَجَدَ دریغیعنی بکام خواهش فهمیدگان مطلب بساخته شد نقش ارژنگ خیال بخامهٔ
موی وقت پرداخته آمد بدین عینک دورنمای و شناس ور وشتان گردید و آوارهٔ
گنجوری معانی باقاصی و ادانی رسید و چون بعلم عروض آیینه بدل نمای شاهدان موزون
خیالست در پرداخت آن نیز سگالش بعمل آمد درین ایام که زمان فرمانفرمائی صاحبقران
زمان و مُمهّد بساط امن و امان قرهٔ باصرهٔ شهریاری و کامگاری غرهٔ ناصیهٔ جهانداری

سُلْطَانُ سَلَاطِیْنِ الزَّمَانِ الْمُتَمَکِّنُ عَلیٰ مَسْنَدِ الْعَدْلِ
پادشاه پادشاهان زمانه قرارگیرنده بر مسند عدل احسان
وَالْاِحْسَانِ آفتاب عالمتاب وَرَفَعْنَاهُ مَکَاناً عَلِیًّا عالی قدر برج
وَلَقَدِ اصْطَفَیْنَاهُ فِی الدُّنْیَا عَامِرُ مَبَانِی الْاِسْلَامِ هَادِمُ قَوَاعِدِ
و بتحقیق برگزیدیم آنرا در دنیا آباد کننده اسلام ویران ساز
اَصْنَامٍ کَهْفُ الثَّقَلَیْنِ مَلَاذُ الْبَرِیَّةِ فِی الْخَافِقَیْنِ الَّذِی
بتان پناه جن و انس پناه نیکان در مغرب و مشرق
اِنْتَهَتْ سُؤَالُ السَّائِلِیْنَ اِلیٰ بَابِهٖ وَاخْضَرَّتْ
آنکه منتهی شد سوال کنندگان تا دروازهٔ آن و سبز شد
رِیَاضُ الْعَالَمِیْنَ بِفَیْضِ اِحْسَانِهٖ مُحْیِیْ مَرَاسِمِ الْعَدْلِ وَالْاِحْسَانِ
باغهای عالم با بفیض احسان او زنده کننده رسمهای انصاف و احسان
قَامِعُ نَوَائِرِ الظُّلْمِ وَالْعُدْوَانِ مُنَوِّرُ مَصَابِیْحِ الْعِلْمِ بِاَنْوَارِ
کننده آتش ستم و دشمنی روشن کننده چراغهای علم بنورهای
الْهُدیٰ مُعَجِّلُ مَنَاشِیْرِ الْفَضْلِ بِاَصْنَافِ النَّدیٰ مُمَهِّدُ
رهنمائی معجل کننده فرمانهای بزرگی با انواع بخشش بهن کننده

من طلب شیئا الخ هر که طلب کرد چیزی را و کوشش کرد پس یافت باقاصی و ادانی بزرگان و خردان

أركانُ الخلافةِ بالعدلِ والانصافِ مُشيّدةُ البُنيان

ستونهای پادشاهی با عدل وانصاف استوار کننده بنیاد

السّلطنةِ بإزالةِ الجَورِ والاعتسافِ وواقفُ أسرار

پادشاهی بسبب دور کردن ستم و بیراهی را آگاه رازها

علومِهم وحِكَمِهم كاشفُ أستارِ عَلَّمَ الإنسانَ ما لم يَعلم

علمها و حکمتها کشاینده پردهاست آموخت انسان را آنچه ندانسته است

عیار نقد سنجش شهریاری گوهر گران بهای سپهر والا اختری جلال نقش نشاط خواه کعبتین اقبال نمال هراو متقاولان مصحف کمال شمیم از اهتزاز بهار گلشن جهانگیری و جهانداری فراست کهین نمای معانی رای روشن ضمیری گیرایی کمند خصم بندی پسندیده طبع وشوار قبولی و کلید شکل پسندی لال کوثر بلند اقبالی و جوان بختی و گره کشای عقد سرور کم وشواری و تیغی قوت بازوی تهوری الی ونیز مسندی آخرین پایه معراج برتری وارجمندی ثمر شاداب نخل پیوندی دانش و شجاعت ترجمه آیات بینات بسالت و جلالت گران بهای صدف علیم الشانی مصرع رسائی فطرت بلند و همت عالی خضرت و نضارت بهارستان فتوت نامیه سرو بستان مردی مروت السلطان بن السلطان بن السلطان

سرسبزی و تازگی ۱۲

بن السلطان بن السلطان بن السلطان بن السلطان الخاقان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان ابوالمظفر شاه عباس حسینی بهادر خان ادام الله ایام اقباله الی یوم الحشر والمیزان وبر خلاف زمینه پایستانی متاع فهمیدگی رایج و جنس ناقابلی کاسد است برادران معنی و آشنایان روحانی تکلف ساختند که رساله مختصر در علم عروض و قوافی پرداخته آید که همگنان را عینک دوربینای بینائی تماشای پرده نشینان معانی گشوده بوده باشد حسب التکلیف احباب اخوان ارتکاب آن را از مستحبات دانسته با آنکه نسخه مشتملترین علم در نظر داشت انموذجی از مسموعات صحیفه خیال بر دفتر اظهار نگاشت و بجهت سهولت دریافت مرتب بیک تمهید و دو فصل گردانید وبالله التوفیق

دیباچه که جهت دیوان میرنجات نوشته شده

کتابه پیشطاق دولت سرای سخن نام نامی سخن آفرینی تواند بود که از سفتن گوهر دو حرف کن در صدف عدم مکنون بود و تنسیق شرقات مسدس جهات و مخمس حواس و رباعی عنصرات و مثنوی بیت بند

آشکارا و نهان و قصیده و مجانبات اعمال انس و جان و مجز طویل حکایات ندمان و ترکیب بند
اوصاف جیوان و ترجیع بند انفاس موجودات بیش از قیاس را برشتهٔ انتظام ذوالتیام کشید
وصف لعال نشین مجلس هستی یعنی انسان خاکی بنیان را که در بین بحر بی پایان و محیط بیکران
از زیر دستان بود به نیروی غواص عنایت شامله از حضیض قعر ناپاکی و قعر بی وجودی باوج
تاج اعتبار و سرافرازی بر کشید و این مشت گل را مخزن اسرار جزو کل و منزل مقصود سالکان
سبل گردانید ساکنان شهرستان معادن یعنی لعل یاقوت را که بصفای آبروی اعتبار جانی
و میزان انظار جوهریان دقیقه یاب بحسب قیمت غالی اند لعل شاب و رآتش ست که از معدن
جمادی خلاصی جسته متوجه بیت الله نباتیت کردند و راهروان نباتات یعنی لاله و گل که تا در
اقلیم شکفتگی و انبساط اند مانند سلیمان مسند سلطنت بر هوای وصول این نعمت
میباشند که بقرب ... بالکه بقلوب ارباب عرفان ... از هوس
دریافت این لیلی شیرین صفات چون مجنون بیابان گرد در بساط عناصر ... مزاج و
مزاج از زرد و خورد و خجل و انفعال و شکست و ظفر کسر و انکسار کیفیات بهوس این طلب ...
چنانچه این گوهر را از این کان و این دُر را از این عمان آبروی افتخار بخشید همچنین ...
از ساکنان عظیم الشان این مدینة الشعور که دار السلطنت سلطان ... است برگزیده
یکی را خواه نخواهی رتبهٔ منصب نجر و نزادان معانی و دیگر را رتبهٔ محرومی ترجمانی داده
و از دیده دریچه باین گلستان همیشه بهار بیخزان کشاده و صلای عام رخصت دخول
آن بهشت آباد در عموم آورده و از زبان در داده و منادی عنایتش ندای بشارت
انتهای إن لله كنوز تحت العرش مفاتيحها ألسنة الشعراء بگوش هوش ارباب دریافت
رسانیده درینحال من هیچدان قاصر بیان یعنی سیلی خوار امواج حادثات طالب
طریق اخلاص و نجات بچه زبان طریق حمد بپوید و بچه عبارت شکر عطایای لاتناهی گوید
چون اتیان بدان فوق طاقت انسان و خارج از وسعت آباد بیان ست عطف عنان
... بیابان ... و دریافت نکته سنجان می نگارد که چون عندلیب ناطقه که خوش نشین
سخندان شاخ در شاخ افشان این بوستان ست بران گلستان ... صفیر ریافته

وگاه بیگاه بپرواز جناح خیال بسیر آن بوستان بیخزان شتافته جهت سخن شناسان که همه
براه بازگشت سیاران این گلستان اند گلدسته از گلهای رنگارنگ سخن بدست خیال
بسته لابد در کندن این معدن روح فرهاد را بوصل شیرین معانی یعنی معانی شیرین بیعه
نقد فرصت خرج و گوهری چند فروزان در مخزن بیان درج نموده این درج
را مهری جز بکارت و شیرزگان سخن نیست و این عروس را پرده بر چهره دلربائی
بغیر از دیده دل وا کردن نه و چون مخزن را قفل ناچار و گنجینه را حارسی در کارست
که نامحرمان را از آن دست وصول کشیده و بیچه شرف پیچیده باشد باب این
بیت الصنم را بقفل ابجد مقفل و کشاد آن را بمفتاح دریافت حرف شناسان
محول ساخته سبحان الله عجب گلستانیست که گل و لاله این بوستان حرف غنچه لبان
نواسنج و خوش الحان و سرمه خوردگانش چون مژگان نیکوان حریف حرف نبر بانند
سخنانش شوخش را در قید آرامیدگی رقوم بازیگوشی طفلان دبستان مژده آزادی
شنیده و معانی بیانش را بی تکلفی عاشق لاابالی به معشوق رسیده شیرازه کتاب را از شوخی بیان
چون رشته طاقت عشاق از نظاره معشوق خطر گسستن و نقلهای نقل شیرین لبان را
که ریخته شیره حیات ست با کام پسند تریاکیان صحبت چسپان اختلاطی پیوستن گزیر قصاید
را دلربائی پس کوچه خم گیسو و نزهت جدائی قطعهها را دلکشائی فاصله خیابان آب و بیداران
این شبستان را بهر دایره دهانیست بزرخفی گشوده و عطر جهانگیری شکین لباسانش بر جراحت
ناسور دلهای عاشقان غالیه سود گلستانیست سیده بند و شکفته رویانش بی تکلف در زرد و پیوند
موخته بستگانش را چشم انتظار براه و رسیدگان که کی از راه انتظار رسند و شیرین کارانش
را گوش هوش وقف آنکه لذت شناسان این شهد را که انگشت پیچ زبان و دیده کی چشند میزبان را
تکلیف مهمان در کار و مائده سخن در میان و تکلف بر کنارست در و پیشانه بزمی چیده و بقدر
سرانجام طاقت خوانی کشیده اهل مشرب را شراب ریحانی و رباحین بسطوانی در جام راه انزا
حور و غلمان نکات بنجوای قطوفها دانیة بزحمت تحصیل کام نستانند که مبادا هنگام
سخن سرو و چهره بیدگیاش از غبار کسادی پر گرد گردد دیباچه جهت سیاق اندار

ایشان لوث نشده چنین پیدا است که نقشبند شعر با تماشای سخن سنت تحاشی نگاهی تازه در نظر
دارد از تخیل و دو خوابه فکر و خیال مردم صورتی بدیده تامل می آرد چنانچه این بیان سخن پیرا
سحر سخنان شاخ بر شاخ بلبلان گلستان بیان نمود از نقش از رنگ ساز و دفتری ملون که جامه
گلبندی بهار را در نظر بینندگان خوار گردانید برای مسند نشینان بساط سخن انداز داز
قلم و ابر آهو چشمان نرگستان شگفته روی باغ خیال آراید و از بهجه کلام شکرلبان شیرین سخن
برای نقل مجلس مستان معانی خوانی ترتیب نماید که جهت ترطیب دماغ می و مزه باغ و کنج فراغ
مهیا و آماده باشد **بیت** ما می ندیده ایم که نقلش بود ز خون * غیر از شراب سخنش اشعار با مزه
سواد الکن استقرار تعبیر از هر مصری از امصار و قطری از اقطار مانند فرخ آباد حسن معاشرت
و عباسی آباد جلادت و شجاعت و قزوین نرم خوئی و الفت و تبریز سلامتی و صحت و مشهد
مقدس جهان قشائی و شهادت و کربلائی تشنه لبی و مفارقت و جبین بد خوئی و نزاکت و خطای
بی پروائی و عجم مروت و شیراز مهر امهات عطوفت نهاد و بیجاپور عقوق اولاد و اصفهان
کثرت غنج و دلال و کاشان آرزوی وصال و قندهار شیرین سخنی و حلاوت و سبزوار نونهالان
سرو قامت و بحرین دیده تماشا و حیرت و شام غریبان بیکسی و غربت و مکه نمکیدن
لب شاهدان و مدینة الرسول پیام وصال مشتاقان و کرمان صبر ایوبی و نگران مسکر
معشوقی و دلکوبی از هر قسم متاع که بافنده دست خیال استادان دقت پیشه است
بیسته آورده اند و در انتخاب هر متاعی بجای پای دقت و استادگی و دندان
بر جگر افشرده پوشیده نیست که قبای شالی که در کارخانه خیال از موی میان
و زلف بتان و خط گلچهر گلرخان با تمام رسید زر لفت طلا و نقره بافیکه از خیال سیم
بتان و زردی رنگ دل باختگان انجام یابد بدان قماشش خواهد بود که دست
قدرت ارباب صنعت بپای آن رسد و از نظاره گل و برگ آن هر شاهی
ادای انجوبه کاری و سبک کاری کشد این باغ همیشه بهار گلستانیست که
انوری از تری انوار و ازهری برگی از بن ازهار و فردوسی نهالی از چمن
اشجار و فرخی گلی از بن انهار است چرا صاف باطنان روشن دل که ...

تماشای آن چه بهشت آباد یابند چون آب در حوض و جدول آرزوی فراغت ...
نخواهند تا کمال آرمیدگی سیر این بوستان نمایند هرگاه من مجنون بی پروا که در
بیابان بی تعلقی و سودا آگاه گله لیلی در جرگه آهوی خیال دارد و در گلکاری این
بوستان برای خوشوقتی دوستان باغ سوخته و چراغان چنین افروخته باشد روا است
که آتش طبعان پروانه وار بطوف آن سرگشته ولی پروا نیابند و از ... های پیوند که تا زه و
نیاز حسن و عشق این و نعمه همیشه بهار لذت نیابند شکر الله که این بوستان را نه تاراج این
و آن و نه از بستن تماشاییان چون در گرفتن چراغ از چراغ و سفر کردن بوی گل از ...
نقصانی نیست چندانکه مواید نعم ازین خوان آراسته برگزیند ... بر جا
و این شمع فروزان بدستور نخست صاحب ضیاست سخن کوتاه و قصه مختصر آنچه در
پرده بیان حسن صورت آن بمنصه ظهور کشیده سخن ست که از دریای محیط تجرد ...
دلجوئی و پای در گل رنگان گلزار تقیید نخست از و بند صورت تصوری و تصدیقی گشته
جهان آباد قلوب ارباب عرفان را مقر و مسکن میسازد و از انجا لباس موزون الفاظ در بر
کرده از خیابان زبان و دروازه آذان بکوچه هوش و دریافت نابیان در می آید
و گاهی در بنفشه زار خط رحل اقامت می اندازد و مانند آب زندگی در ظلام و بی نور چراغ
و تاریکی شام جان را تازه و روی مجلس اصحاب غازه میکند مدتی یاقوت روح یعنی
نفس همدم و همراز در خلوتکده پرده دل محرم بوده چنین مهمانی لامحاله بعنایت
گرامی که فران نقش نمک حلالیست آنرا که دیده بصیرت بینا و آئینه دل صاحب جلا باشد
بی اختیار بطوف کوی این لیلی نژاد ... آید و مانند مستان لا یعقل ترک خود داری
مینماید و آنرا که غبار دیده تیز ستد راه ... طریق تکاهل پوید محرومی او زیاده ... کسی گوید

دیباچه که بلباس اشارات خود تالیف نموده نوشته آمد

نیایش و ستایش کریمی رسزد که جامه اعمار انس و جان را ... زبان و بود ...
و ... یافته در رشته زرین خطوط شعاعی جهت تمام اطلس گلباف سپهر ...
آفته خامه صورت نگار هیولی را جهت خوش نشینان گلشن وجود تشجر قابلیت گلی شاخ هر شاخ

[illegible] ساخته و و خلوتخانه مرکبات طرح اختلاط آشنائی میان [illegible] [illegible] ریخته
[illegible] [illegible] پاسبان خواب سبزهای مخملی نموده و گره بند [illegible] کشائی [illegible]
از هم گشوده صندوق سبز خاک را لبریز گوهرهای شاهوار قدرت کرده و مصلح هوا را که انفاس
حیات بخش زندگانی شعبه‌ای از انست از کتم عدم میانجی آب آتش آورده آب را نعل شتاب
در آتش [illegible] انست کمیدان روزی خواران را نعل وارد و برگ گل بهاری را از آن سراپا
زبانست که بقطرات باران شکر نعمای الوان بلمرود میشمارد و جهت رسانیدن ارزاق بهیا پاش
که دست قدرت ضامن ایصال انست آسیاهای آسمان در گردد و این منعم حقیقی با وجود
پاکار [illegible] اشجار و دستیاران اوراق و ازهار در رسانیدن وظائف مقرره
[illegible] خوان النعم فرو [illegible] به نیروی فرمان امرکن و نفس نبات که خدمتگار یزدان
[illegible] حرکات [illegible] از تعب خدمت شبانه در خواب و شبانه بیدار
و در حالت بیداری و خواب این حارس مخازن نقود ارکان دیدبانان لطف پنهان
کوتوالان قلعه آسمان بنیاد و خبردار از سردر و لی برف و دم سردی زمستان تنورگلهای
بهاری برای پختن اثمار گرم و از گرم خوئی و چسپان اختلاطی تابستان و ربیع دلهای
سخت استخوان اثمار نرم و رشته صیاد قدرتش دریای محیط و عمان چون ماهی
بر خاک طپان و در ادای شرح قدرتش زبان آتش بیان شعله از بیم سهو و خطا بر
خود لرزان ست نباتات بفرمانش خاک خورده حیوان را چون دایگان مهربان
بشیر نضیج اوراق و اغصان می پرورند و ریشهای درختان چون خدمتگاران
چابکدست برای آسایش [illegible] روائح حریر گلهای بوستانی را می گستر
بمفتاح گشادکارش طیور را از ریاض عدم به قلعهای در بسته بیضه با در می
آیند و غنچهای گلها بهدایت و سیاقت حضرت ایمائیش پا بدامن
پیچیده از کنج [illegible] شاخها برافراز منبر [illegible] برامده جلوه گری
می [illegible] درخشان برق را [illegible] قطرات ریزان باران
[illegible] و این رشتها که تابیده دست قدرت ست قباهای

انداز [illegible] خوبان بیان سرو تمثال سیه و ند و گاهی که صورت آشتی بنجوای [illegible]
[illegible] مخالطت صورت هوای سنجانه خیال صورتهای بر می آید و گاهی که فرمان قهر بخش
چون ناخن سباع گره از رشته وجودش می گشاید و قوت غاذیه را بی زبان سخن طراز خادمان
چهارگانه جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه مطیع و فرمان پذیر مصوره رای سیاه حکمی خامه موهر
موکافت نسبت خویش قلم در پذیرائی تصویر در راه سرعت امتثال اوامرش نقش سوخته
صبح را سواد از شب ظلمانی و در حقه طبیب حکمتش برای مومیا کردن شکسته دلی باد شبها
تار را خاصیت مومیائی انسانی و کالای خورشید را در طریق اطاعت از فروغ [illegible] داخل
بر میان استوار و دریا از پژوهش فرمان خدا جوش کلفت بفراغ [illegible] از دل
بر کنار است عقد اخوت سیارگان باوران آسمان در هیئت گوش بر آواز [illegible] یکایک
محکم و حال طبائع کلیه از تشویش چگونگی مانند بود و انتخاص کائنات [illegible]
فرع فراست دریافتگان دقائق از معقولات اول [illegible] در عقال حیرت [illegible] پدید بینائی
حکمای حقائق بین از سیاهی شبهای جهل مرکب در خواب غفلت است و لهذا ابدا
بر رشته و پیوند محکم بسته و بال الوان طیور رنگهای عشاق را بی طپیدن در هم شکسته انسانرا
که در صف نعال مرکبات جای دار دگنبد بلند دوی آسمان را از عقل دور اندیش کرامت نموده
و مذاق رغبت عباد را از چاشنی حلاوت اطاعت پیشوای ثقلین و رهنمای خافقین لذت
بر لذت افزوده این برگزیده را چون عقد آخر تمامی عدد جامع فضائل پیشینیان ساخته و
آئینه خاطر انورش را از زنگ هواجس خیال غبار پرداخته نور شمع ابد فروغ شریعت غرای او
از دود ظلمت ادیان منسوخه چون ثعبان عصای موسی [illegible] این هر دو [illegible] این چراغ
خورشید ضیا بینائی تیره طبعان ظلمت جهل مرکب را آزموده این آسمان خورشید نشان
را از دوازده برج امامت [illegible] آن را باهم اثر قران سعید [illegible] موجب استحکام
شریعت کرده و شنوند [illegible] این گوهر والا را دست بدست [illegible] اوامر و نواهی
یزدان سپرده صلی الله علیه و آله و بعد مراتب اذهان باریک بینان [illegible]
که عندلیب آشفته بال پریشان حال خاطر در پرواز حدائق مختلفه [illegible]

[illegible] الاستعارات موسوم و در سلک مصنفات افضل اقالیم [illegible] را نظم [illegible] چون نامه راز

منظوم بود گذار نمود الحق گلشنی دید شگفته که ریاضش مانند غنچه تبسم خنده جلوه گر و عطر [illegible] و سنبلهایش

را چهره و لباس دلربا و خوش قماش انبساط سیر آن گلستان که سایه انش را از عطر گلهای

کیفیت باده و ریحان حاصل شود چنان اقتضا نموده که این پوشیده رویان را که در هودج

الفاظ غریبه از نظر تماشائیان مستور اند بطلیه‌ی این ترجمه‌ی عبارات فارسی که حکم آیینه بنما دارد مجلی سازد تا بعضی از ارباب فطرت را در تماشای جمال آن دلربایان نابلدی طریق

بیگانگی الفاظ سنگ راه نباشد و این جامه که باندام دلربایان گلفام به تیزی ذهن جدید

بریده [illegible] بسوزن نوک قلم در رشته‌ی پیچ و تاب رقم باتمام رسید توقع

از مکارم اخلاق ناظران این بوستان آنکه اگر خار اغلاقی در پیراهن ثنا بر عابد [illegible] از

[illegible] از رخ دامن [illegible] داشته از ما گیرند و عفو و اغماض را بر طعن و تشنیع بیهوده بینند دیباچه

که بر بیاض [illegible] نوشته شده سخن که بجادوکاری معانی تازه سامری

دار سفینهای گاو زبان را گویا و انوار آثار روح الامین معانی را در لبالب دیجور نقوش و رقوم

دام فریب دلها نموده کلیمی است که از صحرای تحیر و بزوستانی آشنائی رو به طور

نفوس ایشان و وادی ایمن دل و شجره‌ی زبان که بصفت اَصلُهَا ثَابِتٌ وَفَرعُهَا فِی السَّمَاءِ

در حدیقه‌ی مدینه‌ی السلام دهان انگشت نماست که دیده‌ی نفوس بشر را که هر یک در مصر

وجود خود کارکنان قوی و حواس را مخاطب بخطاب اَنَا رَبُّکُمُ الاَعلیٰ

میگرداند در ربقه‌ی تسخیر و فرمان برداری کشیده سحر نظم العصای قلم چون دو مصرع بیت

از هم شکافته و بر بنائی سر [illegible] نهان عصای [illegible] تما که قصب السبق سخنوران لقب دارد بهم بافته

[illegible] ان حجم [illegible] این لفظ و معنی که بر رخ سحر [illegible] خضر سبز پوش خطرا پیشوا ساخته و با آنکه

سلیمان وار [illegible] سلطنتش بر هوا گسترده می باشد [illegible] در قفا آثار صماخ رحل اقامت

انداخته موسی [illegible] از [illegible] کلام آوازه‌ی کلیمی [illegible] مسیحائی بوسیله‌ی سخن مخصص

[illegible] را [illegible] ست با آنکه دامان تقدسش آلوده‌ی غبار تجسیم نیست ماده

وجود عناصر افلاک گردیده و هر چند از آلایش نسبت علو و سفل مبراست ریشه نهال

طوطی مثالی ... سخن ... باران دیده اگر کسی را در صدق آنچه خامه بیضا رقم ... اعجاز بیان ... اشتباه ست کلام خدا که بیان امر جناب کبریا نموده بعنوان انّی ... امر ... اذا اراد شیئاً ... بران گواه ست سلسلهٔ اعداد و معدودات از زیر بار صورت حال باطن گویندگان از آئینه حسن تالیف و پیدا و سوید است کلک مطالب فصیح و شیرین از صورت کار حصول و مشاطهٔ عذر خواهش توبه صاحبان افعال ... تا از خود شمرده چندان بر خود پیچیده که در خانهٔ ... معقد ارتا و زان قدر از و یافته چنان بلنگر نشسته که میزان بیانش سنجید تا آنکه متمون فلک ثوابت بافضل اطلس پوش و سندس حیات مجمل و خوابه ... و زر و تب برای او ... مفروش ... معاشرت ... پروای در جلد بر بیاض خزیده و چون تم در خاک ... فهم افتاد ... باندازهٔ خواهش هر کس چندانکه از چشم سخن گزاری واشسته ... گفته و مطلب ... پرده ادب تابینی ادا نموده که شنونده بچشم خود شگفته خط را از ... ی سواد ... خوبان و بیاض اعجزه ید بیضای موسی ... عمر انست عاشق رسیده و معشوق رنجیده را در مجلس ... چون ... مقتضا الیقین ... هم بسته شاه و گدا ... ولی ... اندیشگ لیلی را با هوای مجنون محبت مجنون با لیلی طفل بدخوی کله گزاری در آغوش دایه رضامندی سرست ... ست ... آرمیدگی ... پشت ... بلندی آسمان ... غزلهای ... و ... پشت هر سفینه قافله گاهست که مسافران دیار عدم با مستوطنان شهرستان وجود در آنجا هم صحبت میباشند و سواد بر بیاض ... که معیار نقد کلام هر کس را ... سخن ... شناسند هنرپا ... چون ابهام ... سراپا سوش ... هر کس ... چون سرمه بچشم کشیده و در سواد جهل ... سخن شناسی چون آب ... پای در دامن پیچیده و حدیقه ... با بیاری ... بارش طباع دریا دلان سرسبز ... و گلبنهای هر گل این گلستانها ... انفاس مسیح دهان شگفته و خندان میباشند داماد ... چنین که هم پیراهن گرفتن ... معشوق ست از دست نتوان ... هنر ... را باختیار هر جان و دل نتوان ... داد غافل میباشند که سخن ست ...

نهی [illegible] بنت سخن است غیر از این سخنت حسب الله [illegible]

خامه قدران نوشته اند از آثار مبارکی فال [illegible]

نبوی و خجستگی احوال ملت مطهره مصطفوی یکی آنست که پادشاه زمان مالک رقاب

دوران بتبدیلین قول و فعل اثبات دینداری و اطاعت و انقیاد و فرا این

خجسته [illegible] نماید و مشعله هدایت بر سالکان طریق رستگاری کشاید از آن

بر و مست همت حق شناس و دوست آید و از مصحف اعتقاد درست و عزیمت صحیح سوره

مبارکه اخلاص خواند اعمال ستوده اش مصداق اقوال و رسوخ عقیده اش ثابت

بگواهی [illegible] چشمه آشنای روشن و ریاض شریعت به نوری گلشن که اعلی

حضرت خدیو زمان فرمان فرمای ممالک عراق و ایران صاحبقران حضرت پناه اقلیم

[illegible] نوی و دستگاه گوهر تجرید و تدقیقه یابی آگاهی درة التاج سلطنت پناهی و صاحب

کلاهی گل [illegible] بهار گلشن خلافت عظمی نهال برومند حدیقه دولت لم یزلی منتهی شعشعه خورشید

جهان کشائی پیرایه پوشش عرایس دادبخشی و ملک آرائی روشنی بخش چشم فتح و ظفر

منظور انظار کارکنان قضا و قدر السلطان بن السلطان بن السلطان بن السلطان بن

السلطان بن السلطان الخاقان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان

[illegible] فروغ طلعت گیتی ستانی شه صاحبقران عباس ثانی که ضیای آفتاب

جهانتاب فلک سالت نور ماه تابان آسمان هدایت و ولایت اند در تمیمی که گوی

امتیاز و پیشی از سلاطین سلف ربوده اند خداوند و نواهی الهی اتبع در سیاقت از [illegible]

ناموسی مقال مخدرات [illegible] عرفانی نموده و براهین فرمان [illegible] جهان از

جنس افعال و اعمال پیرایه برهان نموده و چون [illegible] این کتاب کریم و قرآن عظیم که طاوسان

قدسی آشیان معانی و فضای آن اوج اوج در پرواز و [illegible] مکم و محکم مشابه نشار

الا [illegible] هم آوا [illegible] شاهدان بهشتی سرشت و [illegible] جلوه گاه و شاید [illegible]

[illegible] ذاک [illegible] قطوفها دانیه با ثمار گوناگون اعجاز [illegible] جلاوت

بخش [illegible] ذاکرات دل و قوت و انست [illegible] لا ذهب [illegible] این [illegible] بهار

ارجمند [illegible] صاف اعتقادی که از چشمه سار خدا شناسی [illegible] دارد [illegible]
[illegible] جمله عنوان گردید و حسب الفرمان قضا جریان فلان غارس نهال و
نقوش این بوستان اعجاز اثمار خلد آثار شد امید که با ثمار عمر دوام و حصول مرام که میوهٔ شیرین نخل
الهی است شیرین کام باشند.

در تعریف میرزا معزالدین موسوی سبزواری

مشهور ایشان بجز زادان معانی و مخیلان قوافل آسمانی که ارواح اطلاق و قدوهٔ
لاقیدی بساحل دریای قلوب عرفان و عیانیهٔ قلب [illegible] چون ماه کنعان نزول
سفر مانند مانند اوراق ازهار و نقود کامل عیار نثار در روش و رازن انظار و ترقی پیشگاه
و کنار شعور و اشعار ذوی الابصار جلوه گری می‌نمایند و چون خضر و الیاس [illegible]
و بر [illegible] تحت الظل از سر دو نگاه پوی می [illegible] در عین [illegible] و اقامت نزول
اندامی حرف و لباس تنهای نقوش و پیوراج مشک اند و کلمات عنبر آلود
که هم ایشان را منزلهٔ بال و پرواز و هم مشابه پیمانه سرشار بادهٔ اعجاز و هم [illegible] و هم [illegible]
قاطعان طرق در اندران است مبیا شد و این لب قشر نما و این پوشیده پوشیده مانند [illegible]
امتزاج مانند تشخص مزاج که نتیجهٔ آبا و امهات کثیرست با آن پیرزادگان پوشیده رو و در رنگ
گل رعنا با وجود اختلاف دم از اتحاد میزنند و از انحراف و انزیاغ آنها از منهج اعتدال چون
صورت آئینه ناخوش نما و در نظر ناظران معانی دگرگون می نمایند و از اینجاست که اقلام سقم
نگاران را در اصلاح این طفل مزاجان که نسخ چیتی شد ارو سبک جولانی نسیم بهار
اند خاصیت چوب ادیب و در رشتهٔ سطور مسطورات منظوم و منثور مقابله
نبض مریض انگشت طبیب ست چون زبان [illegible] بصحت و بانت داری موصوف
و چون علیهٔ اصلاح تحفة الغیب معروف میباشد و نگارندگان [illegible] که در
حقیقت منتخب و بهترین [illegible] التجار خریدار متاع غذای روح و روان در
دار [illegible] لیلی و شان [illegible] حرکات معنی را مجنون طبعان بادیه [illegible] پرستی کرده اند
[illegible] بر خود سری اندی رسانند شریک غالب شعرای [illegible]
و نسبت ناقلان کلام منشأ قماش سخن نسبت گلفروش به [illegible]

... پیرایه این و دیباچه میکشان ذهن است درین حال که ... ارباب ... صاحب

کمالان از شیری منت پذیرد و در خیال بهمری و خیر اندیشیش بمانست ... خصوصه ...

ناقل قابل را ... و نفع این معامله باو عاید گردد مصداق این کلام صورت حال اعری ...

الکلامی ست که مودبانه وطبیبانه و مشفقانه بجال مکتبیان دبستان الفاظ و زادگان

طبع مجتاج عباسی ... رب لطیف مجید محمد طاهر وحید تشریف رسیده

تجامه دقت پرداز جیرهای این ... دوستیزگان نموده با وجود نهایت دقت بشراکت

همراهی این ناظم بادیه بیدماغی ... و تلال آن را بپای تفتیش و تفحص پیموده

این ... را شناخته سیر و سراسر روی صاحبان دریافت

اهل ... نده را رهین منت خود ساخته وقتی هریک از غریب زادگان معانی

... با بند سواد رقم را بو الحجبی شناخته اکنون این خوان آراسته برارباب

ذوق سلیم ... و ... بان را در دعوت مهمان طبیعت حضرت خلیل ست والسلام

بجهت خاتمه جامع عباسی نوشته

که نسبت خرقه اش بسلطنت الهی رسد و به جامع مرقع پادشاهان تفاخر نماید لیکن

جامع عباسی مسائل شرعیه تواند بود که دوستداران آل رسول سید بیضای یکدیگر

بسوزن اقلام و رشته مداد و حریر قرطاس در خیاطت آن بدل جهد تقدیر ساینده

باشند و عیار محبت و دوستی خود را باهل بیت در تخمیص این امر خالص ظاهر ساخته

یقینکه منسج و نساج هریک را جایزه اجری جدا از خزانه انعام عام الهی کرامت خواهد

شد در خاتمه شرح فارسی که بر رساله

خلاصه الحساب نوشته شده

ابکار افکار منظومه و جرائد بدائع علمیه منثوره را که حسنش یوسفی و غنج

و دلال زلیخائی ... آشفتگی دواوین و مجار ... رسائل هریک را

... و آرایش و طیب مقابله و تصحیح میدارد لهذا تماشائیان ...

... سراسر روی آن از روی تفکر و تدبر نمایند و حک و اصلاح هریک از ...

مثنوی ... آراسته بزیور رهتیقت مسیدار ند الحق بیار مسکر دیگاه ... تاسیس
... شریف اگرچه در اخراج این سلاله فطرت از صلب قوت بشیم حکم آباد
در ابا د اولاد دار دولیکن موفق بتوفیق حضرت اعداعزی معزالدین محمد بلکرامی
اندیشه و متقاشق ذهن دقت پیشه در تحسین اشکال عرائس شکیله این کتاب و تصحیح
خراید ستقام که سکان گروک سرای دوائر و صدر نشین پرده های الفاظ این کتاب اندسی
بهار در آرائش اوراق درختان و تشخیص بقراط و جالینوس ... در تدبیر علیل مزاجان بکابیت
در ازاله زحمت صاحبان فراش این بیمارستان زحمت بسیاری کشیده و در پی
هریک از وحشت زدگان آهو طبیعت این مشاع بیابان ها دوین اکنون ... او در این
نسخه اگر برهان فرنیت فرع بر اصل نباشد مانع ترجیح اصالت الامر ...
انشاء الله فراخور سعی در رضامندی این نیاز منقنا ... جو رخواهد بود ...
لم بر نوشته میرزا فصیح مرحوم نوشته ...
گزاران عشق را تقرره باد که بار دیگر ترکیب این چهار عنصر قصیده ای وجه ... نموده
وساقی خمخانه فلک صافی معانی را در شیشه دل پر حوصله پیموده دریای معانی را نثار گوهر
افشانی کرده ولسان شعر سحر نگاری شیوا بیانی قریب قصه پردازی و داستان سنجی
و شور انگیزی شیرین شده سبز ده این خوش کلام اگر در و پز و هان کوه عم از صلب فرها د و تاج
شاهی از سیر رو پر گیرد روا باشد و اگر بحر دکان سینه و کیسه جوز نشا باشس آن پرداز بد
سبحان الله الحمد که بر همگنان ظاهر شده که خامه عنبرین ختامه من اگر بسیه جال دوات کذب ...
پیرائی هراسیر شود در آرزوی مقدم استخلاص آب سیاه در چشم آورده لفظیکه غیر واقع باشد
بر زبان نمی آرد درین صورت گفته و نوشته هر احین صدق و محض صواب باید انست چندین
هرزه سرائم که در صدق قول خود ابلغ و مبالغه نمایم **مصرعه** تان چه باشد وسعت
جائی سخن :: باز دحام اشخاص معانی تنگی نپذیرد و نغمتهای معانی را از مائده خوار رکن
موزون کلامان و هنری پدید باید و یکری را هم اگر سمند فکر ... برین باشد گر ...
دراز داگر دست طلب باشد نمرستان شاخسار سخن دراز کن انصاف بالائی

سخن است چه خوش آینده مینماید از دانش طرازیکه او فهمی و نکته بیانی را چون دل در سینه گرفته باشد من که ادا یافته ادا های نازکم چندین ازین اشعار طرف می بندم با عجبا از گل و می خوار از مل نه بند و الکنون چنینی خواهم که جلوهٔ این سیاه پوشان را از کمال معنی پیرائی ملاحظه فرماید و ناخن طبع حدید الفکری که پهلوی ادا های نازک را خار و بایه سخن را تخت دان سپرده اند دیگر مرا چه احتیاج گفتن حق تعالی ابکار اشعار آن یگانه آفاق را چون او محبوبی ندارد و بهر گوهر ز آفاق و بقا عدیم الدارج کمال کرامت کناد بالنبی و آله الامجاد

در جواب مکتوب حاکم ملتان که بذو الفقارخان حاکم قندهار نوشته شده

از زلال عذب الفت و اتحاد و نامه معین مودت بود انگلی نامه محبت ختامه فلان که از سرچشمه یکتا دلی و منبع دوستی و یگانگی تراوش نموده مانند سحاب بهار و ابر مدرار که در حدیقه مشحون بریاحین و اثمار بارکشا یدفیض در و د ارزانی داشته گرد نشان طریق بیگانگی و کلفت و هم تحمل ملا از ریاض التیام و الفت گردید و گوهر آبدار مراعات قرب و جوار که در اصداف الفاظ آن بحر مصادقت و ولا مکنون بود بغواصی غور اندیشه دقت پیشه بدست آمد و پسند جوهری دریافت گردید و واقفان حقایق عالم کون پوشیده نیست که مراعات قرب جوار بدلیل عقل و نقل بر ذمت همت کافه ام و اصناف بنی آدم عموماً و حکام و کارکنان ثغور که این معنی ازین گروه خیبت بیشتر تعدی بکافه رعایا و برایای نماید خصوصاً واجب و لازم است که پیوسته یاد ر بافتگان این امر خیر انجام سلسله جنبان ارتباط و التیام می باشد لهذا بایالت پناه فلان که فاتح ابواب آن شده بود و سالک طریق آشنائی گردیده چون شمیم این معنی از بوستان طور آن و الاجنیاب بمشام اطلاع و آگاهی نرسیده بود بنا بر مقتضای ظاهر دران شیوه خود داری نمود الحال که آن دقیقه شناس احراز قصب السبق لفضل للمتقدم نموده بادی این امر شریف شده اند برین خیرخواه عباد اقتدا لازم است که مراعات این امر و تشییع کند تا رفع اعمال ترتیب و وضع و رفع قطع نسبت نماید در باب جناسی که فلانی با نتمام آن مامور است تعاری فرموده بودند که تفصیل آن بنظر فلان رسیده تعجب فرمودند که با وجود ربق روابط سلاطین چه در ار

بروج برتری و شرف تحصیل اجناس سطور نحو دیگر و در نظر آشنایان و بار بیگانگی بر دوش بیگانگی
بست شبل است شیمه کریمه نجیبی آن بود که پی تحفه‌ای از سر کار آن نجو متاع دقیقه‌شناسی طلب کرده شود دستور
نخواهد بود که تجار خریدار بهر طرفی از اطراف و قطری از اقطار که روانه میگردند چون آوردن اجناس
شایسته مراتب حسن سلیقی و وقوف آن جماعت است بعضی تفصیلی از منسوبان درگاه والا
باز یافت می‌نمایند که باین تقریب خدمت سگالی خود را به ایستادگان پایه سریر
خلافت مصیر ظاهر سازند و تعجب دران است که بعد از ~~اطلاع~~ آن ذره سمار طرز دانی
بر تفصیل مزبور روابط سوالف سلاطین جنت‌مکین را منظور نداشته به فرستادن اجناس
مفصله فاتح ابواب یکتا دلی نگردیده اند یقین حاصل است که وقوع فلان مقدمه که در نظر
والای سلاطین چندان وقعی ندارد مخرب اساس دوستی که معماری چندین بادشاه دقیقه‌رس
حقیقت آگاه تشیید یافته باشد نخواهد گردید و نواب فلان را از اقدام برین امر غیر
از رفع مظنه کوته اندیشان چیزی دیگر ملحوظ و منظور نبود و مظنون چنان بود که بدستور یکه در
زمان نواب فلان این خرابه بسقید باعث گرد آلودگی منهل عذب دوستی طرفین نشده
بود و نخواهد شد الحمد لله بعد از مفتوح شدن آن دیار نامه مودت ختامه مشتمل استقرار دوستی
قدیم ارسال داشته چون دنیا و ما فیها در نظر همت ایشان وقعی آید اعلام فرموده بودند که
استرداد آن ملک بغیر ازین مطلبی نموده و چنان نیست که این حرکت موجب تزلزل
ارکان دوستی قدیم شده باشد و هریک نفائس بلاد که رقم اختصاص بران کشیده
شود در عوض متصرف کارکنان آن دولت عظیم الارکان داده خواهد شد و از آن طرف
بغیر از ترک آشنائی و بیگانگی امری ملحوظ نگردیده و با وجود وقوع این مراتب طلب داشتن
اجناس مفصله از اقتضای ظاهر دوری نمود چون در باب رفع کلفت جانبین و اصلاح
ذات البین باین خیراندیش عبا دالله مصلحت دیده بودند بخاطر دوستی اندیش
چنان میرسد که چون چشمه سار یکتا دلی نخست از حرکت آن طرف غبار آلود کلفت گشته
اگر در صدد افتتاح ابواب یگانگی و دوستی باشند بتقریب جواب نامه که
قبل ازین فرستاده شده بود سلسله جنبان مصادقت و موالات گردند

مسوده مکتوبیکه از جانب بیگلی از حکام سرحد نوشته شده

چمن طراز حدیقه همیشه بهار دوستی و ولاء بهارافروز بوستان صدق و صفا باد (؟) غنچه شگفته انحاد و گلدسته ریاحین یکجادلی و ورد اقاحی نامه صداقت ختامه مودت عنوان و مکتوب دوستی آثار خلعت نشان فلان در ساعتی فیروز و زمانی مسرت اندوز بزم افروز محفل عیش و نشاط و تحفه نثار خوشدلی و انبساط گشته از نفحات روائح دوستی و خلت و نتایج التیام و یکجهتی را معطر و شمایم یگانگی مشام الفت و اتحاد را معنبر گردانیده بود از حضور مفتوحات مسرت بی اندازه حاصل گشت الحق که در تشیید ارکان و سد ثغور بی بقای آن خیالات امر یکه پسندیده گذشتگان و زبان زد آیندگان تواند بود همین شیوه ستوده الفت و اتحاد است که شمیم بستان سرای نیکنامی و شیرازه کتاب خوشدلی و شادکامی است گروهیکه بعینک دوربینهای عاقبت بینی شاهدان دقایق این معنی را در بزم حضور مشاهده نموده اند در سلک این مرام و حصول این کام اهتمام میفرمایند یقین حاصل است که آن سرحلقه ارباب دریافت که در شیوه وارسیدگی از همگنان پیش و در مراسم پیش بینی از سالکان این طریق در پیش اند بمعماری رای رزین در تحقیق و تشیید این بنای استوار خواهند کوشید چون دوستان را ارسال تحف و هدایا بدوستان و آمد و شد ارمغان فیمابین ایشان در حقیقت بمنزله پود و تار لباس مودت و یگانگی و شاهد دوستی را این لباس زیبا و این پیرایه خوشنماست لهذا بعضی از اجناس این دیار که تبار بود مخصوص گشت

مکتوبیکه از جانب قورچی باشی آذربایجان بوزیر اعظم خواندگار نوشته شده

پیوسته ریاض دولت و اقبال و گلشن حشمت و اجلال دستور اعظم و مشیر معظم از رشحات سحاب عنایت حضرت یزدان رحمن و هبوب نسایم عاطفت خالق انس و جان در اهتزاز بوده از اثمار مرام شیرین کام باشند بعد از اهدای تحف ادعیه وافیه و ارسال هدایای اثنیه صافیه مکارم ارقام پیرایه لوح اطلاع می نگارد که بمضمون آیه کریمه أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ بر هر فردی از افراد انسان امتثال اوامر سلاطین معدلت آئین و اجتناب از نوا

پادشاهان سعادت قرین واجب ولازم و فرض و متحتم است که در ضمن رعایت امنیتی آفاق

خالق انس و جان و فرمان پذیری پادشاه دوران بوقوع آمده باشد چون

بنا بر مراعات رفاه حال عباد و امنیت و آسایش بلاد و بساط دوستی و اساس مصالحه

فیمابین پادشاهان طرفین و سلاطین جانبین گسترده و افراشته و سرچشمهٔ تناقض و خلاف

بگل حکمت انباشته است لهذا از بدو وقوع این امر شریف منسوبان این دولت ابدمدت از بیم

نقض آیین ولا و بازخواست بندگان اشرف و اقدس ما ولی هر مرتکب امری که منافی آیین دوستی باشد

نگردیده اگر خلاف آدایی از اکراد بدنهاد که از خبث طینت همواره در صدد آزار و اضرار خلایق

اند بظهور رسیده تا دیده و ناشنیده انگاشته اند و این معنی موجب زیادتی جرأت آن ناعاقبت

اندیش گشته بیشتر از پیشتر سلسله جنبان مفاسد و شرور شده اند و خود را بمضمون اَلْفِتْنَةُ

نَائِمَةٌ لَعَنَ اللّٰهُ مَنْ اَيْقَظَهَا در معرض بازخواست نشأهٔ اولی و اخری در آورده اند با آنکه

درین اوقات تقی سلطان که یکی از زمینداران اکراد و سررشتهٔ فتنه و فساد است مکرر

بسر راه تجار و مترددین و آن آمده مبلغی خطیر از مال ایشان در معرض نهب و یغما در آورده

و چندی را تیر تیغ بی پروایی مقتول گردانیده و با آنکه گوشمال و استرداد مال از ایادی

تصرف آن کوته اندیشان بدمآل به نیروی اقبال بیزوال مصون از اختلال با سهل وجوه

مقدور و میسور است بقصور اینکه مبادا تلافی این امر محمول بر نقض عهد و پیمان گردد و

بندگان این دولت محکم در صدد قلع و قمع او در نیامده مکرراً در آن باب بحکام جلیل القدر

سابق و لاحق و آن اعلام نموده مترصد آن می بودند که حکام و آن بتنبیه و بازخواست

آن خار راه از راه مسلمانان قلع و قمع نمایند تا امروز بعد از آنکه بدستیار اقبال عرض

نمود و تنبیه خواهش نمودیم تکاسل جسته در مقام تادیب او در نیامده اند و اهمال ایشان

درین امر باعث زیادتی جرأت او شده در هنولا دیگر ارتکاب این قسم امری شنیع

نموده جمعی کثیر از عباد الله را طعمهٔ تیغ هلاک ساخته بعضی از محصولات الکاه متعلقه

این حدود را در معرض تقسیم در آورده اسباب و اموال جمعی یغما نموده در روز

بروز بیشتر از پیشتر مواد خودسری و گمراهی و طغیان گرد و هیچ مواد فساد میکرد و نشاید که

بحکام جلیل القدر آن چون در هر سال تجدید میباشند بعلت بعضی مطالب که ایشان در آن باشند یا عدم فرصت تنبیه و تادیب آن ناخوشناس قیام مینمایند و چون امر خسته رفته رفته منتج مفاسد کلید میگردد و این معنی بنائر مجال سرایت نموده موجب مناقشات عظیمه میشود لهذا این خیرخواه بجهت انسداد راه عروف ارباب غرض حقیقت حال او را در معرض اظهار و اعلان در آورد که اگر از جانب تخت آنجناب دفع و رفع او خواهند نمود و دانسته کس یقین نمایند که با این امر قیام نموده زیاده ازین نگذارد که در گلزار همیشه بهار صلح و تقسیم خار پر آزاری ریشه محکم گرداند و اگر چنانچه بعلت اشتغال و موانع سپاه کینه خواه آنطرف را فرصت سر انجام این امر نباشد چون حقیقت واقع در معرض ابلاغ در آمده و یقین واصل است که احتمال نقض عهد بخاطر راه نخواهند داد این خیرخواه بسهل وجوه آن بد اختر را با تبعه و لحقه آواره دیار عدم سازد و غرض که من بعد دیگر آن فتنه انگیز واقعه طلب را مجال تردد نداده بعون الله ارکان حیاتش از بنیان قلع و قمع خواهد کرد

کتابتی که از جانب میرزا شفیع اعتماد الدوله بصفدر خان نوشته شده

مرآت چهره نمای بهشتی لعبتان دوستی و محبت و گلزار همیشه بهار ازهار اظهار التیام والفت اعنی رقیمه کریمه که بصفدر خان ارسال داشته بودند در هنگامیکه اعلیحضرت والاتبار خدیو سکندر لشکر جم اقتدار نقش خاتم سلیمانی ظل خورشید فروغ حضرت سبحانی اشرف واقدس خاطر همایون از امور ملک پیرائی من جمیع الوجوه جمع فرموده ایلچی پادشاه والاجاه روم را رخصت انصراف ارزانی داشته بودند و الویه دولت و اعلام اقبال بفیروزی و اجلال بدار السلطنت اصفهان که مقر سلطنت و مرکز دایره جهانبانی و خلافت است نهضت می نمود رسید و از نسیم تبسم یکتا دلی دهان غنچهای گلبن اتحاد لبریز تبسم گردید آنچه در باب تجدید مراسم اتحاد و الفت که از بدو طلوع نیر عالمتاب دولت ابد فروغ این طبقه علیه فطهر پادشاه جهان آرای آنسلسله جلیله که چون علاقه محور خورشید و ماه مقتضای ذات فیمابین شدید و مستحکم بوده نگاشته خامه مطلب نگار شده بود الحق در عالم ابتهاج که اجزای آن رشته دوستی دست هم بدان آمیزش هم دارند چه خیر شدید انتظام صداقت والفت

توانند بود که بنای آرایش بلاد و آسایش عباد به پشتیبانی این امر قائم است اساس آن از صدمهٔ
تزلزل حوادث دوران و تطمهٔ نیرنگی اوضاع نشاء امکان ایمن است و از اینجاست که
خواهان لیالی و ایام در رعایت این معنی مبالغه نموده اند و جمعی از بندگان دولتخواه طرفین
که بمقتضای خیراندیشی در پیشگاه ضمیر مهرنظیر پادشاهان ذوی الاقتدار بعرض مطالب یافته
باشند لازم است که بجای آورند مراتب آئینه خاطر این طبقه جلیه را از غبار کلفت مصفی سازند و شرح آنکه
در باب جنود اوزبک که بسبب توجه پادشاه والاجاه تسخیر باوراءالنهر پای در دامن احتیاط
کشیده و هر کس تا خت خراسان نمیگرد و صورت یافته بود کیفیت محاربات قزلباش با غلبه و تلاش
و استیلا و اقتدار این گروه نصرت پژوه به اصغاء نوابعالی ظاهر است در آن باب تصریح ندادن آن
وا رسیده آگاهی را اولی میداند اما آنکه در باب مقتضی داشتن شیوهٔ التیام شده بود مدار باب دانش
و بینش ظاهر است که از بدایت ظهور این دولت ابد پیوند همیشه پادشاهان اطراف و اکناف
بمعاضدت و مظاهرت این خاندان ولایت نشان از اعادی گوی تفوق و رجحان ربوده
اند چون پادشاهان والاتبار سایهٔ رحمت پروردگار اند بمقتضای لوازم ظلیت همواره از مشرق
عنایت ازلی قرین استفاضهٔ انوار جهانگشائی بوده اند بیت در آن مقام که خورشید
چهره افروزد + بنور شمع و فروغ چراغ حاجت نیست + شرح آنکه در باب فرستادن ولد علیمردان
خان نگارش یافته بود بر آن حق نعمت شناس ظاهر است که مشتمل غضب دو حق قدیم بسبب
شورش آن حق نعمت ناشناس آلوده غبار کلفت ست با وجود شیوع قضیه جانگزای مستغرق بحار رحمت
یزدان سپهرنشین اورنگ خاقان خاقان عنوان مکان علیین آشیان که تا سور دلها هنوز نمکسود ان ماتمست و جلوس نوا
همایون اشرف و اقدس داعلی بر اورنگ سپهرپایه جهانگیری آشوب سنائی که وقوع هر یک یگانگی از وسیلهٔ آشنا
و رشتهای محک عیار محبت آزما بست هر گاه لوازم تهنیت و تعزیت تقدیم رسیده باشد بندگان اخلاص
آئین را کجا جرات اظهار آن معنی میتواند بود همیشه فاتح ابواب مکاتبات محبت طراز بوده بار جاع
مهمات مسرور سازند

نامهٔ که بیکی از سلاطین کامکار نوشته شده

مرآت مصفای دوستی و محبت و عینک دوربینی استیام و الفت
گلستان همیشه بهار الفت و وداد دوستان پرداخته از خس و خار کلفت و فساد

اخوی نامه موالات رقم فلان الدوله والا چراغ انور در محفل اتحاد والتیام و بزم آرای
مجلس نشاط و انبساط گردیده بود بنسایم آن نوبهار یکتا دلی از هار گلستان محبت در اهتزاز و عندلیب
مکالمه نهاجانه در پرواز آمد لیکن در عالم عنصری و نشاء هیولائی باریک بینان دقیقه شناس آغاز دوستی
و محبت امری نشان نداده اند چه چیز شریف تر از این معنی تواند بود که نوبهار ایشان صغیر و کبیر و جوان
محبت دانند و برنا و پیر از فیض نشو حقیقت این نشاء صبح صادق تنفس است خوشا کسیکه بعد دیگر ...
الهی استحکام این بنای رفیع البنیان کوشش نماید قلم عداوت رقم که زنگ ... از زار گلستان
صداقت و موالات است در همین اوقات بهار نامه محبت ختامه نگاشته بود که شخصی که قبل از این بطلب
خربزه کاریز فرستاده بود بدین نیل مقصود و از جهت ... آمد و رفت مشارالیه ... داشته بودن
دقیقه شناس که واقف مصالح کافه جمهور اند مخفی نخواهد بود که در آن سال ... فتح ... افت و
سوخ کلفتی که فیما بین پادشاهان جمجاه اقتدار ... بود خربزه که حاصل و ثمری آن ...
بنه تلخ و ناگوار بود و بدون عوض اقدام این امر و جرأت این بندگان مقدم ... بود ...
دائره قابلیت عرض بیرون بود لهذا در عقده تراخی و تعویق مانده و الاظهر است که این مقدمه
قابل آن نبود که تلخی مضائقه ذائقه اهتمام را مرارت آمود گردانده و در باب آمد و رفت قوافل که در
حقیقت متاع روی دست الفت بنیان و صفات جمیله پادشاهان ذوی الاقتدار است نه در اینجا که منهل
عذب دوستی قدیم تنها از شبیش مفسدان صاف و غبار آلوده شده بود و نه درین ایام بهیچ وجه من
الوجوه سد باب صدور و ورود این جماعت شده و خواهد شد و تمهیدیکه در باب صداقت و محبت التیام
در خلاف این طبقه علیه و آن دودمان ولایت نشان که فیما بین آبا و آبای جانبین است تحریر یافته بود
... افغان ... کاهی مخفی نیست که بمقتضای بالوراثة الاجتماعات از نتایج دوستی این سلسله علیه
فیض آن مانند سحاب نیسان بیپایان است گلشن اقبال آن دولت ... اهتزاز یافته و اند
آثار مودت این دو دودمان والا دوحه اقبال نشان آن دولت خضرت و نضارت پذیرفته
درین صورت تخریب این قسم بنای مثبت الارکان که حوادث روزگار در فکر تزلزل
آن سر در گریبان و انگشت حیرت در دهان مانده بود و با فساد نازل اساس حق شناسی
که قال الله ... رب النوع ... دوازده هزار دینار مرسوم داشته دیوان مباهات

واقتخاری نمود از اشراقات انظار خورشید انوار جامع کمالات کونی و الهی و واقف رموز ...
... سیاهی اعلی حضرت خاقان گیتی ستان علیین آشیانی باین مرتبه که منظور
انظار جهانبانی گشته رسیده و حق نعمتهای چندین ساله را نسیاً و منسیاً انگاشته
از طریق محبت و آداب بندگی بسیار بعید می‌نمود هرگاه حق چندین ساله نعمت را فراموش
کند حقوق نعمت چندین روزه را بطریق اولی نخواهد دانست و این قسم شخصی چگونه
محل اعتماد تواند بود و اگر اعلی حضرت فرمان فرمای اقلیم دانش و بینش منتخب مجموعه آفرینش
نواب خاقان رضوان مکان فردوس آشیان را امری خلاف دوستی بخاطر مبارک
می‌رسید با وجود وقوع این قسم امور که هر یک از آن به تنهائی علت تامه کلفت بی اندازه
بود آن عمده و اقفان اسرار ملک پیرائی را العفو انتکیه مید اشتند خصت الفراق ارزانی
نمی فرمودند درین صورت با وجود وقوع این قسم قضایا بتقدیم مراسم تهنیت و تعزیت از
لوازم دوستی بود و آنچه در باب خرد سالیهای آن بزرگ کرده آفریدگار باعث آرایش و
آرامش روزگار و بازگشتن شاهزاده والا تبار جنود جغتائی در معرض ابلاغ در آمده بود بر خرد
و بزرگ مستور نیست که از آغاز این دولت مرصوصة البنیان که نیر عالم افروز جهانگیری برج
شرف خود که عبارت از دودمان عالی تبار این کامگار نامدار عالی مقدار است
تحویل نموده خاقان بلند مکان بگیتا گوهر دریای خلافت سبب مسلول بازوی
ولایت علیین آشیانی فردوس مکانی صاحبقرانی در دوازده سالگی به نیروی
سرپنجه استیلا و اقتدار رقبه فرمان روایان اطراف و اکناف را در ربقه اطاعت و بندگی
کشیده بودند بعد از ارتحال آن یگانه که گوهر عزو علی بصدف عالم بقا فرازنده
سریر و گاه منظر الطاف بیپایان حضرت اله نواب جنت مکان علیین آشیانی
در ده سالگی بمقتضای الولد سر لابیه متقلد امور سلطنت و جهانبانی
شده بعد از دامن افشانی آن جناب باطهر از آلایش نشاء عنصری روان بخش قالب افسرده
صاحبکلاهی زلال چشمه حیوان آگاهی نواب گیتی ستان فردوس مکان در سن هفده سالگی و اعلیحضرت
خاقان رضوان بارگاه نیز درسن قدبور روشنی افزای چراغ دولت ابد فروغ گردیده اند و اخلاص ...

وسپاهی گری و جان نثاری لشکر قیامت اثر قزلباش نصرت تلاش که در شیوه شجاعت و سپاهیگری
از شجاعان روزگار ممتاز [illegible] شعله باره روشنائی بخش چراغ اعجاز اند نسبت باین طبقه علیه
آقائی و نوکریست که خردی و بزرگی [illegible] باشد بلکه از محض ارادت و اخلاص پیری و مریدی [illegible] را
نثار مینمایند و حقیقت جرات [illegible] و اخلاص عساکر ظفر قرین [illegible] است که سد باب [illegible]
[illegible] نموده ازان مقوله حرفی مذکور نشود و لله الحمد و المنة که اعلی حضرت ظل الهی [illegible] دیده آگاهی
ستان شاهان ذوی الاقتدار کامبخش فدویان جانسپار سایه حضرت ملک شان آفتاب فروزنده عظمت
و شان خلف صدق [illegible] اظهار منظور الطاف بی پایان حضرت کردگار در سن [illegible] از ده اند بمقتضای جوهر فطرت
که لازم ذات این سلسله علیه است گوی دانش از پیر خرد و خرده دان بوده اند و قطع و فصل مهام انام منوط
[illegible] رای رزین آن برگزیده انفس و آفاق است از بدو جلوس اورنگ بلند پایه جهانبانی ارکان دولت
و اعیان حضرت و سائر طوائف قزلباش در مقام بندگی و اطاعت و انقیاد و فرمانبرداری بیشتر از پیشتر
درآمده همگی آرزوی خاطر آنست که چون بمقتضای تقدیرات ازلی از فوز عظیم جانسپاری رکاب [illegible]
خاقان صفوان مکان خلد سریر فردوس سریر محروم مانده اند تلافی و تدارک نقد جان را در راه برگزیده آن
صرف نمایند که از عهده عشری از اعشار و اندکی از بسیار اخلاص و اعتقاد وافی بیرون آمده باشند و حقیقت مصالحه
بادشاه والاجاه روم [illegible] شده خواهد بود که [illegible] فوز عظیم دانسته با وجود کثرت جیوش بی نهایت و اقتدار و
کمال استقلال بکرات احکام بامرای سرحد ولایت خود نوشته در تشیید مبانی صلح و صلاح نهایت مبالغه نموده بود که مبادا
چنان نمایند که امری منافی امور مصالحه و پیمان باشد وقوع یابد و در طی این مراتب [illegible] ساخته بود که ایلچی نکته گزار سخن
شناس دقیقه یاب بجهت تقدیم لوازم تهنیت و تعزیت فرستاده خواهد شد و بعد ازان [illegible]
بادایلچی بادشاه والاجاه بعد از رخصت [illegible] ایلچی [illegible] تعیین نموده باتفاق فرستاده [illegible]
رضای فدویان [illegible] عظمی باشد واقع نیست [illegible] اقبال [illegible]
ابواب مکاتبات را که در حقیقت از مقوله مکالمات و جانبیست مفتوح داشته ارجاع مهمات [illegible] سازند که [illegible]
اقبال بی زوال صورت انجام یابد

کتابتیکه ایلچی ازآنشاپان خود نوشته اند

چون سلام دوستانه را در [illegible] تاثیر دعای یوسف در حق زلیخا و دعای یارانه
را [illegible] رسوم عافیت [illegible] اعجاز مسیحایی باشد [illegible]

ذات شریف یعنی نامه پر موهبت شمامه که بدان نسیم پیرهن یوسف بدین اخوان آن ... باز رسیده دل

... که ساکن بیت الحزن اشتیاق بوده در اهتزاز آمد الحمد و المنة که بنور حدیقه

دار السلام آشنائی بهاری صحت ستوده آن سرگروه ارباب دریافت چون حدقه دیده

اصحاب بینش بنور الله ... از دستبرد انداز خزان سردمهری ایام مستور است امید که همواره

از اصابت عین الکمال در حصن حصین حرز الهی محفوظ باشند حال مخلص بعون عنایت رحمانی

بر وجه خیر گذرانست در بر روی ترددات خاطر بسته در حصار توکل نشسته گوش بر آواز مبشر بهجتی می باشد

و از برای دل بهانه جو از هیچ دست آویز تسلی می تراشد بخاطر خیالی میرسد که نقد فکری که درین

ایام از معدن طبیعت استخراج نموده بمحک اصلاح خدام رساند چون ضیق وقت مانع از ارسال تمام

آن بود آنچه میسر گردید روانه نمود موفور السرور شده بوده اصلاح محلی ... باعلام صحت مزاج

و ارسال برنجهرگان طبع و باج مخلصان را رهین منت خواهند ساخت، لطایفی که

بحاجی علیخان سردار آذربایجان نوشته عرض مخلصان

صادق الولا آنکه نگنجیدن لا انتها در تضییق عدد احصا چون برهان سلم مسلم دانشمند است و از بجاست

که خامه قاصر بیان در صدد تعداد القاب جلیله و اوصاف جمیله بی پایان آن عظیم الشان

رفیع الارکان که از مقوله نگنجیدن دریا در جو و پیمودن جیحون بسبوست در نمی آید خاموشی

در مقام بیان امری که از وسع نطاق نطق خارج باشد نایب مناب طی اللسان میباشد

چه آنچه در طومار زبان نگنجد بجز سخن طراز بزبان بیزبانی ادای آن می نماید لهذا عطف عنان

از آن وادی بی پایان نمود بمرآت ضمیر خورشید ضیا که از صیقل عنایات خالق ارض و سما مجلی

است منقش و منطبع خواهد بود که رستن سبزه از زمین قاصر بیان بعد از بارش اطلال باران باز

بی پایان زبان بشکر احسان و ادای شکر بر و امتنان از بیان کشودن است و درین

صورت پوشیده نخواهد بود و منبسط خواهد بود آن حاوی لطف عمیم را هرگاه بهره مندی از دریافت

حاصل نموده باشد چه پایه رهین این لطف غیر مترقب خواهد بود و غریق دریای عرق خجلت

و اگر فراغتی از دست و پا زدن حاصل آید جز بدعای بقای ذات ستوده صفات و دوام

دولت قوی البنیه و الجهات ازین نحریر بر نمی آید امید که پیوسته وساده بزرگی و مسند سروری

قدردانی و مخلص پروری بوجود سامی گرامی مزین و آراسته بوده همواره محسود امثال [illegible]
باشند و در طی نوازشنامه سامی اظهار رنجش از انحراف مزاج وهاج از منهج اعتدال فرموده غبار آن ملال [illegible]
سحاب لطف لایزال شده بود که برب بیت هم رعاف بر را گران [illegible] رجال برگزیدگان آفاق
تواتب و دشواری بود گواهی دل حقیقت منزل آنعالیجاه که با وجود یکجایی و یکتا دلی به از شهادت
عدلین است در ثبوت دعوی خلوص عقیدت این اخلاص کیش کافی خواهد بود و چه خبر بد متاع خلوص
عقیدت از دکان بیرونقی که دنیا و کسادی کم شده باشد تا این خارق عادات است مورد
این احسان حسیبان قدر آن ندانند و صحت ذات شریف چنین قدردانی را فوزی عظیم شمارد و چه
ما زبان از عهده شکر مژده صحت ذات کامله الصفات ملکی ملکات بیرون آید صاحب بحران سلامت
نعمت ما اثر است آیین [illegible] دوست منسوبان آن عالیشان والامکان
بدرگاه معلی اطلاع حاصل نمی‌تواند شد اگر در ارسال اخلاص نامه تقصیری شده باشد کرم عمیم عذر آن
خواهد خواست خاطر شکسته را مژده سلامتی و دوستکامی آن مرکز دایره نکویی و ملکی صفاتی بجا
سودمند اینسانی است توقع ندارد که کوتاهی این طرف درین قسم امور که معلوم خاطر دریا مقاطر
است بعفو مقرون و باستمرار رسیدن مژده جبران کسر می نموده باشند آفتاب پایه بالنشان از آفتاب
و سایه نواخته بود و ابدی الظلیل باد **کتابتیکه بوزیر خراسان نوشته**
اند یار سعین کاربر منطمس و در که بنقیه منفی باد نور آمد شد روان و زلال ینبوع بلاغت که از
عین خامه دوات آن منتخب دوستان در فوران آمده بود دلتشنگان وادی شوق را عذب
البیان و رطب اللسان گردانید چون شمیم پیرهن که بعد از سنین یوسفی موجب خصب از فضی تهاج
یعقوبی گردد نهال انتعاش در باغ از آمد اگرچه خشک سال دماغ دوران با بیابست که برشش
ابر نیسان باران طراوت شگفتگی نتواند یافت لیکن بر این تقدیر قسمت شگفته الفواح دوستان
[illegible] داشت فواتح آن گلدسته والا تبعاقب اختلاف شمال و صبا متواتر باد
بیکتا بنعالیجاه حاجی علیخان سردار آذربایجان
نوشته شده پیوسته سمند دولت کامرانی [illegible] مدار و اسباب حصول مطالب در این
مهیا بنجام خواهش دوستان را نشوونما و خامه سحر طراز همنشینان

رسوم لطف و احسان که در دیده بینش نگار عرایس معانی است خانه چشم خلوتکده دل را چون
استه دیدار ان لبریز عیش و نشاط و خوشدلی و انبساط نمود و جواهر سرمه آهش بر قیمت
افزود گاقال گیص یوسف ... چون موصل آن لطف ... از مقیاس قیاس ماند پیک لقا
که منزل قلوب ... بر جناح استعجال روان بود مجال آنکه بقدر خواهش خاطر
تشکر عنایت بغایت تواند نمود دنیا فتق امید که پیوسته منزویان کنج احزان را بنسیم التفات
چشم روشن نمایند ایام عظمت و حشمت و جلالت و ابهت و شوکت مدام باد کتابتیکه
بوزیر رشت نوشته شده فرزندا اعز اعظم الفابا حامل صحیفة الاخلاص را
خبر از ان فرزند دلبند دامن زن آتش شوق ملاقات کشته احرام طوف حریم عزت بسته
عنقریب بنیل متمنی فایز میگردد و قطع نظر از تحقیق موجبات مراهات ...
علت نامه رعایتی که شیمه قدردانی خدام عالی باشد می تواند بود چون سطری از مکتوب کلیل الفتاح
مکالمه غائبانه می تواند شد بدین دو کلمه اکتفا نموده سلامت بوده کامیاب باشند کتابتیکه
بشاه وردی خان بگلربیگی کردستان نوشته پیوسته
بیشطاق آفتاب اشراق و کریاس خورشید ابتلاق مانند نجم دری و ستاره سحری هادی گم گشتگان
بوادی ظلمات حیرت باد بر رای آفتاب ضیا که کاشف غمائم استتار از وجوه خبایای اسرار و منبع معدن
لولو و تلالو لمعان انوار است پوشیده نماند که سمی خلیل الرحمان یعنی منهل الیقان و زمزم عرفان آفات
و فضیلت پناه ظهیرا مولانا ابراهیما که از اجله طلبه دار الشعور گیلانست بقصد طواف رکن ایمان
و کعبه قبله شیعیان یعنی نجف اشرف اقدس و باقی اماکن مشرفه مقدسه احرام زیارت حریم حرم عزت بسته
بمجوای ... و ... از راه ولایات متعلقه بآن عالیجاه بمقتضای حسن اخلاص که بآنجناب مقدس الالقاب
دارد بدین راه بسبب حسن ایالت آن عالیجاه از غبار وحشت زدودا ... از وساوس نقصان و زوال
روانه گردیده چون افادت پناه مشار الیه خلوتکده خاطر را که از تابش آفتاب حادثه بیکلم آتشکده و خشنه دارد
... یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم گلشن ... و ... از این ...
بنابر اقتباس از اشراقات تردد به بندگانه ایشان داشت ... اظهار اخلاص ...
... منهل ... اخلاص ...

تا برپا فکنان شقه بار ضمیر منیر مهر تنویر مسلک راست یقین گردد زمان، امید که دوا که لازم باشد مامور خواهند فرمود

کتابتیکه بعالیجاه حاجی علیخان سردار آذربایجان

تا نساج دارائی وجود در کارگاه امکان بتار زرین فروغ مهر تابان جامهٔ زربفت گلباف هلال
و انوار و قماش شب اندر روز لیل و نهار را باندازه قامت ... نساج خشیجان با تمام
میرساند دست دولت بازوی شوکت پای آمد کار و اهلیت مشغول تحصیل آمال عین عنایت و آن جارس ما بیان
حال و بال خدام والامقام منیع المکان رفیع الارکان عظیم الشان جاه بدار روی قالب افسرده ارباب کمال
نضارت بخش پژمردگان محط رحال فضل و افضال طراز ذروه ارتقا نام مجد اعتلا در سماوی معدلت
گستری درة التاج مشتری و برتری سرلوح دیوان دربی فال مراد گرفتاران زندان بیکسی بوده از
انوار ... جواد ... دوران مرامان باد برلوح عرض مینگارد که در حینیکه این غواص بحر تعجب که در
دریای بی پایان تفکر غایر و در بیدار بی انتهای ناشی و غایب سایر بود که آیا چه جهت چشمه غرایب اطوار
عجایب آثار که بطریق حرف خاء در سوالف زمان و عهد باستان بجوش دریای عجوبه کاری بجوای گل ... ناهی
در خروش بود و اکنون خشک شده و غزالان چشمه آنسرزمین را پای سبک جولانی در گل شکسته و مسیحی برچهره
سفر ... عیون با بینایان میگشاید و شمیم پیرهنی از مصر معمور حسن بعیانت شکستگان شمیم روشنی
ساکنان کلبه بیت الاحزان می آید که در این اثنا صریر خامهٔ اعجاز نگار که چون آب از خضر نو بهار که از شمیم
گل و سنبل میباشد بر باغ آگاهی رسید و صبح صادق بکذب خیال این غلط اندیش از افق ظهور و سیدانی دمید
صدای پای قاصد حلقهٔ اذعان و قبول برگوش انتباه کشید و دماغ را از رسانیدن نوازش نامچه که کیفیت باده
انفاس عیسوی میرود تازه گردانید کاسه چشم از انوار واردات باران ... صحن چمن گلشن سراچهٔ دل را این مطلع درخشان
روشن شد مشخص انتعاش از سورای سرور در مضیق سینه چون عظام رفات اهل قبور بنفخهٔ صور رخت حیات
پوشید و چون روزه داران که از وعدهٔ منجم بدیدن هلال عید چشم روشن گردند خروش و فغان کشیدند الحمد
معلوم شد که هنوز نهال اعجاز بارور و دوحهٔ سحر حلال بار ... ست لیک لذت شهد فائق این خوشدلی
در کام چون باده ... شادکامی بر جام نبود که مرا ... حیرت آنکه بچه زبان از عهدهٔ ادای شکران احسان
برآید و بچه کدام عبارت دوش و گردن عرایس الفاظ و معانی آراید و ادراک عجز و بیچارگی چشیده
و در خلوت چاره گری تحصیل جواهر و لآلی شاگستری بدیع سگالی نشانید و سعود اگران اندیشه را

[illegible] بحر و بر خشک و تر اند لطایف معانی خوش قماش که شایسته ارمغان محفل خلد مثال باشد [illegible]
جمال فرخنده فال سلطنت غنچه وار لال تو شاد که هر تبسم متاعی که در مخزن دهان رسته بازار زبان دلبس
تو چه لیمو و چار [illegible] بساط [illegible] گوش و وزیر دوش دست فروشان ساعد
کلیوش بهم رسد بقدر رایج وقت خریده و تره ازو هی نظر سنجیده بحضور آورند که شاید نثار و پوشاک
تحیت تخت نوازند و بعد از آنکه دو گفت و شنود چهره شاید مقصود در آنکه رنگ شرمساری
دیده دارد سنجیدن این حرف پارها بآن گوهرهای گران بها خجالت کشید اکنون چه گوید که با آنکه از
گفته ها سطری نخوانده ناگفته هر جای مانده امید که عذر تقصیر پذیرفته و غبار انفعال از صفحه خاطر رفته
گردد

کتابت بوزیر خراسان نوشته شده

بوده که سیاه خیمه نشینان رقوم نقوش اخص [illegible] از جوان آب حیوان و روشنی
دیده انسان جز در پرده سواد نشیمن ندارند بنفاوت گم کرده راهی [illegible] محبوب [illegible]
گوشه با دیه اعتزال و کناره گیران فیضهای [illegible] بردند تا آنکه درین ایام سعادت انجام [illegible]
الفهای عهد آراسته بهر هفت شیرین حرکاتی نشسته روی برگ گل سوری از افق اخصان [illegible]
در ضیا چون چشمک [illegible] دلبری رسیدند و تحفه فوح روایح صحت مزاج شریف خدام فرشته احترام را
گرد [illegible] اکام مخزون داشته رسانیدند و آنچه از متاع آفرین در دل محبت قرین دیده [illegible]
رسیدند و بیاد آن شاباش و تحسین نشنیده [illegible] صحت متواتره متوالی [illegible]
زندگی ورق گردان ایام ولیالی و رقم اعتبار راقی سلم تعالی یاد

کتابت بنکه بعالیجاه سرداری آذربایجان نوشته شده

کمالات لا انتها فرود [illegible] دکان [illegible]
دانش و ارد [illegible] بهشت [illegible] بیض مهر عجز و سکوت بر لب شاکری [illegible] سگالی زده [illegible]
اظهار شوق باقی البال [illegible] حیرت و [illegible] که درین [illegible] التفات [illegible] لنگر از
[illegible] اضطراب گردانید اظهار شکر احسان [illegible] آن [illegible]
طالع [illegible] اکرامی نماید امید که کامروائی [illegible]